

آیة اللہ العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّہ)

۱۱۰ سرشق

از سخنان حضرت علی علیہ السلام

گردآوری: ابوالقاسم علیان نژادی

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

۱۱۰ [صد و ده] سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام / مکارم شیرازی؛ گردآوری
ابوالقاسم علیان نژادی، - قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ ق. = ۱۳۸۳.

ISBN 964-8139-37-7

ص ۲۸۸

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - - کلمات قصار.

الف. علیان نژادی، ابوالقاسم، ۱۳۴۳ - گردآورنده. ب. عنوان.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۹/۵/م ۷ ص ۴

شناسنامه کتاب:

۱۱۰ سرمشق از سخنان حضرت علی علیه السلام

مؤلف / حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی

تهیه و تنظیم / ابوالقاسم علیان نژادی

تیراژ / ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ / اوّل

تعداد صفحات و قطع / ۲۸۸ صفحه وزیری

تاریخ انتشار / ۱۳۸۳ ش

چاپ / امیرالمؤمنین علیه السلام

ناشر / مدرسه الامام علی ابن ابی طالب علیه السلام

آدرس ناشر: قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸ - www.Amiralmomeninpub.com

شابک / ۷-۳۷-۸۱۳۹-۹۶۴

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۱
اخلاق در حوزه‌های علمیّه.....	۱۱
مجموعه حاضر.....	۱۲
امتیازات درس اخلاق معظم له.....	۱۲
۱۱۰ سخن از امیر سخن.....	۱۳
۱ - آغاز همه کارها به نام خدا.....	۱۵
چگونه خدا را یاد کنیم؟.....	۱۵
۲ - آثار متفاوت عفو و بخشش.....	۱۷
۳ - آثار مهم ذکرها!.....	۱۹
۴ - آداب خرید و فروش.....	۲۱
۵ - آرزوهای طولانی!.....	۲۳
۶ - آری، بهشت را به بها می دهند!.....	۲۵
۷ - آزادی انسان‌ها.....	۲۹
۸ - آسیابی در جهنّم!.....	۳۳
۹ - آفت‌ها!.....	۳۷
۱۰ - آیا همه جا اکثریت معیار است؟.....	۴۱

پیام این حدیث.....	۴۲
۱۱- احسان و نیکوکاری.....	۴۵
آثار احسان و نیکوکاری.....	۴۶
۱۲- اخلاق و گنج‌های روزی.....	۴۹
۱۳- ارزش شناسان!.....	۵۱
۱۴- ارزش واقعی اعمال.....	۵۳
۱۵- ارکان اصلی توبه.....	۵۵
۱۶- ارکان سه‌گانه جامعه انسانی.....	۵۹
۱۷- أسباب شرف و عزّت آدمی.....	۶۱
اقسام تواضع.....	۶۲
۱۸- اعتدال در همه چیز.....	۶۳
پیام روایت.....	۶۴
۱۹- اغنیای واقعی!.....	۶۵
۲۰- امارت و اسارت!.....	۶۷
۲۱- اُمّیّت و آرامش در سایه دین.....	۶۹
۲۲- اوّل خودت، سپس دیگران!.....	۷۱
۲۳- اهمّیّت فوق العاده صبر و شکیبایی.....	۷۳
راز اهمّیّت صبر.....	۷۳
۲۴- ایمان و عمل، دو دوست همیشگی.....	۷۵
۲۵- با چه کسی مشورت کنیم؟.....	۷۷
۲۶- بدعت چیست و بدعت‌گزار کیست؟.....	۷۹
انگیزه‌های بدعت.....	۸۰
پایه‌های بدعت.....	۸۱
۲۷- برترین پیوند و بالاترین شرف.....	۸۳
۲۸- برترین جهاد.....	۸۵

۸۷	۲۹- بزرگ‌ترین گناهان
۸۹	۳۰- بدترین دوستان
۹۱	۳۱- به این طریق از ما باش!
۹۳	۳۲- بهترین اعمال
۹۷	۳۳- بهترین رفیق
۹۹	۳۴- بهترین زاد و توشه‌ها
۱۰۱	۳۵- بهترین شیوهٔ بندگی
۱۰۳	۳۶- پنج دستور برای زندگی بهتر
۱۰۵	۳۷- پی‌آمد آرزوهای طولانی
۱۰۹	۳۸- تا زبان اصلاح نشود
۱۱۰	رابطهٔ قلب و زبان
۱۱۳	۳۹- تعلیم و تعلّم الزامی است
۱۱۵	۴۰- تفسیری دیگر از تقوی
۱۱۷	۴۱- چراغی از پیش بفرست!
۱۱۹	۴۲- حاصل ازدواج تنبلی و ناتوانی!
۱۲۳	۴۳- حساب‌رس خود باش!
۱۲۵	۴۴- حُسن عاقبت
۱۲۷	۴۵- حقّ تقوی
۱۲۹	۴۶- حقیقت روزه!
۱۳۱	۴۷- دام‌های فریبنده
۱۳۱	ویژگی‌های دام
۱۳۳	۴۸- درهای نیکوکاری
۱۳۴	اوّل: سخاوت نفس
۱۳۵	دوم: خوش‌زبانی
۱۳۵	سوم: تحمّل ناملایمات

- ۴۹- دنیا و آخرت ۱۳۷
- ۵۰- دو چیز مایهٔ هلاکت مردم است! ۱۳۹
- ۵۱- دور افتادگان از رحمت خدا ۱۴۱
- ۵۲- دیده و دل ۱۴۳
- ۵۳- رابطهٔ تقوی با زبان! ۱۴۵
- ۵۴- رابطهٔ شخصیت و تقوی ۱۴۷
- ۵۵- راه بازگشت ۱۴۹
- ۵۶- راه سلامت و عافیت ۱۵۱
- ۵۷- راه نفوذ شیطان! ۱۵۵
- ۵۸- راهوارترین مرکب، و بهترین زاد و توشه ۱۵۷
- ۵۹- روح عبادت ۱۵۹
- ۶۰- روزه‌داران واقعی! ۱۶۳
- ۶۱- ریشهٔ فتنه‌ها ۱۶۵
- ۶۲- زاهد کیست؟ ۱۶۷
- ۶۳- زهد و شناخت دنیا ۱۶۹
- ۶۴- زمان، یکی از گواهان روز قیامت! ۱۷۱
- ۶۵- سخن و سکوت! ۱۷۳
- ۶۶- سرآمد زندگی! ۱۷۵
- ۶۷- سرانجام متّقین و گناهکاران ۱۷۹
- ۶۸- شرکت در مجلس گناه! ۱۸۱
- ۶۹- شمشیر عقل و پوشش حلم ۱۸۳
- ۷۰- ضرورت انتخاب الگوها ۱۸۵
- ۷۱- طعم ایمان! ۱۸۷
- ۷۲- عشق سوزان، مانع مهمّ شناخت ۱۸۹
- ۷۳- عقل‌های اسیر شهوت! ۱۹۱

- ۷۴ - عقل‌های نورانی و چشم‌های تیزبین! ۱۹۳
- ۷۵ - علم و یقین ۱۹۵
- ۷۶ - علی از زبان علی علیه السلام ۱۹۷
- ۷۷ - علی از زبان خودش! ۲۰۱
- ۷۸ - عید چه روزی است؟ ۲۰۵
- ۷۹ - غافلان بی‌خبر! ۲۰۷
- راه‌های مبارزه با غفلت ۲۰۸
- ۸۰ - غیبت، تلاش عاجزان است! ۲۰۹
- ۸۱ - فرق عاقل و جاهل ۲۱۱
- ۸۲ - فلسفه مهم حج ۲۱۳
- ۸۳ - قرآن بهار دل‌ها ۲۱۵
- ۸۴ - قرآن و بی‌نیازی ۲۱۹
- ۸۵ - قلعه تسخیرناپذیر تقوی ۲۲۳
- ۸۶ - قلعه نفوذناپذیر! ۲۲۵
- ۸۷ - قلّه رفیع جود و سخاوت ۲۲۷
- ۸۸ - کمال عفت و خویش‌داری ۲۲۹
- ۸۹ - گناهان پنهان! ۲۳۱
- ۹۰ - لباس تقوی ۲۳۳
- نقش لباس ۲۳۴
- ۹۱ - مؤمن آینه مؤمن است ۲۳۷
- ۹۲ - مؤمنان واقعی! ۲۳۹
- ۹۳ - مجازات شش گروه به خاطر شش خصلت! ۲۴۱
- نکات سه‌گانه ۲۴۲
- ۹۴ - محور ارزشی جامعه ۲۴۵
- ۹۵ - مردم سه گروهند! ۲۴۷

- ۹۶ - مشکلات نعمت! ۲۵۱
- ۹۷ - مفاسد بیکاری! ۲۵۳
- ۹۸ - مقام دانشجو و طالب علم ۲۵۵
- علم و دانش راه بهشت است ۲۵۵
- فرشتگان برای طالب علم بال و پر می‌کشایند ۲۵۷
- استغفار تمام موجودات برای جویندگان علم ۲۵۷
- ۹۹ - مواد امتحانی بزرگان! ۲۵۹
- ۱۰۰ - میوه‌های هدایت ۲۶۱
- ۱۰۱ - نتیجه شناخت ۲۶۳
- ۱۰۲ - نشانه اصلی دینداری ۲۶۵
- ۱۰۳ - نشانه‌های جهل و نادانی ۲۶۷
- ۱۰۴ - نقش انتظار فرج در زندگی ما ۲۶۹
- ۱۰۵ - هدف نهایی بعثت ۲۷۱
- ۱۰۶ - هم طراز شهیدان ۲۷۵
- ۱۰۷ - همه چیز حساب و کتاب دارد! ۲۷۷
- ۱۰۸ - همه چیز در پرتو اندیشه! ۲۸۱
- ۱۰۹ - همیشه به ضعف‌ها بیندیشیم ۲۸۵
- ۱۱۰ - یاد خدا ۲۸۷
- تخلّق به صفات الله ۲۸۸





پیشگفتار

اخلاق در حوزه‌های علمیّه

نظام درسی و پرورشی حوزه‌های علمیّه، ویژگی‌ها و امتیازات خاصی دارد، که آن را از تمام نظام‌های درسی ممتاز می‌کند! از جمله این امتیازات، درس‌های اخلاق است که در حوزه‌های علمیّه به آن اهتمام ورزیده می‌شود. اساتید محترم سعی می‌کنند در کنار تعلیم علوم مختلف به طلاب و دانشجویان خود، روح آنان را نیز پرورش دهند و به رشد صفات شایسته اخلاقی آن‌ها کمک نموده و صفات ناشایست اخلاقی، مخصوصاً صفاتی که بر اثر تعلیم و فراگیری علم به وجود می‌آید، را ریشه کن نمایند.

درس‌های اخلاق، و مجالس انسان‌سازی، در حوزه‌های علمیّه به دو صورت برگزار می‌شود:

الف) نخست درس‌های اخلاق مستقلّ، که معمولاً در یکی از شب‌ها، یا روزهای پایانی هفته، توسط یکی از علمای بزرگ و متخلّق به اصول اخلاقی اداره می‌شود و استاد با استفاده از کوله‌بار تجربه، به بیان آیات، روایات و داستان‌های اخلاقی می‌پردازد و روح طالبان علم و دانش را صیقل می‌دهد.

ب) قسم دوم درس‌های اخلاق غیر مستقل است که در آخرین روز درسی هفته و در انتهای درس انجام می‌شود. در این جلسات، استاد با بیان روایتی اخلاقی، کام تشنگان معارف الهی را با جرعه‌هایی از کوثر قرآن و آل محمد علیهم‌السلام سیراب می‌کند و آن‌ها را، حداقل تا یک هفته، در مقابل انحرافات اخلاقی بیمه می‌نماید.

مجموعه حاضر

این نوشتار، حاصل تعدادی از درس‌های اخلاق استاد بزرگوار، معلّم اخلاق، عالم عامل، حضرت آیة‌الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظله العالی می‌باشد، و از آن جا که معظمّ له مطالب مهمّ اخلاقی را در ذیل روایات مذکور با زبانی ساده و رسا - که از هنرهای بزرگ ایشان است - بیان کرده‌اند و برای عموم مردم قابل فهم و استفاده است، مجموعه حاضر به شکل کنونی گردآوری شد، تا ان شاء الله خوانندگان محترم با مطالعه و سپس عمل به مضامین آن، به رشد اخلاقی خود کمک کنند.

امتیازات درس اخلاق معظمّ له

هر چند درس‌های اخلاق در حوزه‌های علمیّه، مخصوصاً از نوع دوم آن، توسط اساتید متعدّدی بیان می‌شود، ولی درس اخلاق معظمّ له ویژگی‌های خاصی دارد و شاید به همین جهت روزهای چهارشنبه، که استاد معظمّ به وعظ و ارشاد طلاب عزیز می‌پردازد، تعداد بیش‌تری در جلسه درس حاضر می‌شوند. مهم‌ترین ویژگی‌های درس اخلاق معظمّ له به شرح زیر است:

۱- معمولاً مباحث اخلاقی روز چهارشنبه در پایان درس‌ها گفته می‌شود، ولی استاد معظمّ مباحث اخلاقی را در ابتدای درس مطرح نموده،

سپس به ادامه درس می‌پردازند؛ بدون شک چنین روشی مؤثرتر است.

۲- مدت درس‌های اخلاق، از نوع دوم، کم است؛ یعنی اساتید محترم معمولاً چند دقیقه‌ای بیش‌تر به سفارشات اخلاقی در انتهای درس نمی‌پردازند؛ ولی استاد معظم، نصف و گاهی $\frac{2}{3}$ وقت درس را به تذکرات اخلاقی اختصاص می‌دهند.

۳- استاد عالیقدر، که نظم ایشان زبانزد خاص و عام است و به عنوان اسوه و الگوی نظم شناخته شده‌اند، در بحث‌های اخلاقی نیز نظم و ترتیب را مراعات می‌کنند و معمولاً بحث‌های اخلاقی معظم‌له از نظم خاص موضوعی، یا ترتیبی برخوردار است، بدین جهت یک سال کلمات قصار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تحف العقول را مطرح نمودند، سال دیگر بحث تقوی را از زاویه‌های مختلف پیگیری کردند، و در سال علی بن ابی طالب علیه السلام، کلمات قصار مولی امیرمؤمنان علیه السلام را موضوع بحث‌های اخلاقی خویش قرار دادند.

۴- در لابلاي بحث‌های اخلاقی، مسایل مهمّ سیاسی روز نیز مدّ نظر آن حضرت بوده و در هر جلسه در صورت لزوم دقایق پایانی را به تذکر، تحلیل و بیان مسایل مهمّ سیاسی آن هفته می‌پردازند.

۵- در مباحث اخلاقی فقط به پیام اخلاقی آیه یا روایت اکتفا نمی‌نمودند، بلکه اگر سؤال و شبهه‌ای، یا تضاد ظاهری با سایر آیات و روایات به نظر می‌رسید، دقیق و موشکافانه آن را مطرح و حلّاجی می‌کردند.

۱۱۰ سخن از امیر سخن

از آن جاکه در سال امیرمؤمنان علیه السلام، سال ۱۳۷۹، تصمیم به گردآوری این مجموعه گرفته شد، به تناسب این سال مبارک، یکصد و ده حدیث از

روایت‌های اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام که در جلسات اخلاقی استاد معظم حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظلّه مطرح شده بود و معظم له بحث‌های آموزنده و شیرینی پیرامون آن طرح کرده بودند، گردآوری شد. و پس از تحقیق در منابع آن و حذف قسمتی از مکرّرات و شرح بعضی از نقاط مجمل و اضافه کردن پاورقی‌های لازم و انجام کارهای لازم دیگر، به شکل کنونی در اختیار شما خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد.

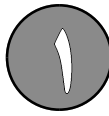
در این جا لازم می‌دانم از تمام عزیزانی که در مراحل مختلف مرا یاری کرده‌اند صمیمانه قدردانی و تشکر کنم و از خداوند متعال توفیق تخلّق به صفات شایسته اخلاقی و شست و شوی صفات زشت را برای همگان بخواهم. آمین یا ربّ العالمین.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

قم - حوزه علمیه

ابوالقاسم علیان نژادی

تابستان سال ۱۳۸۰



آغاز همه کارها به نام خدا

قال علی علیه السلام:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدْكَرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ آتَرٌ»؛

«هر کار دارای اهمیتی که بدون یاد خدا آغاز گردد، به سرانجام نمی‌رسد»^(۱).

شرح و تفسیر

یاد خداوند در تمام اعمال و گفتار انسان مؤثر است و غفلت از آن نتیجه منفی دارد. بر این اساس در این روایت شریف توصیه به ذکر نام الله در هر کاری شده است و روشن است که منظور از بردن نام خدا و آغاز هر کاری به نام او، فقط گفتن بسم الله نیست، بلکه هدف این است که خداوند در تمام اعمال ما حضور داشته باشد، بدین جهت در این روایت، بر خلاف روایات مشابه، به جای «لَمْ يُبْدَأْ»^(۲) جمله «لَمْ يُدْكَرْ» آمده است. که نه تنها در شروع کار، بلکه در ادامه کار هم ذکر الله لازم است.

چگونه خدا را یاد کنیم؟

«ذکر الله» و به یاد خالق و آفریدگار جهان هستی بودن انواعی دارد، برترین آن این است که انسان بداند او وجودی است وابسته، که بدون

۱. بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۵ و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۲.

۲. جامع الصغیر، جلد ۲، صفحه ۲۷۷، حدیث ۶۲۸۴.

تکیه بر خداوند، حتی برای یک لحظه، نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد. وابستگی ما انسان‌ها، بلکه تمام موجودات جهان هستی به خداوند متعال، مانند وابستگی نور چراغ‌ها به منبع انرژی است که در ابتدا و ادامه نیاز به آن منبع دارد. اگر انسان به این مرحله از یاد خدا برسد و از آن غفلت نکند، بدون شک متحوّل و دگرگون می‌گردد و دیگر به هیچ‌کس جز خدا تکیه نمی‌کند و امکان ندارد که آلوده به گناه شود؛ زیرا چنین انسانی همواره خویش را در محضر خدا می‌بیند و تمام نعمت‌ها و در یک جمله هستی‌اش را از ناحیه او می‌داند و روشن است که چنین انسانی هرگز گرفتار معصیت نمی‌شود. گناهان در لحظه‌هایی رخ می‌دهد که انسان از خدا غافل می‌شود^(۱). انسانی که دائماً به یاد اوست گناه نخواهد کرد.



۱. مباحث مختلف مربوط به غفلت؛ از جمله عوامل غفلت، عواقب شوم غفلت، نشانه‌های غفلت، راه‌های زدودن غفلت، غفلت مثبت و منفی و دیگر مباحث مربوطه را در کتاب اخلاق در قرآن، جلد دوم، صفحه ۳۲۴ به بعد، مطالعه فرمایید.



آثار متفاوت عفو و بخشش

قال علی عليه السلام:

«الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ إِصْلَاحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ»؛

«عفو و بخشش به همان مقدار که اگر از سوی کریم باشد باعث اصلاح

می‌شود، اگر از ناحیه لئیم باشد باعث فساد است»^(۱).

شرح و تفسیر

این حدیث شریف را به دو شکل می‌توان تفسیر نمود.

تفسیر اول: انسان کریم هنگامی که شخص خطاکاری را مورد عفو و بخشش خویش قرار دهد محبت او را جلب می‌کند؛ چرا که عفو او آمیخته با بزرگواری و تواضع است، ولی عفو و گذشت انسان‌های لئیم و پست، چون آمیخته با منت و آزار است، سبب فساد می‌شود. و این در واقع مصداقی از مصادیق «قَوْلُ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ» گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آن‌ها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است؛ خداوند بی‌نیاز و بردبار است»^(۲) می‌باشد.

تفسیر دوم: در تفسیر اول عفو و بخشش گاه از سوی «کریم» و گاه از سوی «لئیم» بود، که در خطاکاری که مورد عفو قرار گرفته دو عکس العمل

۲. سورة بقره، آیه ۲۶۳.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

متفاوت داشت، ولی طبق تفسیر دوم عفو و بخشش گاه در مورد شخص «کریم» و گاه نسبت به شخص «لثیم» که مرتکب خطا شده‌اند و مورد عفو قرار گرفته‌اند، می‌باشد. طبق این تفسیر معنای روایت چنین می‌شود: اگر آدم‌های کریمِ خطاکار مورد عفو قرار گیرند موجب اصلاح آنان می‌گردد، ولی عفو انسان‌های پست و لثیم نه تنها موجب اصلاح آنان نمی‌شود، بلکه از آن سوء استفاده می‌کنند و جسور و جری شده و به فساد بیش‌تر می‌پردازند، پس نتیجه عفو آنان افساد است.

پیام اخلاقی این روایت این است که عفو و گذشت هم حساب و کتابی دارد، هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، فرمان عفو عمومی صادر فرمود^(۱). این عفو و گذشت اثر بسیار مطلوبی در غالب مردم مکه گذارد، ولی چند نفر را که اصلاح‌پذیر نبودند استثناء کرد و فرمان قتل آن‌ها را صادر نمود. قرآن مجید در مورد ثمره این عفو عمومی می‌فرماید: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»؛ آن‌ها (مردم مکه) به صورت گروه گروه به دین اسلام می‌گرویدند^(۲). این اقبال عمومی به اسلام، که بدون هرگونه اجبار و اکراهی بود، ثمره عفو و بخشش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. این مسأله برای همه، مخصوصاً برای رهبران جامعه، درس بزرگی است. عفو و بخشش در آیات قرآن مجید و روایات، به صورت گسترده مطرح شده است که این مختصر جای طرح همه آن آیات نیست^(۳).



۱. فروغ ابدیت، جلد دوم، صفحه ۳۳۸. ۲. سوره نصر، آیه ۲.

۳. به میزان الحکمة، جلد ۶، صفحه ۳۵۸ به بعد، مراجعه کنید.



آثار مهم ذکرها!

قال علی علیه السلام:

«يَا كَمِيلُ! قُلْ عِنْدَ كُلِّ شِدَّةٍ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» وَقُلْ عِنْدَ كُلِّ نِعْمَةٍ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» تَزِدْ مِنْهَا، وَإِذَا أَبْطَأَتِ الْأَرْزَاقُ عَلَيْكَ «فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ» يُوسِّعْ عَلَيْكَ فِيهَا»؛

«ای کمیل: در مواجهه با هر مشکلی بگو: «لا حول و لا قوه الا بالله» خداوند کفایت آن مشکل را می‌کند و هرگاه نعمتی به تو رسید بگو: «الحمد لله» تا سبب فزونی نعمت گردد، و هرگاه روزی تو به تأخیر افتاد، «استغفار کن» که باعث گشایش روزی است!»^(۱).

شرح و تفسیر

از سوی معلمی بزرگ همچون علی علیه السلام برای شاگرد مستعدی چون کمیل، سه ذکر بسیار عالی و مهم برای سه هدف بزرگ بیان شده است. آری همه چیز در نزد معصومین علیهم السلام هست؛ حتی اوراد و اذکار، و نیازی به دیگران نمی‌باشد. گفتن سه ذکر فوق، در سه زمان مخصوصی که در روایت آمده است، آثار مهمی دارد؛ ولی آنچه که مهم است توجه به این نکته که: «ذکر، فقط لقلقهٔ زبان نیست» بنابراین، اگر به مفهوم این ذکرهای جالب، توجه نکنیم و پیام آن‌ها را در جامعه پیاده نکنیم، آن آثار را نخواهد داشت.

معنای ذکر «لا حول و لا قوّة الا بالله» این است که تمام قدرت‌ها به دست خداست و حلال همه مشکلات اوست و هر چه هست از ناحیه اوست. اگر این معنی را باور کنیم و در نتیجه با تمام وجود به در خانه او برویم و ایمانمان به این مفاهیم قوی شود، یعنی حالتی شبیه حالت غریق در دریا پیدا کنیم، که جز قدرت خداوند به هیچ چیز دیگر فکر نکنیم، خداوند در مشکلات ما را کفایت خواهد کرد.

پیام ذکر «الحمد لله» این است که با رسیدن به نعمتی مغرور نشویم و حقیقتاً نعمت را از جانب او بدانیم، از آن سوء استفاده نکنیم، بخل نورزیم، در این صورت نه تنها نعمت باقی می ماند، بلکه فزونی می یابد. و ذکر سوم (استغفرالله) نیز چنین است. معنای استغفار این است که دیگر به سراغ گناه نرویم؛ زیرا یکی از عوامل معضلات اقتصادی در جامعه گناهان است، جامعه گناهکار جامعه فقیری نیز خواهد بود^(۱). البته بروز این مشکلات به هنگام گناه، زنگ بیدارباشی است برای مؤمنان. با این بینش، بروز مشکلات فوق خود نعمت است، بدین جهت خداوند کفار را به حال خود رها کرده و برای بیداری آن‌ها زنگ بیدارباش نمی زند، تا در گناهان خویش غرق شوند.



۱. برای آگاهی بیش‌تر از آثار گناهان در دنیا، به کتاب تحقیقی پیرامون نماز باران، صفحه ۸۱ به بعد، مراجعه کنید.



آداب خرید و فروش

قال علی علیه السلام:

«وَلْيَكُنَّ الْبَيْعُ بَيْنَهُمَا سَمَحًا مِّمَّا زَيْنِ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَايِعِ وَالْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِلَيْهِ فَتَكُلُّ بِهِ وَعَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ»؛

«باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد؛ با موازین عدل و نرخ‌هایی که نه به فروشنده زیان برساند و نه به خریدار! و هرگاه کسی پس از نهی تواز احتکار، به چنین کاری دست بزند، او را کیفر کن! و در مجازاتش بکوش، ولی زیاده‌روی نکن»^(۱).

شرح و تفسیر

سه مشکل مهمّ جامعه ما را تهدید می‌کند:

- ۱- تهاجم فرهنگی دشمن، که بی‌رحمانه عقاید و آداب و رسوم ملت مسلمان را هدف قرار داده است.
- ۲- ایجاد اختلاف و رخنه در صفوف یکپارچه و متحد مسلمانان، که از ابزارهای کهنه دشمنان است.
- ۳- تورّم و گرانی بی‌حساب، که با سوء مدیریت خودی‌ها، یا کارهای حساب شده دشمن پدید می‌آید.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳، (عهدنامه مالک اشتر).

در مورد مشکل سوم، که موضوع روایت فوق نیز می‌باشد، توجه به نکاتی لازم است.

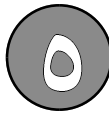
الف) تورّم و گرانی در حدّ معقول و شناخته شده قابل تحمّل و تحلیل اقتصادی است. اما نرخ‌های ساعتی و قیمت‌های ناپایدار، که هر لحظه در حال تغییر است، نوعی هرج و مرج و غارت اقتصادی است. و این جاست که حکام شرع باید در مقابل این مسأله بایستند و با عوامل آن برخورد مناسب کنند.

ب) از نظر شرع دست قانون‌گذاران بسته نیست؛ زیرا این که گفته می‌شود قیمت کالا حدّ معینی ندارد، بلکه تابع توافق خریدار و فروشنده است، مربوط به شرایط عادی اقتصادی است؛ ولی حکومت اسلامی می‌تواند در شرایط غیرعادی نرخ کالاها را مشخص کند و گرنه بعضی از مردم دیگران را همانند گرگ می‌خورند. بنابراین طبق عناوین ثانویه و در شرایط ویژه اقتصادی، می‌توان نرخ کالاها را مشخص کرد و متخلفین را مجازات نمود. بلکه از حدیث فوق استفاده می‌شود که نظارت حکومت به عنوان اولی لازم است و وجود انواع تعزیرات، که روی حساب و کتاب باشد، لازم و ضروری است.

ج) همه مردم باید در چنین زمان‌های حسّاس همکاری نمایند و با خودداری از خرید کالاهای گران، عملاً با گران‌فروشان مبارزه کنند.

د) آخرین نکته این که حکومت اسلامی باید لاقبل در زمانی که گران‌فروشی مردم را تحت فشار قرار داده، نرخ‌های خود را جابجا نکند. با رعایت نکات چهارگانه بالا می‌توان گران‌فروشی را کنترل کرد، تا اسلام و انقلاب را تهدید نکند.





آرزوهای طولانی!

قال علی عليه السلام:

«مَا أَطَالَ أَحَدُ الْأَمَلِ إِلَّا نَسِيَ الْأَجَلَ وَ أَسَاءَ الْعَمَلَ»؛

«هیچ انسانی آرزوهای خود را طولانی نمی‌کند، مگر این که مرگ را فراموش

می‌کند و اعمال او بد می‌شود!»^(۱).

شرح و تفسیر

آری آرزوهای دور و دراز، انسان را گرفتار سوء رفتار و قبیح اعمال می‌کند. در زبان عرب دو لغت به معنای امید و آرزوست؛ یکی «رجاء» و دیگری «أمل» است، اولی بار مثبت دارد و منظور از آن امید و آرزوی سازنده است، ولی «أمل» گاه بار منفی دارد و به معنی آرزوهای غیرسازنده است. ظاهراً در فارسی «امید» معادل «رجاء» و «آرزو» معادل «أمل» است. حضرت علی عليه السلام در این روایت پرمعنی به یکی از جنبه‌های منفی «أمل» می‌پردازد و تأثیر سوء آن را در اعمال انسان گوشزد می‌نماید.

سؤال: راستی چرا «آرزوهای طولانی» این قدر بد است؟

پاسخ: خاصیت زرق و برق مادی دنیا این است که از دور جاذبه قوی دارد، اما وقتی انسان به نزدیک آن می‌رسد به آن عادت می‌کند و جاذبه خود را از دست می‌دهد. مانند موادّ مخدر که افراد قبل از رسیدن به آن برایشان جاذبه دارد، اما وقتی معتاد شدند دیگر جذبه‌ای برای آن‌ها

۱. غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۶، صفحه ۱۰۱، حدیث ۹۶۷۶.

ندارد. و باید مرتباً مقدار آن را افزایش دهند تا در کام مرگ فرو روند. شخصی که اجاره‌نشین است و از مشکلات آن رنج می‌برد آرزو می‌کند که خانه‌ای ملکی، هر چند کوچک نصیبش شود و این برایش فوق‌العاده جاذبه دارد، اما هنگامی که به آن می‌رسد، پس از مدت کوتاهی برایش عادی می‌شود و آرزوی خانه‌ای بزرگ‌تر با امکانات بیش‌تر می‌کند، اما به آن هم قانع نیست و هر روز در فکر منزل مرقه‌تری است.

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر!

بنابراین آرزوها مرز و پایانی ندارد، بدین جهت اگر انسان بخواهد به آرزوهای خویش برسد باید تمام نیرویش را صرف رسیدن به آن نماید و طبیعی است که دیگر وقت و نیرویی ندارد که صرف جهان آخرت نماید. بدین جهت در احادیث معصومین آرزوهای طولانی مذمت گردیده و موجب فراموش کردن آخرت شمرده شده است^(۱).

این مطلب را نیز در نظر داشته باشیم که زیادی نعمت، که معمولاً آرزوهای طولانی در راستای تحصیل آن است، در بسیاری از موارد مایه بدبختی است! حضرت رسول ﷺ از بیابانی عبور می‌کردند، فرمود: بروید مقداری شیر بیاورید و پول آن را هم به صاحب حیوان بدهید. صاحب آن حیوان از دادن شیر به پیامبر ﷺ امتناع ورزید! پیامبر ﷺ دعا کرد که اموالش زیاد شود! از آن جا گذشتند و به شبان دیگری رسیدند و همان تقاضا را مطرح کردند. آن شبان ادب کرد و به سرعت مقداری شیر در اختیار پیامبر ﷺ و همراهان قرار داد. حضرت دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا! به اندازه کفاف و عفاف به او نعمت ارزانی دار! اصحاب از تفاوت این دو دعا، برای آن دو نفر پرسیدند؟ حضرت فرمود: زیادی نعمت برای شخص اول مایه رنج و عذاب است^(۲).

۱. در روایتی از امام علی (ع) می‌خوانیم: «طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَةَ، آرزوهای طولانی سبب فراموشی آخرت است» (اخلاق در قرآن، جلد سوم، صفحه ۱۸۸).

۲. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۶۱، حدیث ۴.



آری، بهشت را به بهامی دهند!

قال علی علیه السلام لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعْطَهُ:

«لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ، وَيُرْجَى التَّوْبَةُ بِطُولِ الْأَمَلِ، يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولِ الزَّاهِدِينَ وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ»؛

«حضرت در اجابت درخواست شخصی که از او نصیحت خواست، فرمود: از

کسانی مباش که آخرت را بدون انجام اعمال صالح می‌خواهند، و توبه را با آرزوهای دراز تأخیر می‌اندازند، و درباره دنیا همچون زاهدان سخن می‌گویند، ولی همچون دنیاپرستان عمل می‌کنند!»^(۱).

شرح و تفسیر

به راستی سخنان حضرت علی علیه السلام معجزه‌آسا است و این جمله از درخشان‌ترین آن‌ها است. در این جمله سه دستور مهم، که خیر دنیا و آخرت فرد و جامعه در آن نهفته، آمده است. توجه کنید:

۱- بهشت را به بهانه نمی‌دهند، و تنها سخن گفتن، بدون عمل، نجات‌بخش انسان نخواهد بود. تنها ادعای عشق به دین و ولایت و پیشوایان دین، گره‌ای از مشکلات ما باز نخواهد کرد و با لقلقه زبان بدون عمل، امیدی به آسودگی و راحتی در جهان آخرت نخواهد بود.

ادعای دوستی و ولایت اهل بیت علیهم السلام زمانی کارساز است که

مجموعه‌ای از اعمال صالح و نیک به همراه داشته باشیم، تا اگر مرتکب لغزش‌ها و خطاهایی شده باشیم، ولایت و شفاعت و مانند آن، لغزش‌ها و خطاها را جبران کند. در ضمن از مباحث فوق روشن می‌شود مدعیان عشق به خاندان پیامبر ﷺ که هیچ توشه‌ای از اعمال صالح ندارند چقدر در اشتباهند.

۲- توبه و بازگشت به سوی خداوند با آرزوهای طولانی سازگار نیست. مخصوصاً که انسان از آینده خود هیچ اطلاعی ندارد و زمان مرگ خود را نمی‌داند. کسی که نمی‌داند یک لحظه دیگر زنده است یا مرده، چگونه آرزوهای طولانی دارد؟! و شخصی که آرزوهای طولانی دارد چگونه می‌تواند توبه کند؟! أجل زنگ خطر و داروی مهمتی برای درمان این درد است. هنگامی که اجل حضرت سلیمان عليه السلام می‌رسد حتی اجازه نشستن به او داده نمی‌شود و در حال ایستاده قبض روح می‌گردد!^(۱) بنابراین نباید با آرزوهای طولانی توبه را به تأخیر بیندازیم.

۳- سومین موعظه حضرت این است: از کسانی که بین گفتار و عملشان تفاوت وجود دارد مباش! کسانی که به هنگام سخن گفتن آن چنان در مورد دنیا سخن می‌گویند که گویا تارک و زاهد دنیا هستند؛ ولی در مقام عمل کاملاً وابسته و حریص بر دنیا می‌باشند. سعی کن سخن و عملت هماهنگ باشد. وای به حال من، اگر از عشق علی دم می‌زنم، اما معلم هماهنگ با معاویه‌هاست! سخن از معنویت و خداپرستی و روحانیت می‌گویم، ولی غرق در مادی‌گرایی و تجمل‌پرستی می‌باشم! راغبین به دنیا چه کسانی هستند؟ آن‌ها کسانی هستند که در سر دو راهی‌ها پشت به خدا و رو به دنیا می‌کنند.

۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۸، صفحه ۴۴. و تاریخ انبیاء، صفحه ۱۹۷.

مردم هنگامی که بر سر دو راهی قرار می‌گیرند، چند دسته‌اند:
نخست، افرادی که بی‌قید و شرط راه دنیا را برگزیده و به خدا پشت
می‌کنند.

دوم، گروهی که عکس گروه اول عمل می‌کنند و راه آخرت را در پیش
می‌گیرند.

و گروه سوم، انسان‌های شکاک و متحیرند، اشخاصی همچون عمر ابن
سعد که هم طالب ملک ری به قیمت شهید کردن امام حسین علیه السلام
می‌باشند و هم خواهان بهشت برین، و در جنگ عقل و نفس اماره
بالاخره عقل آن‌ها مغلوب می‌گردد! باید با این معیار خود را بسنجیم، تا
معلوم شود که از چه گروهی هستیم.





آزادی انسان‌ها

قال علی علیه السلام:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَاءُ»؛

«ای مردم! از حضرت آدم علیه السلام غلام و کنیزی خلق نشده، بلکه تمام مردم آزاد

هستند!»^(۱).

شرح و تفسیر

مخاطب حضرت در این روایت تمام مردم هستند؛ چون گروه خاصی را مورد خطاب قرار نداده، بلکه تمام انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده است. خطاب «یا أَيُّهَا النَّاسُ» در مواردی است که جنبه حقوق بشر دارد، ولی خطاب‌هایی مانند «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» جنبه حقوق اسلامی دارد. طبق این روایت، همه مردم آزادند و اساس آفرینش انسان و فرزندان آدم بر حریت و آزادی بوده است. و اگر در جایی این اصل نقض شود، جنبه استثنایی دارد. این نکته که مسأله آزادی انسان ۱۴۰۰ سال قبل توسط اسلام مطرح شده، قابل تأمل و دقت است؛ زیرا در آن زمان حریت یک اصل اساسی و یک ارزش شناخته نمی‌شد، برخلاف امروز که ارزشی بودن آزادی یک امر بدیهی است.

اصل لزوم آزادی مطلبی روشن، بلکه از بدیهیات است و مورد قبول

۱. میزان الحکمة، باب ۷۷۹، حدیث ۳۵۵۶. (جلد دوم، صفحه ۳۵۱).

همه می‌باشد و همه ملّت‌های تحت سلطه برای به دست آوردن آن مبارزه می‌کنند. آنچه قابل توجه و در خور دقت می‌باشد، دو چیز است:

۱- چرا آزادی یک ارزش است؟ اگر نباشد چه می‌شود؟ و اگر باشد چه رخ می‌دهد؟ متأسفانه فلسفه آزادی چیزی است که کمتر بدان پرداخته می‌شود. فلسفه آزادی روشن است:

انسان نیروها و قابلیت‌هایی دارد. در صورتی می‌تواند این‌ها را به ثمر برساند که مانعی بر سر راه او نباشد، بتواند آزادانه علم و دانش را فراگیرد و در مسیر تکامل پیش برود، تکامل بر دو پایه استوار است الف: استعدادهای درونی. ب: نداشتن مانع، بنابراین فلسفه آزادی انسان، استفاده وی از استعدادها و لیاقت‌های درونی است. و روشن است که شکوفایی استعدادهای درونی انسان در محیطی آزاد بهتر تحقق پیدا می‌کند. رشد بوته‌ای که در یک گلدان هست با بوته‌ای که در یک زمین زراعتی کاشته شده قابل مقایسه نیست.

۲- چه نوع آزادی مطلوب است؟

از آنچه در نکته اول گذشت روشن می‌شود که آن نوع از آزادی مطلوب است که در مسیر تکامل انسان باشد. بنابراین این فلسفه آزادی حدود آن را تبیین می‌کند، زیرا آزادی اقسامی دارد:

۱- آزادی مطلق؛ این نوع آزادی فقط در دل جنگل‌ها و در بین حیوانات وحشی پیدا می‌شود و بس. در چنین مکان‌هایی هر کسی هر کار بخواهد می‌کند. و روشن است که هیچ کسی مدافع چنین آزادی نیست.

۲- آزادی در محدوده قوانین بشری که دائماً دست خوش تغییر و تفسیر است؛ کسانی که معتقد به دین نیستند، ولی قانون را قبول دارند آزادی آن‌ها باید در چارچوبه قانون باشد و واضح است که قانون تضادی با آزادی ندارد، بلکه محافظ آن است.

۳- آزادی در محدوده ارزش‌های الهی؛ آزادی پیروان مکاتب الهی در چارچوب ارزش‌های دینی است، آن‌ها هرگز اجازه نمی‌دهند که به نام آزادی به حریم این ارزش‌های والای الهی و انسانی تجاوز شود. بدیهی است نوع اول آزادی مطلوب هیچ بشری نیست، و نوع دوم سرچشمه انواع مشکلات و بدبختی‌هاست، و تنها نوع سوم است که می‌تواند سعادت ما را تضمین کند و قبایی است که برای قامت انسان دوخته شده است.





آسیابی در جهنم!

قال علی علیه السلام:

«إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى تَطْحَنُ، أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا طَحَنُهَا؟ فَقِيلَ لَهُ: فَمَا طَحَنُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: أَلْعُلَاءُ الْفَجْرَةُ، وَالْقُرَاءُ الْفَسَقَةُ، وَالْجَبَايِرَةُ الظُّلْمَةُ، وَالْوُزَرَاءُ الْخَوَنَةُ، وَالْعُرَفَاءُ الْكَذِبَةُ...»؛

«در جهنم آسیابی وجود دارد که همواره کار می‌کند. آیا نمی‌پرسید که چه چیزی را خرد می‌کند؟ پرسیده شد: خوراک این آسیاب چیست؟ حضرت فرمود: دانشمندان فاجر و منحرف، قاریان فاسق، حکمرانان ستمگر، وزیران خائن و کارشناسان دروغگو، خوراک آن آسیاب هستند!»^(۱).

شرح و تفسیر

آتش دوزخ برای مجازات گنهکاران کافی است. آتشی که از درون دل‌ها به بیرون زبانه می‌کشد ﴿إِلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئَةِ﴾^(۲). ولی برای برخی از جهنمیان، از جمله گروه‌های پنج‌گانه فوق، عذاب‌های فوق‌العاده‌ای بر آن افزوده شده، که علت آن -در مورد گروه‌هایی که در این حدیث مطرح شده- این است که از مقام و موقعیت خویش سوء استفاده کرده‌اند. توجه کنید:

۱. میزان الحکمة، باب ۶۲۰، حدیث ۲۹۲۲، (جلد دوم، صفحه ۱۷۳).

۲. سورة هُزْمه، آیه ۷.

إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى تَطْحَنُ: در جهنم آسیابی وجود دارد که پنج گروه از انسان‌ها را، همانند گندمی که تبدیل به آرد می‌شود، خرد می‌کند! آیا نمی‌پرسید که چه کسانی خوراک این آسیاب هستند؟ مردم پرسیدند: ای امیرمؤمنان! این آسیاب چه کسانی را آسیاب می‌کند؟ حضرت در جواب پنج گروه را برشمرد:

۱- أَلْعُلَمَاءُ الْفَجْرَةُ: اولین گروه، عالمانی هستند که چراغ در دست دارند و راهزن دین و ایمان و عقاید و اعتماد مردمند، عالم فاجر و منحرف همانند دزدی است که چراغ در دست دزدی می‌کند

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا!

امام حسن عسکری در روایت تکان‌دهنده‌ای خطر چنین دانشمندانی را از لشکر یزید بیش‌تر می‌داند!^(۱)

۲- وَ الْقُرَّاءُ الْفَسَقَةُ: دومین گروهی که خوراک آن آسیاب هستند، قاریان فاسق می‌باشند. تفاوت «علماء فاجر» و «قاریان فاسق» در این است که قاریان فقط معلمان مردم در قرآن بودند، ولی علماء فاجر شامل معلمان مردم در سایر علوم نیز می‌شود. این‌ها اگر فاسق باشند خطرات زیادی خواهند داشت و چون پست آن‌ها مهم است و با روح و قلب مردم، مخصوصاً جوانان سر و کار دارند عذابشان هم شدید است.

۳- وَ الْجَبَابِرَةُ الظُّلْمَةُ: جابران ستمکار سومین گروهی هستند که خوراک آن آسیاب می‌باشند. خطر این گروه در مرحله بعد از علماء فاجر و قاریان فاسق است؛ چون آن‌ها عقیده مردم را دگرگون می‌سازند، ولی زمامداران ستمکار بر جسم مردم ستم می‌کنند.

۴- وَ الْوُزَرَاءُ الْخَوَنَةُ: وزیران جابران ستمکار هم در آن آسیاب خرد

۱. مشروح این روایت را در مثال‌های زیبای قرآن، جلد اول، صفحه ۲۳۰ مطالعه فرمایید.

می‌شوند. علت این که به وزراء، خائن و به زمامداران، ظالم گفته شده این است که: این وزراء هم به پیشوایانشان خیانت می‌کنند و بیراهه را به عنوان راه به آن‌ها نشان می‌دهند و هم به خویشان و ملت خویش خیانت می‌کنند.

۵- وَالْعُرَفَاءُ الْكَذِبَةُ: منظور از «عرفا» در این جا کارشناسان می‌باشد. بنابراین پنجمین گروه، کارشناسان و خبرگزاران و اهل خبره دروغگو هستند. تمام رسانه‌های جمعی که به نوعی آلوده به دروغ و ارائه خلاف حقیقت هستند مشمول این تعبیر می‌باشند؛ رسانه‌هایی که باید معرف خوبی‌ها و معروف‌ها و صراط مستقیم باشند، آلودگی‌ها و دروغ‌ها و بی‌بندوباری‌ها را ارائه می‌کنند و مردم را غافل و گرفتار انواع بدبختی‌ها می‌سازند.

در ضمن از این حدیث معلوم می‌شود که جامعه بر محور این پنج گروه دور می‌زند، اگر این‌ها اصلاح شوند تمام جامعه اصلاح می‌شود و اگر منحرف شوند همه جامعه تباه می‌گردد. و نقطه انحراف تمام این‌ها یک چیز است و آن مقدم داشتن منافع شخصی بر منافع اجتماعی و ارزش‌های مادی بر ارزش‌های الهی!





آفت‌ها!

قال علی علیه السلام:

«لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ»:

«هر چیزی آفتی دارد (در هر کار مراقب آفت‌ها باشید)»^(۱).

شرح و تفسیر

هر چیزی در جهان هستی، همان‌گونه که در روایت بالا آمده، آفت یا آفت‌هایی دارد؛ یعنی تمام موجودات عالم آسیب‌پذیرند و نمی‌توان چیزی پیدا کرد که بی‌آفت باشد. به عنوان نمونه بدن خود ما انسان‌ها چقدر آسیب‌پذیر و پرآفت است. انواع و اقسام بیماری‌ها، که از مرز هزاران نوع بیماری می‌گذرد، همواره سلامت انسان را تهدید می‌کند. بدین جهت رشته‌های مختلف پزشکی برای مداوای آن‌ها به وجود آمده است، حتی آفات یک عضو (مثلاً چشم) آن قدر زیاد است که در جهان کنونی یک طبیب نمی‌تواند در همه مشکلات چشم متخصص شود؛ بلکه چشم متخصص‌های مختلفی دارد. روح انسان نیز چنین است؛ نباتات، حیوانات، جامعه انسانی و خلاصه همه چیز آفت دارد.

با توجه به این اصل کلی و فراگیر، باید در هر موفقیت و موهبتی با دقت مراقب آفات آن باشیم و گرنه پیروزی‌ها و نعمت‌ها در معرض خطر

۱. میزان الحکمه، باب ۹۷، حدیث ۵۱۴، (جلد اول، صفحه ۱۱۰).

قرار می‌گیرد. حضرت علی علیه السلام در ادامه این سخن آفت نزدیک به سی نعمت را بیان کرده، که در این جا به چهار مورد آن می‌پردازیم:

۱- «آفَةُ الْوَرَعِ قِلَّةُ الْقِنَاعَةِ؛ آفت مهم تقوی (و نقطه آسیب‌پذیری آن) قانع نبودن در زندگی است»^(۱). چیزی که انسان را به حرام می‌اندازد، چیزی که آدمی را حریص بر استفاده از اموال شبه‌هناک می‌کند، چیزی که افراد ضعیف‌الایمان را به سوی ترک خمس و زکات سوق می‌دهد، چیزی که باعث می‌شود تا انسان برای کسب اموال بیش‌تر به آب و آتش بزند، قانع نبودن است! اگر زندگی انسان آمیخته با قناعت باشد، اداره آن آسان است. در حالات هارون الرشید نوشته‌اند که در جشن عروسی یکی از فرزندان به جای نُقل و سکه، قطعه‌هایی از کاغذ که بر روی هر کدام نام یک آبادی نوشته شده بود بر سر عروس خود می‌ریخت!^(۲) روشن است وقتی کسی بخواهد این کار را کند نمی‌تواند به حلال قناعت نماید، بلکه به ناچار آلوده به غصب و غارت و چپاول و دزدی و سایر کارهای خلاف می‌شود، ولی اگر قناعت کند دست به این کارها نمی‌زند.

۲- «آفَةُ الْقَوِيِّ اسْتِضْعَافُ الْخَصْمِ؛ آفت نیرومند، کوچک شمردن دشمنانش می‌باشد»^(۳). نقطه آسیب‌پذیرتمندان و جوامع قوی این است که دشمنان خود را کوچک می‌شمارند. نگوید تهاجم فرهنگی مهم نیست! اگر فلان روزنامه توهین کرد، اهمیتی ندارد! اگر فلان فیلم دهن کجی کرد، تأثیری ندارد و...؛ چون اگر دشمن را کوچک شمردی از او ضربه می‌خوری.

۱. میزان الحکمة، باب ۹۷، حدیث ۵۳۷، (جلد اول، صفحه ۱۱۱).

۲. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۱۱۸.

۳. میزان الحکمة، باب ۹۷، حدیث ۵۴۱، (جلد اول، صفحه ۱۱۱).

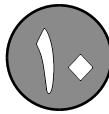
۳- «آفَةُ الدِّينِ الْهُوَى؛ هوای نفس آفت دین است»^(۱). هوای نفس دین انسان را بر باد می‌دهد، آفت دین یک چیز درونی به نام هوای نفس است.

۴- «آفَةُ الْعُقْلِ الْهُوَى؛ هوای نفس آفت عقل انسان (نیز) هست»^(۲). هوای نفس عقل انسان را از کار می‌اندازد و انسان را پراشتباه ظاهر می‌کند. هوای پرستی حجاب می‌شود. هوای پرستی هم آفت دین است و هم آفت عقل. آری همه چیز آفت دارد، باید آفت‌ها را شناخت و با آن مبارزه کرد.



۱. میزان الحکمة، باب ۹۷، حدیث ۵۱۳، (جلد اول، صفحه ۱۱۰).

۲. میزان الحکمة، باب ۹۷، حدیث ۵۲۶، (جلد اول، صفحه ۱۱۱).



آیا همه جا اکثریت معیار است؟

قال علی عليه السلام:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»؛

«ای مردم! در طریق هدایت از کمی طرفداران آن وحشت نکنید»^(۱).

شرح و تفسیر

یکی از آفت‌های عقل انسان، تسلیم شدن در برابر اکثریت کمی جامعه است، که از آن در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام نهی شده؛ بلکه در برخی از این آیات، به مدح اقلیت و مذمت اکثریت پرداخته شده است؛ مثلاً در آیه شریفه ۱۱۶ سوره انعام می‌خوانیم: «وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ «اگر از بیش‌تر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» علاوه بر این، در بیش از ده آیه اکثریت به جهالت، و در ۵ آیه به ناسپاسی، و در ۴ آیه به فقدان ایمان، توصیف شده است.

حال با توجه به آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، که اکثریت مذمت شده، و از سوی دیگر در دنیای امروز همه جا سخن از اکثریت‌ها است، و امروزه بسیاری از مسایل سرنوشت‌ساز بشر، بر محور رأی اکثریت دور می‌زند، معیار چیست؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

پاسخ این است که جوامع بشری متفاوت است، اگر در جامعه‌ای صالحان متولیان امور آن باشند، بدون شک تبعیت از اکثریت تقوی و صلاح است، ولی اگر هواپرستان متولیان امور جامعه‌ای بودند، هیچ‌گاه اسلام تبعیت از اکثریت هواپرست را سفارش و توصیه نمی‌کند؛ زیرا با منطق و عقل سازگار نیست.

به تعبیر دیگر اسلام تابع اکثریت کیفی است، نه اکثریت کمی! به همین جهت خداوند متعال در آیه شریفه هفتم سوره هود و دوم سوره ملک می‌فرماید: ﴿لَيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ و فرمود: «اَكْثَرُ عَمَلًا» چون اکثریت کیفی مهم است، نه اکثریت کمی! ولی توجه این نکته مهم است که مسأله اکثریت در دنیای امروز، راه چاره بیچارگی است! زیرا معیاری برای اکثریت کیفی در جوامع غیر دینی وجود ندارد و همه مدعی هستند که بهترین هستند. بنابراین برای حفظ نظام جامعه ناچارند طبق نظر اکثریت عمل کنند؛ هر چند به مقتضای آن، یک عالم دانشمند و مدیر و مدبر یک رأی، و یک فرد بی‌سواد ناآگاه هم یک رأی داشته باشد! بنابراین آیات مزبور و مانند آن ناظر به یک جامعه سالم و صالح نیست.

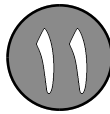
پیام این حدیث

ما نباید در زندگی اخلاقی خویش تابع اکثریت‌ها باشیم، هر چند مجبوریم در زندگی سیاسی تابع باشیم. بنابراین اگر اکثریت مردم روی زمین مال حرام می‌خورند و پرهیز نمی‌کنند، ما نباید به رنگ جماعت اکثریت درآییم. اگر اکثریت مردم به هنگام به خطر افتادن منافع خویش دروغ می‌گویند، ما نباید از صف راستگویان، به بهانه در اقلیت بودن آن‌ها، خارج شویم و از کمی تعداد و نفرت صادقین بترسیم و در صف

دروغگویان در آییم. انسان مؤمن در مسایل اخلاقی باید مستقل باشد، یعنی اگر تمام مردم روی زمین (فرضاً) آلوده شراب شدند او نباید از تنهاییش در این مسیر به خود هراس راه دهد و از منطق رسوای «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو!» پیروی کند. یا بگوید: «چه کسی راست می‌گوید که ما راست بگوییم؟» و مانند این‌ها؛ زیرا بدون شک فردای قیامت این بهانه‌ها پذیرفته نیست. زمانی انسان صالح می‌شود و در مسیر سلوک الی الله قرار می‌گیرد، که نگاه نکند دیگران چه می‌گویند، بلکه بنگرد خداوند چه می‌گوید.

پروردگارا ما را همواره در طریق حق بدار، و وحشت تنهایی در راه حق را از ما زایل کن.





احسان و نیکوکاری

قال علی عليه السلام:

«نِعْمَ زَادُ الْمَعَادِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْعِبَادِ»^(۱) و قال فی روایة اخرى: «رَأْسُ الْأَيْمَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ»^(۲)؛

«احسان و کمک به بندگان خدا، زاد و توشه مناسبی برای جهان پس از مرگ است». و در روایت دیگری فرمود: «کمک به مردم بخش مهمی از ایمان است».

شرح و تفسیر

یکی از برکات حکومت اسلامی «جشن عاطفه‌ها»، «جشن نیکوکاری»، «طرح اکرام» و طرح‌های مشابه آن است، که مردم برای کمک به اقشار محروم جامعه بسیج می‌شوند. بدون شک کمک به مردم از عبادت‌های مهم، بلکه یکی از مهم‌ترین عبادات است.

بدین جهت حضرت علی عليه السلام در روایت اول این کار را بهترین زاد و توشه جهان آخرت معرفی می‌نماید. اگر این روایت را در کنار آیه شریفه «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ «زاد و توشه برگزیده، که بهترین زاد و توشه تقوی است»^(۳) بگذاریم روشن می‌شود که احسان زاییده تقوی، و تقوی زاییده احسان است. بنابراین انگیزه اصلی مردم از کمک‌ها،

۱. غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۱۶۱، حدیث ۹۹۱۲.

۲. غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۵۲، حدیث ۵۲۵۳.

۳. سورة بقره، آیه ۱۹۷.

برخواسته از تقوی و اعتقادات آن‌هاست و در حقیقت اسلام قوی‌ترین مشوق احسان و نیکوکاری است.

در روایت دوم رابطه احسان و ایمان مطرح شده است، انسان ضعیف الایمان احسان نمی‌کند، ولی مؤمنان راستین اهل احسانند. جالب این که در این روایات تنها احسان به مسلمانان یا مؤمنان مطرح نشده است، بلکه در یکی احسان به بندگان خدا و در دیگری احسان به مردم مطرح شده است و مفهوم آن این است که حتی نیکی به فقراء و نیازمندان غیر مسلمان باعث فزونی تقوی و ایمان می‌گردد، زیرا خداوند تمام بندگان را دوست دارد و کسی که بندگان خدا را دوست داشته باشد، خدا را دوست دارد. بدین جهت احسان به هر نیازمندی مشروع و پسندیده است.

آثار احسان و نیکوکاری

احسان دو رقم تأثیر دارد؛ تأثیری در احسان‌کننده (مُحْسِن) دارد، و تأثیری دیگر در احسان‌شونده. تأثیری که این عمل در احسان‌کننده دارد، بسیار مهم‌تر از تأثیر آن در احسان‌شونده است. (برخلاف آنچه معمولاً تصوّر می‌شود و بدین جهت در بسیاری از موارد احسان همراه با منت و آزار و اذیت است). جالب این که قرآن مجید درباره زکات، که نوعی احسان است، تعبیر به «تُطَهِّرُهُمْ» و «تُزَكِّيهِمْ»^(۱) دارد؛ یعنی احسان باعث «طهارت» و «تزکیه» احسان‌کننده می‌شود، به رشد اخلاقی او کمک می‌کند و باعث از بین رفتن صفات زشت و رذیله او می‌گردد.

شاهد این مطلب روایتی است که می‌گوید: «صدقه‌ای که به فقیر می‌دهید قبل از این که به دست فقیر برسد، به دست خدا می‌رسد»^(۲)

۱. این دو جمله در آیه شریفه ۱۰۳ سوره توبه آمده است.

۲. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲، (به نقل از مثال‌های زیبای قرآن، جلد اول، صفحه ۱۰۹).

آیة انفاق^(۱) هم به خوبی دلالت بر این مطلب دارد، که انفاق باعث رشد و نمو انفاق‌کننده می‌گردد.

نکته آخر این که احسان نه تنها طهارت فردی را به دنبال دارد، بلکه باعث طهارت اجتماعی نیز می‌گردد؛ زیرا یکی از عوامل مهم بسیاری از گناهان اجتماعی فقر است، و هنگامی که در سایه احسان فقر برچیده شود، جامعه نیز پاک می‌گردد.



۱. منظور از آیة انفاق، آیة ۲۶۱ سوره بقره است.



اخلاق و گنج‌های روزی

قال علی عليه السلام:

«فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ»؛

«اخلاق خوش کلید گنج‌های روزی است»^(۱).

شرح و تفسیر

هنگامی که به بحث پیرامون صفت «حُسن خُلُق» در تفسیر اخلاق در قرآن، جلد ۳، صفحه ۱۳۵ رسیدیم، دامنه این بحث را بسیار گسترده یافتیم و علی‌رغم مطالعات قبلی پیرامون این موضوع، تعبیراتی در قرآن و احادیث یافتیم که در کمتر مسأله‌ای دیده می‌شود!

به عبارت ساده‌تر، حسن خلق، خوشرویی، ادب، برخورد مناسب با مردم، از اساسی‌ترین مسایل اسلام است. روایات زیاد با تعبیرات کم نظیر و تأکیدات فراوان نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت بسیار زیادی برای حُسن خُلُق قایل بوده است. متأسفانه در میان گروهی از مسلمانان یا به این مسأله اهمیت داده نمی‌شود، یا بر خلاف آن عمل می‌شود تا آن جا که بعضی خیال می‌کنند که آدم خوب باید عبوس، ترشرو، خشن، خشک و بداخلاق باشد! در حالی که این اشتباه بزرگی است.

در واقع آنچه در این روایت آمده یکی از فواید دنیوی اخلاق خوش است. تجربه نشان داده کسانی که اخلاق خوشی داشته‌اند، کار و زندگی

۱. میزان الحکمة، باب ۱۱۴، حدیث ۵۰۷۹، (جلد سوم، صفحه ۱۵۱).

آن‌ها هم رونق داشته است. چهل سال قبل آماری از رونق کسب و کار برخی از کسبه دیدم که طبق آن آمار، کسبه خوش اخلاق ۷۰٪ و کسبه بد اخلاق ۳۰٪ موفق بودند؛ یعنی سهم خوش اخلاقی ۴۰٪ است! چرا که حسن خلق مردم را به سوی خود می‌کشاند و اخلاق بد دافعه دارد.

همه مسلمانان مخصوصاً کسانی که با مردم برخورد بیش‌تری دارند باید اخلاقی نیکو داشته باشند، که اخلاق خوش هم جامعه را آباد می‌سازد و هم باعث طول عمر می‌شود، چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَغْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»^(۱).

سؤال: چرا حسن خلق باعث وسعت روزی می‌شود؟

پاسخ: در مثال فوق مشتری زمانی از یک کاسب جنس می‌خرد که به او اعتماد کند. اگر نسبت به کاسب مشکوک و بدبین باشد از او فرار می‌کند. بنابراین کاسب باید اعتماد مشتری را جلب کند و یکی از طرق جلب اعتماد برخورد خوب است. مشتری حسن خلق فروشنده را به حساب درستی و امانت و صداقت و اعتماد او می‌گذارد.

شخصی نقل می‌کرد که برای معالجه به یکی از کشورهای غربی رفته بودم، پس از پایان معالجه و پذیرایی بسیار شایسته، درخواست صورت حساب کردم، آن‌ها در کمال ادب و احترام گفتند: در این باره عجله نکنید، شما به سلامت به ایران بازگردید، آن‌گاه ما صورت حساب را برای شما ارسال می‌کنیم و شما هزینه بیمارستان را سر فرصت به شماره حسابی که درون آن نامه است ارسال دارید!

در مقابل، بیمارستان‌هایی در کشور اسلامی ما وجود دارد که تا پول نگیرند، بیمار را اساساً پذیرش نمی‌کنند! این کجا و آن کجا؟

متأسفانه آنچه را حضرت علی علیه السلام نسبت به آن بیمناک بود - سبقت دیگران در عمل به اسلام - در برخی از امور تحقق یافته است!



ارزش شناسان!

قال علی علیه السلام:

«لَيْسَ مَنْ ابْتاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا كَمَنْ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا»؛

«کسی که خویشتن را می خرد و آزاد می کند، همانند شخصی که خود را

می فروشد و هلاک می کند نیست»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام مردم را به دو گروه تقسیم کرده اند:

۱- کسانی که نفس خویش را می خردند و آزاد می کنند.

۲- کسانی که خود را می فروشدند و اسیر می کنند.

برای روشن تر شدن مضمون حدیث فوق، لازم است توضیحی کوتاه پیرامون خریدن و آزاد کردن داده شود. نفس انسان در این روایت به غلامی تشبیه شده که در گرو ملکیت دیگری است، و انسان آزاده کسی است که نفس خویش را بخرد و آزاد کند. و به تعبیر دیگر انسان اسیر است؛ گاه اسیر شهوات، گاه اسیر پُست و مقام، گاه اسیر زن و فرزند، و گاه اسیر خیالات و اوهام. باید خویش را از این اسارت ها آزاد کند؛ نه آن که خود را در مقابل این امور بفروشد و در اسارت آن ها نگه دارد.

سؤال: راستی چرا برخی انسان ها خود را می فروشدند؟

پاسخ: چنین انسان‌هایی یا ارزش متاع خویش را نشناخته‌اند و نمی‌دانند که ارزش و استعداد انسان آن قدر زیاد است که می‌تواند فراتر از ملائکه آسمانی رود و پیشوای آن‌ها شود^(۱) و از آن بالاتر، خلیفه و نمایندهٔ خداوند بر روی زمین گردد، بنابراین کسی که خود را می‌فروشد کسی است که نسبت به متاع خود شناخت کافی ندارد. کسی خود را می‌فروشد که به ارزش والای خود آگاه نیست. یا این که بی‌ارزش بودن ثمن و قیمتی که در برابر کالای خویش می‌گیرد را نمی‌داند؛ فی‌المثل شخصی که کرامت انسانی خویش را به هوی و هوس می‌فروشد، یا ارزش و قیمت کرامت نفس را نمی‌داند و یا بی‌ارزشی هوی و هوس را درک نکرده است.

در روایتی از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم: «لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ هیچ بهایی برای انسان جز بهشت (و رضای حق) نیست. خود را به کمتر از آن نفروشید»^(۲). طبق این روایت، کالای وجود انسان در این جهان پهناور تنها یک مشتری مناسب و یک قیمت همسان دارد و آن خداوند متعال است که بهشت و رضای خویش را در برابر آن می‌پردازد.

خلاصه این که هیچ یک از انسان‌ها خارج از این دو دسته نیستند، باید بنگریم که جز کدام یک هستیم.



۱. ارزش انسان به قدری زیاد است که جبرئیل امین، فرشتهٔ مقرب پروردگار و امین وحی، می‌گوید: «از زمانی که بر آدم سجده کردیم، هرگز بر انسان پیشی نگرفتیم!» (وسائل الشیعه، جلد ۴، ابواب الاذان و الإقامة، باب ۳۱، حدیث ۵).
 ۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۶.

ارزش واقعی اعمال

قال علی علیه السلام:

«یا کُمیل! لَیْسَ الشَّأْنُ أَنْ تُصَلِّیَ وَ تَصُومَ وَ تَتَصَدَّقَ، الشَّأْنُ أَنْ تَكُونَ الصَّلَاةُ بِقَلْبٍ نَقِیٍّ وَ عَمَلٌ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِیٍّ، وَ خُشُوعٌ سَوِیٍّ»؛

«ای کمیل! مهم این نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و در راه خدا انفاق کنی، مهم این است که در نماز (و سایر اعمال) با قلبی پاک و به طور شایسته در پیشگاه خدا قرارگیری، و عملت آمیخته با خشوع بوده باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

جنبه‌های واقعی اعمال و چگونگی و کیفیت عمل است که ارزش واقعی آن را تعیین می‌کند، نه ظاهر و مقدار آن. همان‌طور که علی علیه السلام به کمیل تأکید می‌کند که به جای پرداختن به ظاهر عمل و اهمیت دادن به زیادی مقدار آن، به روح عمل بپردازد؛ زیرا هدف نهایی از این اعمال تربیت و پرورش و تکامل انسان است و آن در گرو پاکی عمل است، نه زیادی عمل^(۲).

توضیح این که: عبادت دارای روح و جسم است، جسم عبادت همان اعمال و افعال ظاهری است. جسم نماز، قرائت صحیح، رکوع، سجده و سایر افعال و ارکان نماز است که باید به طور صحیح انجام شود، ولی روح

۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۱۸.

۱. تحف العقول مترجم، صفحه ۱۸۶.

نماز توجّه به مضامین بلند اذکار، و صیقل دادن روح زنگار گرفته در پرتو قرآن و توجّه به خداوند و تقویت توحید در شاخه‌های مختلفش و توجّه به نبوّت و معاد و مانند آن و خلاصه بودن در راه مستقیم الهی است. عبادت واقعی توجّه به هر دو جنبهٔ عبادت را می‌طلبد، همان‌گونه که نماز بی‌روح نماز نخواهد بود، نماز بی‌جسم نیز نماز نیست و همان‌طور که مسلمانی که بدون توجّه به مضامین و معانی اذکار نماز و خلوص نیّت، فقط به جسم نماز قناعت می‌کند در اشتباه است، مسلمان‌نماهایی که به بهانهٔ واصل شدن به معرفهٔ الله، نماز یا سایر عبادات را رها می‌کنند و مدّعی‌اند که به روح و عمق نماز توجّه دارند، نیز در اشتباه بزرگ‌تری هستند!



ارکان اصلی توبه

قال علی علیه السلام:

«التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعَةِ دَعَائِمٍ: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ
وَعَزْمٌ أَنْ لَا يَعُودَ»؛

«توبه بر چهار پایه استوار است ۱- پشیمانی درونی ۲- استغفار زبانی
۳- استغفار عملی ۴- تصمیم جدی بر عدم بازگشت به گناه»^(۱).

شرح و تفسیر

برداشت غالب مردم از توبه، برداشت نادرستی است و لهذا آثار آن، هم در توبه‌های فردی و هم در توبه‌های اجتماعی کم است. توضیح این که ساختمان عظیم توبه بر روی یکی دو پایه بنا نمی‌شود، بلکه باید ارکان چهارگانه آن مراعات گردد و به تعبیر دیگر آثار توبه باید در تمام وجود انسان آشکار شود. با توجه به این مقدمه کوتاه، به شرح اصول چهارگانه توبه می‌پردازیم:

رکن اول: نخستین قدم توبه پشیمانی درونی است، حقیقتاً در درون قلب و روح و جان تائب تحوّل و انقلابی رخ دهد و از گناهی که مرتکب شده تنفر پیدا کند و پشیمان گردد.

رکن دوم: هر چند پشیمانی درونی اولین گام توبه است، ولی تنها رکن

۱. میزان الحکمة، باب ۴۵۹، حدیث ۲۱۶۰، (جلد اول، صفحه ۵۴۸).

آن نیست. بدین جهت باید این تحوّل و انقلابی که در درون او پیدا شده در سایر اعضا بدنش نیز اثر بگذارد و به وسیله زبانش، که ترجمان قلب او است، آشکار گردد. زبان هم به دنبال قلب از گناه توبه کند و استغفار گوید. بنابراین هماهنگی قلب و زبان در تنفّر از گناه، دو ستون از ستون‌های چهارگانه توبه است.

رکن سوم: این است که این حالت ندامت و پشیمانی از زبان به سایر اعضا هم منتقل شود و آن‌ها را به عکس العمل وادارد، تا انسان برای جبران گذشته کاری انجام دهد. اعضا انسان در این مرحله سه کار می‌تواند انجام دهد، تا نهال نوپای توبه استحکام یابد و بارور گردد:

(الف) حق و حقوق مردم که بر اثر گناهان پایمال شده را جبران کند؛ اگر غیبتی کرده، حلّیت بطلبد. اگر قلب مؤمنی را شکسته جبران کند. اگر مال مردم را تلف کرده، جبران نماید. خلاصه هر حقّی از هر شخصی بر عهده اوست ادا کند.

(ب) حقوق خداوند را نیز ادا کند؛ اگر عبادتی را ترک کرده انجام دهد. اگر ترک آن عبادت قضا و کفّاره‌ای دارد بجا آورد. و این امور را به پس از مرگ موکول نکند!

(ج) بدی‌ها و خطاها و گناهان گذشته را با خوبی‌ها و عبادات جبران نماید. شاهد بر این مرحله از توبه جمله «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا»؛ «مگر کسانی که توبه کردند و (به دنبال آن) خود را اصلاح نمودند». می‌باشد، که در آیات متعدّدی از قرآن مجید آمده است^(۱). گناه مثل بیماری است و اگر گناه کبیره باشد همانند بیماری‌های سخت است، شخصی که مبتلی به بیماری سختی می‌گردد و پس از معالجه و مداوا از بستر برمی‌خیزد،

۱. سورة بقره، آیه ۱۶۰. شبیه این جمله در آیات ۸۹ آل عمران، ۱۱۹ نحل، و ۵ نور، نیز آمده است.

قوای او تحلیل رفته، چشم‌ها گودافتاده، لاغر شده و توانایی لازم ندارد. باید علاوه بر معالجه و درمان، تقویت شود تا نیروی خویش را باز یابد. گناه نیز ایمان و فضایل انسانی را تضعیف می‌کند، پس از توبه باید آن فضایل تضعیف شده را با کارهای صالح و شایسته تقویت نمود.

رکن چهارم: تصمیم به ترک گناه در آینده، یعنی توبه راه را به انسان تا آخر عمر نشان دهد. نتیجه این که توبه طبق فرمایش امام علی علیه السلام یک تحوّل کامل ایجاد می‌کند و تنها تعلّق به زبان ندارد. در مورد جامعه هم چنین است، جامعه گناه زده پس از توبه باید این مراحل چهارگانه را طی کند. آیا ما پس از انقلاب این چهار مرحله را در جامعه خویش پیاده نموده‌ایم؟



ارکان سه گانه جامعه انسانی

قال علی علیه السلام:

«قَامَتِ الدُّنْيَا بِثَلَاثَةٍ: بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ، وَبِغَنِيٍّ لَا يَبْخُلُ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَبِفَقِيرٍ صَابِرٍ. فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، وَبَخِلَ الْغَنِيُّ، وَلَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ، فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَالثُّبُورُ»؛

«دنیا بر سه چیز استوار است: دانشمند سخنوری که به دانش و سخنان خویش عمل می‌کند و ثروتمندی که از دادن اموالش به بندگان نیازمند خداوند بخل نمی‌ورزد و نیازمندی که صبر و تحمل دارد؛ بنابراین اگر دانشمند، دانش خود را مخفی کند (و در اختیار دیگران نگذارد) و ثروتمند بخل بورزد (و به فقراء کمک نکند) و فقیر صبر پیشه نکند، مصیبت و هلاک دنیا را فرا می‌گیرد»^(۱).

شرح و تفسیر

از روایت فوق نکاتی استفاده می‌شود؛ دو نکته آن بسیار مهم است:

۱- «عالم» باید «ناطق» باشد و گر نه همچون گنج پنهان در زیر خاک‌ها، نتیجه‌ای برای جامعه نخواهد داشت. بنابراین سخنوری عالم، نه تنها عیب محسوب نمی‌شود، بلکه لازمه یک عالم از دیدگاه امام علی علیه السلام است. همان‌گونه که خود آن حضرت، که مصداق کامل و اتم «عالم» بود،

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۹. روایت فوق به اشکال مختلف نقل شده و به گونه دیگر، در نهج البلاغه، در بخش کلمات قصار، شماره ۳۷۲ نیز آمده است.

سخنوری بسیار قوی و بی نظیر بود. علاوه بر این، «نطق» عالم، باید همچون «نطق» پیامبر اسلام ﷺ باشد که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^(۱). بنابراین آنچه می‌گوید باید در مسیر رضایت خداوند باشد، نه جهت ارضای هوای نفس!

۲- «عالم ناطق» و «دانشمند سخنور» قبل از آن که مردم را دعوت به چیزی کند، باید خود عامل به آن باشد. و پیش از آن که مردم را از عمل به چیزی نهی کند، لازم است خود تارک آن باشد. در این صورت است که چنین دانشمندی، عالم ربانی می‌شود و «نگاه کردن به چهره او» حتی «نظر کردن به درب خانه‌اش» و «حضور در مجلسش» همه عبادت محسوب می‌گردد و سخنش جهاد فی سبیل الله شمرده می‌شود^(۲).

اگر عالم دانش خویش را احتکار نکرد، بلکه آن را منتشر نمود و قبل از مردم خود به آن عمل کرد، و ثروتمند فقراء را در استفاده از اموالش شریک کرد، و فقراء هم در مقابل فقر صبور و پر تحمل بودند، اجتماع دچار مشکلی نخواهد شد؛ ولی مصیبت و هلاکت زمانی است که نه دانشمند دانش خویش را در اختیار نیازمندان بگذارد، و نه ثروتمند دست فقیر و نیازمند را بگیرد، و نه نیازمند صبر و تحمل داشته باشد. خواننده محترم! هر یک از ما و شما در یکی از این سه دسته هستیم. از خداوند بخواهیم در آنچه وظیفه ماست، موفقمان بدارد.



۱. سورة النجم، آیه ۳.

۲. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «این که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: «نگاه کردن به چهره علما عبادت است» منظور چه عالمی است؟ حضرت فرمودند: «منظور عالمی است که هنگامی که به چهره‌اش نگاه می‌کنی، به یاد جهان آخرت می‌افتی و اما عالمی که چنین نباشد نگاه کردن به چهره‌اش (نه تنها عبادت محسوب نمی‌شود، بلکه) باعث فتنه است!» (میزان الحکمة، باب ۲۸۴۵، حدیث ۱۳۴۳۸).



أسباب شرف و عزّت آدمی

قال علی عليه السلام:

«يَا كُمَيْلُ! أَحْسَنُ حِلْيَةِ الْمُؤْمِنِ التَّوَاضُّعُ، وَجَمَالُهُ التَّعَفُّفُ، وَشَرَفُهُ التَّقَفُّهُ،
وَعِزُّهُ تَرْكُ الثَّقَالِ وَالْقِيلِ»؛

«ای کمیل! بهترین زینت انسان باایمان تواضع و فروتنی است، و زیبایی و
جمال مؤمن در عفت و پاکدامنی است، و شرافت او در آگاهی است، و عزّت او در
ترک قیل و قال و گفت و گوهای بی ثمر است!»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت امیرمؤمنان عليه السلام طبق این روایت، به چهار مطلب مهمّ و
سرنوشت‌ساز اشاره می‌نماید، و در حقیقت در این چهار جمله
فرهنگ‌سازی می‌کند و مفهوم تازه‌ای برای بعضی کلمات ارایه می‌دهد.
که برای رعایت اختصار به شرح جملهٔ اوّل اکتفاء می‌کنیم:

جملهٔ اوّل: «بهترین زینت انسان مؤمن فروتنی و تواضع اوست»
حضرت در این جمله زینت را در مفهوم تازه‌ای به کار برده، و از معنای
مادّی آن خارج ساخته، و یک مفهوم روحانی برای آن بیان کرده است. در
مورد تواضع، که به عنوان زینت مؤمن مطرح شده، در آیات قرآن و
روایات معصومان عليهم السلام مطالب زیادی آمده است؛ از جمله در آیهٔ ۱۸ سورۀ
لقمان می‌خوانیم: ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾؛ «مغرورانه بر روی زمین راه

مرو». آیا منظور از «مشى» در آیه شریفه، «راه رفتن» معمولی است که از مصادیق تواضع است، یا «مشى» در این جا به معنای وسیع کلمه است و شامل خط و مشی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و رفتار کوچک و بزرگ می‌شود؟ بعید نیست معنای دوم مراد باشد.

در روایتی از امام علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «ثَمَرَةُ التَّوَّاضُعِ الْمَحَبَّةُ وَ ثَمَرَةُ الْكِبَرِ الْمَسَبَّةُ؛ میوه درخت تواضع محبت و دوستی و جلب قلوب است و میوه درخت تکبر و خودبرتربینی، کینه و عداوت و دشمن‌سازی است»^(۱).

تواضع، که معنای آن ترک خودبرتربینی می‌باشد، برای همه، خصوصاً اهل علم و کسانی که الگوهای جامعه محسوب می‌گردند، بسیار مهم است. یکی از نشانه‌های تواضع ابتدا به سلام است، طبق برخی روایات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همواره ابتدا به سلام می‌کرد^(۲) و بدین طریق قلب مردم را به سوی خویش جلب می‌کرد. چرا ما از چیزی که این قدر کم هزینه و پراستفاده است، بهره‌برداری نمی‌کنیم؟!

اقسام تواضع

تواضع سه شاخه دارد. ۱- تواضع در مقابل خداوند. ۲- تواضع در مقابل خلق خداوند ۳- تواضع در مقابل حق.

منظور از تواضع در برابر خداوند روشن است، همان‌گونه که تواضع در برابر خلق خدا هم روشن است. این نکته لازم به ذکر نیست که منظور از «خلق خدا» در این جا مؤمنان است، بنابراین تواضع در مقابل کفار و دشمنان معنی ندارد، بلکه باید در برابر آن‌ها عزیز و سربلند بود.

و اما تواضع در برابر حق، مطلبی است که پای بسیاری از کسانی که دارای تواضع نوع اول و دوم هستند نسبت به آن می‌لنگد! ما باید جرأت پذیرش اشتباهات خود را داشته باشیم و همواره در مقابل حق سر تسلیم فرود آوریم، هر چند ناگوار باشد و طرف مقابل، از نظر سن و سال، یا تحصیل، یا موقعیت اجتماعی و خانوادگی، پایین‌تر از ما باشد.

۱. غرر الحکم، حدیث ۴۶۱۴-۴۶۱۳، (به نقل از اخلاق در قرآن، جلد ۲، صفحه ۷۴).

۲. منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۵۴.



اعتدال در همه چیز

قال علی عليه السلام:

«مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَّ، وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا خُصِمَ»؛

«کسی که در خصومت و دشمنی زیاده روی کند مرتکب گناه می شود، و کسی

که در آن کوتاهی نماید مغلوب می گردد»^(۱).

شرح و تفسیر

مسأله اعتدال و میانه روی در همه چیز، از مسایلی است که اسلام به آن دعوت می کند. این مسأله آن قدر مهم است که حتی به هنگام خصومت و دشمنی با دشمنان سر سخت، مطلوب می باشد.

تجربه نشان داده است که تندروی ها و کندروی ها همواره به مشکلات مختلفی ختم می گردد، بدین جهت اصل «اعتدال» یک اصل فراگیر است که در کل نظام هستی حاکم است، در گردش سیارات به دور خورشید تعادل بسیار حساسی وجود دارد، به گونه ای که اگر فاصله آن ها با خورشید نزدیک تر شود جذب خورشید می شوند و بر اثر حرارت خورشید نابود می گردند و اگر دورتر شوند از حوزه جاذبه آن فرار می کنند و از انرژی خورشید بهره نمی گیرند. این تعادل و اعتدال در سیستم بدن ما انسان ها نیز عجیب و حیرت آور است، هرگاه تعادل به هم می خورد فوراً بیماری ها آغاز می گردد.

پیام روایت

این حدیث شریف به ما می‌آموزد که ما هم باید در زندگی شخصی خویش در همه چیز معتدل باشیم؛ حتی در دشمنی‌ها و دوستی‌ها، در بحث‌ها و مناظره‌ها، در عبادت‌ها و کارها و فعالیت‌های زندگی، در ابراز محبت‌ها و غم و شادی‌ها، و خلاصه در همه چیز اعتدال را باید مراعات کرد.

در تفسیر آیه شریفه ۱۴۳ سوره بقره «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» آمده است که منظور از «کذلک» قبله مسلمان‌هاست؛ یعنی همان‌گونه که قبله شما مسلمان‌ها در وسط شرق و غرب عالم و در وسط قبله یهود و نصاری می‌باشد، خود شما هم امتی متعادل باشید^(۱).

ما این مطلب را در شبانه روز حداقل ده بار از خداوند طلب می‌کنیم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ «پروردگارا! ما را به راه راست، آن راهی که غیر از چپ و راست است، هدایت فرما!».



اغنیای واقعی!

قال علی علیه السلام:

«لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ»؛

«هیچ سرمایه‌ای همچون عقل نیست و هیچ فقری همچون جهل و نادانی

نیست»^(۱).

شرح و تفسیر

غنا و بی‌نیازی دو گونه است: ۱- بی‌نیازی برون ذاتی. ۲- بی‌نیازی درون ذاتی.

منظور از بی‌نیازی برون ذاتی آن است که انسان به وسیلهٔ اشیاء خارج از ذاتش از دیگران بی‌نیاز شود؛ به وسیلهٔ مقام، قدرت، دوستان، پول و مانند آن. این غنای برون ذاتی است که چندان اعتبار ندارد، به همین جهت این نوع غنا عطش روحی انسان را فرو نمی‌نشاند و لهذا ثروتمندان تشنه‌تر هستند! بر این اساس است که وقتی از بهلول می‌پرسند: شخصی نذر کرد که به فقیرترین مردم کمک مالی کند، باید به چه کسی بدهد؟ گفت: «به هارون الرشید»^(۲).

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۵۴.

۲. داستان مذکور را به شکلی که در بالا آمده است در منابع معتبر نیافتیم. ولی داستانی شبیه به آن در کتاب «بهلول عاقل»، صفحه ۳۱ وجود دارد. به این داستان توجه کنید:

۲- نوع دوم، غنای درون ذاتی است؛ یعنی کسی که با استفاده از سرمایه درونی وجود خویش و بدون کمک گرفتن از ابزار بیرون خویش غنی است. چنین اشخاصی در سایهٔ ایمان، اعتماد به نفس، قناعت، توکل بر خدا، تقوی، که سرمایه‌های بزرگی محسوب می‌شود، به غنای درون ذاتی دست می‌یابند و از همه غنی‌ترند. ویژگی مهم سرمایه‌های درون ذاتی این است که دزدان نمی‌توانند آن را به سرقت ببرند. حضرت علی علیه السلام خود از جمله کسانی است که غنای درون ذاتی دارد. بدین جهت در دوران بیست و پنج سالهٔ سکوتش همانند کوه ایستادگی و مقاومت می‌کند و هنگامی که به قدرت می‌رسد اسیر قدرت نمی‌گردد، بلکه قدرت را اسیر خویش می‌نماید و به دنیا همچنان بی‌اعتناست.

آری، آن حضرت در اوج قدرت دنیا را از کفش پر وصله‌اش بی‌ارزش‌تر!^(۱)

و از برگ جویده شدهٔ در دهان ملخ کم بهاتر!^(۲)

و از عطسهٔ بز کم قیمت‌تر!^(۳)

و از استخوان خنزیری که در دست شخص جذامی باشد^(۴)، پست‌تر معرفی می‌کند! این است سرمایه واقعی و جاودانی.



«روزی هارون الرشید مبلغی پول به بهلول داد تا آن را صرف نیازمندان کند، بهلول پول را گرفت و پس از لحظه‌ای به خلیفه بازگرداند! هارون از علت آن پرسید. بهلول جواب داد: هر چه فکر کردم محتاج‌تر از خلیفه کسی را نیافتم!»

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۴.

۳. نهج البلاغه، خطبهٔ ۳.

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارهٔ ۲۳۶.



امارت و اسارت!

علی علیه السلام می فرماید:

«أَمِنُّ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ، وَاحْتَجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ،
وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ»؛

«به هر کس می خواهی نیکی کن تا امیر او شوی! و به هر کس می خواهی محتاج

شو تا اسیر او گردی! و از هر کس می خواهی بی نیاز شو تا همانند او شوی!»^(۱).

شرح و تفسیر

در روابط اجتماعی افراد و ملت‌ها، این قانون با قدرت تمام حکومت می‌کند که: «حکومت از آن دست‌دهنده است، و دست‌گیرنده خواه و ناخواه زیر دست است!» افراد و ملت‌های نیازمند در واقع بردگانی هستند که فرمان بردگی خود را با ابراز نیاز و احتیاج به دیگران امضاء کرده‌اند، بدین جهت تقاضای کمک از دیگران در اسلام امری نکوهیده و غیر اخلاقی محسوب می‌شود و تنها به افراد خاصی اجازه این کار داده شده است، بنابراین مسلمان واقعی کسی است که بکوشد ارتباط اجتماعی خود را با دیگران بر اساس کمک متقابل قرار دهد، نه یک جانبه، و کمک گرفتن بلاعوض باید مخصوص افراد معلول و از کارافتاده باشد^(۲).

نکته دیگری که از حدیث جالب فوق استفاده می‌شود این است که:

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۰۰ و ۴۲۱ و جلد ۷۲، صفحه ۱۰۷ و جلد ۷۱، صفحه ۴۱۱.

۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۲۶.

اسارت یا امارت، عزّت و ذلّت، خوشبختی و بدبختی، فقر و غنا و مانند آن امور تصادفی نیستند؛ بلکه معلول عواملی و علّتهایی هستند که خود ما آن را فراهم می‌کنیم. باید سعی و تلاش کنیم تا عوامل نیک بختی و بدبختی را بشناسیم، تا به سراغ قسمت اوّل برویم و از دوم اجتناب کنیم.





امنیت و آرامش در سایه دین

قال علی علیه السلام:

«مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَاعْتَفَرْتُ فَقَدْ مَاسُواَهَا وَلَا اَعْتَفِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَلَا دِينَ، لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ... وَفَقَدْ الْعَقْلُ فَقَدْ الْحَيَاةُ»؛

«کسی که یکی از صفات برجسته خیر در وجود او ریشه دار شود، چنین شخصی را تحمل می‌کنم و اگر ضعف‌ها و کاستی‌هایی در قسمت‌های دیگر داشته باشد می‌بخشم، ولی دو چیز قابل تحمل نیست، یکی فقدان عقل و دیگری فقدان دین، زیرا بدون دین امنیتی وجود ندارد و فقدان عقل موجب از بین رفتن زندگی می‌گردد!»^(۱).

شرح و تفسیر

این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام جمله بسیار پرمحتوایی است و اشاره به خطراتی دارد که ممکن است در هر جامعه‌ای رخ دهد. در دنیای امروز ما با دو خطر روبرو هستیم:

نخست این که عقل به معنای واقعی آن در خطر است! هر چند عقل به معنای شیطنت، و عقل به معنای جذب و جلب منافع مادی در خطر نیست. و دلیل این خطر هم این است که هوی و هوس روی عقل انسان

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۱، (کتاب العقل و الجهل، حدیث ۳۰).

را می‌گیرد و حجابی بر آن می‌افکند. یکی از موانع شناخت هوی و هوس است. هواپرستان به صورت‌های مختلف هوی‌پرستی را ترویج می‌کنند، حتی بازیچهٔ بچه‌ها را به گونه‌ای می‌سازند که آن‌ها را به هوی‌پرستی راهنمایی می‌کند!

دیگر این که دین هم در خطر است، چون هواپرستان دین را مانع راه خویش می‌دانند و با تمام قدرت با آن می‌جنگند و با ضعیف شدن نقش دین در جوامع امروزی، شاهد ناامنی‌های فراوانی در بخش‌های مختلف جامعه هستیم؛ ناامنی اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، نظامی، اقتصادی از مصادیق بارز این ناامنی‌هاست. هر چند دین و عقل از سوی حکمرانان جهان فعلی مورد بی‌مهری، بلکه هجوم قرار گرفته است. ولی اقبال و رویکرد مردم به این دو عطیة الهی روز به روز بیش‌تر می‌شود؛ مخصوصاً نسبت به دین اسلام که پاسخ‌گوی نیازهای بشر در تمام زمان‌هاست.

بنابراین، با توجه به حملاتی که از یک سو به دین و عقل می‌شود (به گونه‌ای که سعی در محو این دو پایه اصلی حیات می‌گردد) و با توجه به عطش مردم دنیا نسبت به دین اسلام از سوی دیگر، مسؤولیت دانشمندان و مفسران دین و قرآن صد چندان می‌شود.





اول خودت، سپس دیگران!

قال علی علیه السلام:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»؛

«کسانی که خود را پیشوای مردم قرار می‌دهند باید قبل از آن که به مردم آموزش بدهند خود را آموزش دهند، و باید مردم را با اعمالشان به رعایت آداب الهی دعوت کنند، پیش از آن که با زبانشان دعوت نمایند»^(۱).

شرح و تفسیر

کسانی که در مقام رهبری و هدایت و مدیریت هستند، خواه در یک مجموعه بزرگ مثل یک کشور باشند، و یا مجموعه‌ای کوچک مثل یک خانواده، چنین اشخاصی تمایل دارند افراد تحت نظر آن‌ها به سخنانشان گوش فرا دهند و دستورهای آن‌ها را پذیرا گردند. در علم روانشناسی و روانکاوی در مورد راه نفوذ در مردم بحث‌های فراوانی مطرح شده است؛ ولی بیش‌تر جنبه مصنوعی و ساختگی دارد. اما در تعالیم اسلامی، دستورات جالبی در این زمینه می‌بینیم که هماهنگ با طبیعت و فطرت انسانی است.

از جمله روایت فوق اشاره‌ای به همین مطلب دارد؛ حضرت در قسمت

اول حدیث می‌فرماید: «قبل از تعلیم دیگران، معلّم خویش باش». یعنی از خودسازی شروع کنید تا در دگرسازی توفیق یابید؛ طبیبی که خود بیمار است و به علاج خود نمی‌پردازد، اگر به سراغ طبابت برای دیگران برود موفق نخواهد بود و مصداق ضرب المثل مشهور «طیب یداوی الناس و هو علیل»^(۱) خواهد بود.

سپس آن حضرت در قسمت دوم روایت می‌فرماید: «قبل از دعوت دیگران به هر عمل، خود عامل به آن باشید!» یعنی از تأدیب عملی استفاده کنید، همان‌گونه که پیشوایان بزرگ دین چنین بودند. نصیحت عالم بی‌عمل به سخریه و مسخره کردن شباهت بیش‌تری دارد! بدین جهت در روایات برای عالم بی‌عمل تشبیه‌های جالبی آمده است.^(۲)



۱. ضرب المثل فوق یک مصرع از شعر شاعر معروف «کمیت بن زید بن خنیس» است، بیت مورد اشاره طبق آنچه در تفسیر قمی، جلد اول، صفحه ۴۶ آمده، چنین است:

«و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طبیب یداوی الناس و هو علیل»

انسان بی‌تقوایی که، مردم را به پرهیزکاری فرامی‌خواند، همانند طبیب بیماری است که در صدد معالجه بیماران برمی‌آید! شرح حال این شاعر پرتوان و بارزش را در الغدیر، جلد ۲، صفحه ۱۹۶، مطالعه فرمایید.

۲. به برخی از این روایات در میزان الحکمة، باب ۳۶۲۸ اشاره شده است.



اهمیت فوق العاده صبر و شکیبایی

قال علی علیه السلام:

«عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ»؛

«شما را به صبر سفارش می‌کنم؛ زیرا «صبر» نسبت به «ایمان» همچون «سر»

است نسبت به «بدن»، (همان‌گونه که) جسم بی سر ارزشی ندارد، ایمان بدون صبر و شکیبایی نیز بی ارزش است»^(۱).

شرح و تفسیر

صبر مسأله مهمی است که در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام به صورت گسترده مطرح شده است. در اهمیت فوق العاده صبر همین بس که طبق آنچه از برخی آیات قرآن مجید استفاده می‌شود، صبر مهم‌ترین عامل ورود به بهشت است؛ آیه ۲۴ سوره رعد اشاره به این مطلب دارد: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ «فرشتگان به بهشتیان می‌گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا(ی جاویدان)!».۱

راز اهمیت صبر

هنگامی که در اهمیت صبر دقیق می‌شویم و آن را موشکافی می‌کنیم،

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۲.

درمی‌یابیم که تمام واجبات و محرمات در صبر خلاصه شده است؛ زیرا انجام واجبات و ترک محرمات بدون صبر امکان‌پذیر نیست!

صبر بر دو قسم است: ۱- صبر منفی ۲- صبر مثبت.

صبر منفی و نادرست عبارت است از این که انسان در مقابل هر حادثه‌ای تسلیم شود؛ در مقابل ظلم، بیماری، فقر و مانند آن تسلیم گردد و هیچ مقاومتی از خود بروز ندهد. این، صبر منفی می‌باشد و همان چیزی است که دشمنان ادیان بشری می‌گفتند: «ادیان زائیده فکر ستمکاران است که برای ادامهٔ ظلم خویش آن را درست کرده‌اند».

قسم دوم صبر، که بسان «سر» نسبت به «بدن» است، صبر مثبت می‌باشد. این نوع صبر است که به انسان نیرویی ده برابر نیروی حالت عادی می‌بخشد! قرآن مجید در این رابطه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن. هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشد، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می‌گردند؛ چرا که آن‌ها گروهی هستند که نمی‌فهمند»^(۱).

صبر در مقابل طاعت پروردگار و دوری از معاصی صبر مثبت است. صبر یک صفت برجسته اخلاقی است که در دنیا هم بسیار مفید است. بنابراین نه دین، و نه دنیا را بدون صبر نمی‌توان به دست آورد^(۲).



۱. سورة انفال، آیه ۶۵.

۲. ماهیت و ضرورت صبر، جایگاه صبر و صابران در قرآن، آفات صبر و دیگر مباحث مربوط به صبر را در کتاب سیمای صابران در قرآن، نوشته دکتر یوسف قرضاوی مطالعه فرمایید.

ایمان و عمل، دو دوست همیشگی

قال علی علیه السلام:

«الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانِ تَوْأَمَانِ وَرَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ»؛

«ایمان و عمل همزاد یکدیگر و دو قلو هستند و همچون دو رفیقی هستند که از

یکدیگر جدا نمی‌شوند»^(۱).

شرح و تفسیر

بحث‌های فراوانی پیرامون رابطه ایمان و عمل در روایات اسلامی مطرح شده است، می‌دانیم تعلیمات اسلام را معمولاً به دو قسم اصول و فروع دین تقسیم می‌کنند؛ یعنی دین شبیه به درختی است که ریشه‌ها و شاخه‌هایی دارد. اصول دین همان ریشه‌های درخت هستند که آب و مواد غذایی را از زمین می‌گیرند و به شاخه‌ها می‌رسانند، اگر ریشه‌ها بخشکد شاخه‌ها هم می‌خشکد. و فروع دین همان شاخه‌هاست و روشن است که درخت بدون شاخه نیز درخت نیست و دوامی نخواهد داشت. میوه درخت دین مقامات معنوی، اخلاق و قرب الی الله است. صفات و ویژگی‌های انسانی، میوه‌های این درخت است. این درخت با این سه بخش، مفید است و بدون آن بی‌اثر، یعنی هر سه بخش آن ضروری است.

۱. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، حدیث ۲۰۹۴؛ شبیه این روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است. به میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۳۰۶ (باب ۲۶۲، حدیث ۱۲۸۹) مراجعه کنید. روایات دیگری به همین مضمون در مأخذ مذکور خواهید یافت.

شاید مسأله اصول و فروع دین را از همین درختی که ذکر شد و به صورت یک مثال بسیار زیبا در قرآن مجید آمده گرفته باشند.

دشمن اگر در گذشته به سراغ شاخه‌های این درخت می‌رفت و آن‌ها را قلع و قمع می‌کرد، اکنون ریشه این درخت پربار را هدف قرار داده است، و عجیب این که با تمام قدرت و تجهیزات به جنگ دین آمده و خطرناک‌ترین سلاح او در این نبرد، استفاده از خود دین است! با تفسیرهای غلط و نابه جایی که از دین می‌کند می‌خواهد ریشه دین را بزند. در این جاست که همه مسلمان‌ها باید بسیار هوشیار و بیدار باشند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نهراسند.

با توجه به این مقدمه معنای حدیث فوق روشن می‌شود که ایمان و عمل نیز بسان این درخت مورد نیاز هستند و اگر از هم جدا شوند ثمره‌ای نخواهند داشت. تعبیر به «توأمان» مفهوم خاصی دارد؛ یعنی از هم تفکیک‌ناپذیر هستند. بنابراین معنی ندارد که انسان ایمان داشته باشد؛ ولی به دنبال آن عمل نباشد. اگر ایمان در پی خود عمل به همراه نداشته باشد، باید در آن ایمان شک و تردید کرد! شاید به همین جهت است که در قرآن مجید معمولاً هر جا که سخن از ایمان به میان می‌آید به دنبال آن مسأله عمل صالح نیز مطرح می‌شود.

شخصی، که رابطه ایمان و عمل را نمی‌دانست، خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از آن حضرت پرسید: «أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِيمَانِ، أَقَوْلُ هُوَ وَعَمَلٌ، أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؟» آیا ایمان ترکیبی از عقیده و عمل است، یا تنها عقیده است و اعمال جزء ایمان محسوب نمی‌شود؟.

امام در جواب فرمود: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ»^(۱)؛ ایمان تمامش عمل است نه این که شاخه‌ای از آن عمل باشد.

با چه کسی مشورت کنیم؟

قال علی علیه السلام:

«لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ، وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ»؛

«با افراد بخیل مشورت مکن که تو را از خدمت به خلق خدا باز می‌دارند و از تهیدستی می‌ترسانند، و با افراد ترسو مشورت مکن که ارادهٔ تو را برای انجام کارهای مهم تضعیف می‌کنند، و اشخاص حریص را مشاور خود قرار مده که حرص را با ستمگری در نظر تو زینت می‌بخشند»^(۱).

شرح و تفسیر

مشورت از دستورات مهم اسلامی است و انعکاس وسیعی در قرآن مجید و روایات اسلامی دارد، به گونه‌ای که یکی از سوره‌های قرآن مجید به این مضمون نامگذاری شده است. مشورت با افراد واجد شرایط به پیشرفت برنامه‌های صحیح و سازندهٔ انسان کمک شایانی می‌کند و آثار و فواید زیادی به همراه دارد.

اما به همان اندازه که مشورت با افراد ارزنده، به پیشرفت برنامه‌های صحیح کمک می‌کند، مشورت با افرادی که نقاط ضعف روشنی دارند، زبان‌بخش است و نتیجهٔ معکوس دارد، به همین دلیل امام

۱. نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳.

امیرمؤمنان علیه السلام مؤکداً توصیه می‌کند که از انتخاب سه دسته به عنوان مشاور، مخصوصاً در امور مهم اجتماعی، خودداری شود: بخیلان، ترسوها، حریص‌ها؛ یکی دست انسان را می‌گیرد تا انسان از مواهب خدا داد بذل و بخشش نکند، دیگری اراده او را سست می‌کند تا سراغ کارهای مهم نرود و سومی انسان را برای حرص و ولع بیش‌تر تشویق به تجاوز به حقوق دیگران می‌نماید^(۱).



۱. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۸۷ مشروح مباحث مربوط به مشورت را در ذیل آیه شریفه ﴿و شاورهم فی الامر﴾ در جلد سوم تفسیر نمونه، صفحه ۱۴۲ به بعد، مطالعه فرمایید.



بدعت چیست و بدعت‌گزار کیست؟

قال علی علیه السلام:

«أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَلِكِتَابِهِ، وَرَسُولِهِ، الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا»؛

«بدعت‌گزاران کسانی هستند که مخالف دستورات خداوند و قرآن مجید و رسول خدا هستند و به افکار و عقاید و هوی و هوس خویش عمل می‌کنند. (چنین اشخاصی اهل بدعت هستند) هر چند تعداد آن‌ها زیاد باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

بدعت بر دو قسم است: ۱- گاه به معنی نوآوری در مسایل علمی، صنعتی، اجتماعی، ذوقی و مانند آن است. انسان اگر مسأله تازه‌ای را با ذوق سلیم و راهنمایی عقل ارائه دهد، این امر مثبتی است و بیش‌تر از آن تعبیر به ابداع می‌شود و روشن است که پیشرفت علوم و صنایع بشری در سایه این نوآوری‌هاست.

۲- معنی دیگر بدعت تحریف احکام خدا، یا اضافه کردن چیزی بر آن است؛ که این نوع از بدعت، بدعت منفی است، و متأسفانه گاهی این دو نوع را جابجا می‌کنند تا با تظاهر به بدعت مثبت، بدعت منفی را پیاده کنند، مثل این که به عنوان نوآوری می‌گویند: «وضو برای زمانی بوده که

۱. میزان الحکمة، باب ۳۲۹، حدیث ۱۶۳۲، (جلد اول، صفحه ۳۸۱).

بهداشت به طور مطلوب مراعات نمی‌شد و مردم به اندازه کافی خود را شست و شو نمی‌کردند، بدین جهت اسلام وضو را برای رعایت بهداشت لازم کرد، ولی اکنون که مردم خود به خود بهداشت را در حد مطلوب رعایت می‌نمایند، دیگر وضو لازم نیست!». بدین جهت باید هوشیار بود که بدعت‌گزاران، بدعت منفی را در لباس بدعت مثبت پیاده نکنند.

بعد از روشن شدن دو قسم بدعت و تعیین مرز میان بدعت مثبت و منفی به کلام مولای متقیان بازمی‌گردیم. آن حضرت در مقام تفسیر بدعت منفی می‌فرماید: «اهل بدعت مخالف اوامر الهی و کتاب پروردگار و رسولش هستند». بدعتی که امام حسین علیه السلام در مقابل آن ایستاد بدعتی بود که در عصر خلفا، مخصوصاً خلیفه سوم، ایجاد شده بود؛ بیت المال را در اختیار خویشاوندان خلیفه گذاشتند، پست‌ها و مقام‌های حکومت اسلامی را، که باید بر اساس تقوی و علم و آگاهی و تدبیر و لیاقت‌ها تقسیم شود، در اختیار دار و دسته خود نهادند. این بدترین بدعت‌ها بود که امام حسین علیه السلام با آن به مبارزه برخاست. علاوه بر همه این‌ها، معاویه بدعت بزرگ دیگری نهاد و حکومت اسلامی را تبدیل به سلطنت کرد و تمام آداب و رسوم شاهان را زنده نمود و یزید نالایق شراپخوارِ کبوتر بازِ هرزه را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد! این‌ها مخالف اوامر الهی و قرآن مجید و اهداف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. آنچه مخالف اوامر الهی و کتاب و سنت باشد بدعت است، چه آن را قرائت جدید بنامیم، یا از آن به نوآوری یاد کنیم، یا تفسیر و برداشت تازه‌ای نامیده شود!

انگیزه‌های بدعت

امام در جمله دیگر به انگیزه‌های بدعت‌گزاران می‌پردازد و مهم‌ترین

انگیزهٔ این کار را هوی و هوس معترفی می‌نماید. افراد هوسبازی هستند که دین را مانع هوی و هوس خود می‌دانند، ولی از آن جا که نمی‌توانند با دین به صورت مستقیم مبارزه کنند، هوی و هوس خود را در لباس دین و به عنوان قرائت جدید عرضه می‌نمایند و با تفسیر به رأی پایه‌گزار بدعت‌های مختلفی می‌شوند. در زمان طاغوت نیز این سلاح مورد استفاده قرار می‌گرفت، آن‌ها در پاسخ به اشکالات و انتقادات می‌گفتند: «ما روح اسلام را حفظ کرده‌ایم؛ هر چند برخی از قالب‌ها محفوظ نمانده است!» یکی از وعاظ السلاطین در مقابل پرسش شاه که فلان برنامهٔ ما موافق اسلام است یا نه؟ می‌گوید: «تا ارادهٔ ملوکانه چه باشد!» شما هر چه بخواهید قرائت جدیدی ارائه خواهیم داد!

اگر با بدعت، مبارزه نشود و دانشمندان در مقابل آن به روشنگری مردم نپردازند، نتیجهٔ آن نابودی دین و مذهب است؛ زیرا اگر در هر عصر و زمانی چند بدعت نهاده شود، پس از مدتی چهرهٔ دین به طور کلی تغییر می‌یابد و دین به عنوان یک پدیدهٔ جدید جلوه می‌کند. شاید روایاتی که در مورد حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه - وارد شده و دلالت دارد بر این که آن حضرت دین جدید می‌آورد اشاره به همین مطلب باشد، یعنی در آن زمان، دین اسلام آن قدر دستخوش بدعت‌ها و پیرایه‌ها می‌گردد که وقتی آن حضرت بدعت‌ها و پیرایه‌های آن را می‌زداید، برای مردم آن عصر و زمان دین تازه‌ای جلوه می‌کند!^(۱)

پایه‌های بدعت

بدعت بر اساس ضعف ایمان بنا نهاده شده است. ما اگر خداوند را

۱. روایت مذکور و شرح و تفسیر آن را در کتاب «انقلاب جهانی مهدی»، صفحهٔ ۳۲۰ به بعد، مطالعه فرمایید.

عالم علی الاطلاق بدانیم، و خود را در مقابل او حتی بسان قطره‌ای در برابر دریا ندانیم، و علم و دانش بی‌نهایت او را در مقابل علم بی‌مقدار خود قابل مقایسه ندانیم، و اسلام را به عنوان آخرین دین الهی قبول داشته باشیم، و پیامبر اسلام ﷺ را معصوم بدانیم، هرگز به خود اجازه دخل و تصرف در احکام الهی نخواهیم داد.

ما نباید کتاب و سنت را به رنگ آراء و عقاید و نظریات خود درآوریم و جلوی آن‌ها حرکت کنیم؛ بلکه باید آن‌ها را امام خود بدانیم و در سایه آن‌ها حرکت کنیم و اعتقادات خود را به رنگ آن درآوریم. چگونه برخی از اهل بدعت در مقابل دستور یک طبیب، که بشری مثل آن‌هاست، تسلیم و رام هستند؛ ولی در برابر فرامین الهی متمرد و گردنکش می‌باشند؟!





برترین پیوند و بالاترین شرف

قال علی علیه السلام:

«الْمَوَدَّةُ أَشْبَهُكَ الْأَنْسَابِ وَالْعِلْمُ أَشْرَفُ الْأَحْسَابِ»؛

«محبت و دوستی محکم‌ترین پیوند نسبی، و علم و دانش شریف‌ترین حسب

محسوب می‌شود»^(۱).

شرح و تفسیر

در میان عرب معروف است که وقتی می‌خواهند شخصیت کسی را بیان کنند «نَسَب» و «حَسَب» او را بیان می‌دارند. منظور از «نَسَب» این است که او فرزند چه کسی و از کدام قبیله می‌باشد؟

و اما «حَسَب» در لغت به معنای «مفاخر» است، منتهی گاه شخص مفاخر پدرانش را بیان می‌کند و گاه دیگر مفاخر خودش را؛ مثلاً «کرم» برای شخص «کریم» حسب و شرف محسوب می‌شود، هر چند پدرانش کریم نبوده باشند.

حضرت علی علیه السلام در روایت فوق ترسیمی روشن از حسب و نسب ارائه می‌کند و می‌فرماید: «مهم‌ترین و محکم‌ترین پیوندهای نسبی، مودت و محبت نسبی است». از کسی پرسیدند که دوست خوب می‌خواهی یا برادر؟ پاسخ داد: برادری می‌خواهم که دوست خوبی برای من باشد. این مطلب همان چیزی است که در روایت فوق بدان اشاره شده است.

۱. بحار الانوار، جلد اول، صفحه ۱۸۳ و جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

محبت واقعاً معجزه می‌کند، محبت سخت‌ترین دشمنان را ممکن است رام کند و این، وسیلهٔ مهمی برای پیشرفت در دنیا و آخرت و سرمایهٔ مهمی برای تبلیغ و عرضهٔ آیین اسلام به تمام جهانیان است. حضرت در ادامهٔ حدیث می‌فرماید: «بهترین چیزی که می‌توان به آن افتخار کرد علم و دانش است» با توجه به این که «علم» در این روایت به صورت مطلق ذکر شده، شامل هر نوع علمی، غیر از علوم محرمه و مکروهه، می‌شود.

نتیجه این که دو چیز عامل موفقیت است: «علم» و «محبت».





برترین جهاد

قال علی علیه السلام:

«لَا فَضِيلَةَ كَالْجِهَادِ، وَلَا جِهَادَ كَمُجَاهَدَةِ الْهَوَى»؛

«هیچ فضیلتی همچون جهاد نیست، و هیچ جهادی همچون مبارزه با نفس

نمی‌باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

امام علیه السلام طبق این روایت جهاد را سرلوحه تمام فضایل می‌شمرد؛ زیرا جهاد نسبت به تمام عبادت‌ها مشکلاتش فراوان‌تر و انجام آن سخت‌تر است و به مقتضی روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، که «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَمْحَرُّهَا؛ برترین اعمال مشکل‌ترین آن‌هاست»^(۲). هیچ فضیلتی به مرتبه و منزلت جهاد در راه خدا نمی‌رسد. و در میان شاخه‌های مختلف جهاد، جهاد با نفس، از همه سخت‌تر و بدین جهت برتر است و لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را جهاد اکبر نامید^(۳).

سؤال: مگر می‌شود کسی با خودش بجنگد؟ مبارزه معمولاً دو طرفی است، از یک سو خود انسان و از سوی دیگر شخص بیگانه، اما این که انسان با خودش جهاد کند به چه معناست؟

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۵.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۹۱ و ۲۳۷ و جلد ۸۲، صفحه ۳۳۲.

۳. بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۱۸۲.

پاسخ: وجود انسان از بخش‌های متعدّدی تشکیل یافته است، به تعبیر دیگر انسان تک بُعدی نیست، بلکه ابعاد مختلفی دارد و این ابعاد مختلف همه یک سو و یک جهت نیستند، لذا ممکن است بعضی از ابعاد وجودی انسان با بعضی دیگر، که در تضاد است، به مبارزه برخیزد؛ زیرا بُعد انسانی و ملکوتی با بُعد حیوانی همواره در ستیز است.

آری هوای نفس، دشمنی درونی و همیشه بیدار است که در خانه دل لانه گزیده و همه جا همراه انسان است و پیوسته او را وسوسه می‌کند و به آلودگی‌ها دعوت می‌نماید، و تنها با ذکر و یاد خداوند و مراقبت دائم می‌توان بر این دشمن خطرناک و بی‌رحم پیروز شد، چرا که دل آرام گیرد به ذکر خدا؛ «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^(۱).





بزرگ‌ترین گناهان

قال علی عليه السلام:

«جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ»؛

«از بزرگ‌ترین گناهان، عدم آگاهی انسان به عیوب خویش است»^(۱).

شرح و تفسیر

گناهانی که انسان انجام می‌دهد معمولاً ریشهٔ نفسانی دارد؛ یعنی خلق و خویی دارد که سبب این گناه می‌شود. مثلاً، شخصی که غیبت می‌کند چون خلق و خوی حسادت دارد مرتکب این گناه بزرگ می‌شود. یا کسی که از مال حرام اجتناب نمی‌کند چون دنیاپرست و حریص است و آرزوهای طولانی دارد، وابستهٔ به دنیا می‌گردد. یا کسی که دیگران را تحقیر می‌کند، چون متکبر و خود برتربین است این گناه کبیره را به راحتی انجام می‌دهد. حال اگر انسان این گناهان را بشناسد و ریشه‌های نفسانی آن را اصلاح کند، سرچشمه‌های گناه در وجود او خشکیده می‌شود. اما اگر به سرچشمه‌ها توجهی نشود و فقط به قلع و قمع شاخه‌ها بپردازد، موفقیتی به دست نمی‌آید. با توجه به این مطلب روشن می‌شود که چرا عدم شناخت ریشه‌های نفسانی از بزرگ‌ترین گناهان است.

سؤال: چرا انسان به عیوب خویش توجه نمی‌کند؟ چطور آدمی خاری

که در کف پای دیگری می‌رود را متوجّه می‌شود، اما اگر شاخهٔ درختی در چشمش فرو رود متوجّه نمی‌شود؟

پاسخ: انسان «حُبّ ذات» دارد؛ یعنی خودش را دوست می‌دارد. حُبّ ذات وقتی شدید باشد، انسان حاضر نیست نقصی را برای خود ببیند، بلکه معایب خویش را محاسن می‌انگارد! مثل این که فردی که حال و حوصله کار و فعالیت‌های اقتصادی ندارد و انسان تنبلی است، خود را زاهد می‌پندارد! یا آدم وقیح و فحّاش خویش را شجاع می‌انگارد! گذشتن از حُبّ ذات از مشکل‌ترین مشکلات مسایل اخلاقی می‌باشد و آخرین گردنهٔ سخت سلوک الی الله است که در عرفان به آن «انانیّت» می‌گویند.

سؤال: برای مبارزه با این مشکل چه کنیم؟

پاسخ: آن‌ها که بتوانند خود را در معرض انتقاد قرار دهند و بدین وسیله عیوب خویش را بیابند خوشا به حالشان، و اما کسانی که به این مرحله نرسیده‌اند خوب است حداقل دو کار را انجام دهند:

۱- دوستان خوبی برای خویش انتخاب نمایند که همچون آینه کاستی‌ها و عیوب آن‌ها را متذکّر شوند و مصداق «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَىَّ مَنْ أَهْدَى عَيْبِي إِلَىَّ»^(۱) شوند.

۲- ببینند چه چیز را برای دیگران عیب می‌دانند، سعی کنند خود مرتکب آن نگردند؛ در یک مثال ساده اگر نیاز به کمک فوری همسایه پیدا کرد و او کمک نکرد و او را نکوهش نمود، مواظب باشد اگر همسایه‌ای دست نیاز به سوی او دراز کرد به کمکش بشتابد.

پروردگارا! ما را در مبارزه با «انانیّت» و «حُبّ ذات افراطی» موفق بدار.





بدترین دوستان

قال علی عليه السلام:

«شَرُّ إِخْوَانِكَ مَنْ دَاهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وَسَاتَرَكَ عَيْبَكَ»؛

«بدترین دوستان تو آن‌هایی هستند که با تو مداهنه و چرب زبانی می‌کنند و عیوب تو را می‌پوشانند»^(۱).

شرح و تفسیر

مردم در برخورد با واقعیّت‌ها و حقیقت‌ها بر دو دسته تقسیم می‌شوند:

گروهی در مقابل واقعیّت‌ها تسلیم هستند، و حقیقت‌ها را، هر چند تلخ و ناگوار باشد، می‌پذیرند و با عبرت از آنچه رخ داده، در صدد اصلاح خویشتن برمی‌آیند.

ولی گروه دوم، که متأسفانه تعداد آن‌ها کم نیست، واقعیّت‌ها و حقایق را انکار کرده و از آن فرار می‌کنند، در حالی که گریز از واقعیّات و پرده‌پوشی بر حقایق، نه مشکلی را حل می‌کند و نه خدمتی به کسی محسوب می‌شود. به همین دلیل دوستانی که به جای انتقاد سازنده و صحیح، سعی دارند عیوب را کتمان کنند و برای ارضای کاذب خاطر دوست خود، نقایص او را بپوشانند و یا آن را حُسن جلوه دهند، در عالم

دوستی و رفاقت نه تنها خدمتی نکرده‌اند، بلکه مرتکب خیانتی بزرگ شده‌اند! خیانتی که گاه به قیمت حیثیت و آبرو و سعادت دوست آن‌ها تمام می‌شود^(۱).

بدین جهت، اسلام نه تنها دستور می‌دهد از چنین دوستانی پرهیز شود، بلکه سفارش می‌کند که انسان‌های با ایمان، بسان آینه یکدیگر باشند^(۲) و تمام حقایق و واقعیات را بدون کم و کاست برای دوستان مؤمن خویش بیان کنند تا با درک و توجه به آن، در صدد اصلاح و رفع آن برآیند.



۱. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۳۰.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۴.



به این طریق از ما باش!

قال علی علیه السلام:

«یا کُمیل! لا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا، تَكُنْ مِنَّا»؛

«ای کمیل! اگر می خواهی از ما باشی، تمام معارف دینت را از ما بگیر!»^(۱).

شرح و تفسیر

بعضی مسأله ولایت را خیلی آسان گرفته اند و کسانی که عاشقانه بر ائمه اطهار علیهم السلام می گریند و برای آن ها سینه می زنند و عزاداری می کنند و توسلاتشان ترک نمی شود را اهل ولایت می دانند؛ یعنی همین را کافی می دانند. بلکه بعضی تصوّر می کنند که ولایت با گناه و خلاف کاری هم جمع می شود!

البته «ولایت» مراحل مختلفی دارد که یک مرحله آن همان توجّه و توسّل و شرکت در مراسم عزای آن بزرگواران است؛ اما بدون شک این کافی نیست و ولایت کامل و حقیقی آن است که تمام برنامه های زندگی خویش را طبق دستورات آن بزرگواران تنظیم کنیم و آن عزیزان را در تمام زندگی خویش حاضر بدانیم؛ و معارف اصیل اسلام را از آن ها بگیریم. سلمان فارسی از آن جا جزء اهل البیت شد^(۲)، که در تمام

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۲.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جمله «سلمان منا اهل البیت» را بارها فرموده و مرحوم علامه مجلسی

مراحل زندگی پا جای پای اهل البیت علیهم السلام نهاد و در هیچ مرحله‌ای جز به تبعیت از اهل البیت فکر نکرد.

نقطه مقابل این تفکر ولایی صحیح و ناب امور زیر است:

۱- این که انسان به خیالات و گمان‌ها و اوهام خویش پناه ببرد و با پوسته ظاهر فریب آن را بیاراید و راه خویش را با آن بپیماید!

۲- این که تنها به عقل و خرد خویش متکی نباشد، بلکه به قرآن و سنت هم روی آورد؛ ولی شاگرد آن‌ها نباشد و به دنبال آن‌ها حرکت نکند، بلکه خود را استاد آن‌ها بداند! یعنی اول تصمیم بگیرد و سپس آیات قرآن و روایات معصومان را بر آن تطبیق کند. نظرات خویش را بر دین خدا تحمیل کند، تفسیرهای نادرست از آیات قرآن ارائه کند و خلاصه دست به «تفسیر به رأی» و یا به اصطلاح «قرائت جدید» بزند.

۳- این که از عقل و خرد خویش استفاده کند و در مقابل قرآن و سنت نیز شاگردی نماید، ولی بدعت‌هایی از خود بگذارد و اموری خارج از دین را هم داخل دین کند و مخلوطی از دین و غیر دین را به عنوان دین و آیین خدا عمل نماید، و به تعبیر دیگر دچار التقاط گردد.

پروردگارا! به ما کمک کن تا با پرهیز از این راه‌های خطرناک سه گانه و گرفتن تمام معارف اسلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل البیت علیهم السلام، به حقیقت ولایت نائل شویم.





بهترین اعمال

عن امیرالمؤمنین (علیه السلام):

«عَلَّمَ أَصْحَابُهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَةَ بَابٍ مِمَّا يَصْلَحُ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ... قَالَ: أَنْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ»؛

«حضرت علی (علیه السلام) در یک جلسه چهارصد موضوع به یارانش تعلیم داد که برای دین و دنیای آن‌ها مفید بود (یکی از آن موضوعات این بود): منتظر فرج باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید، چون محبوب‌ترین اعمال در نزد خداوند متعال انتظار فرج است»^(۱).

شرح و تفسیر

منظور از کلمه «الفرج» چیست؟

در این جا دو احتمال وجود دارد: ۱- «ال» در «الفرج» الف و لام جنس است، یعنی همواره در مشکلات و سختی‌ها امیدوار به یافتن راه حل و گشایشی باشید و هیچ‌گاه از رحمت الهی ناامید نشوید؛ زیرا رحمت الهی پایان‌ناپذیر و نامتناهی است. دنیا همواره فراز و نشیب داشته و امت‌های مختلف نیز مشکلات و مصائب گوناگونی داشته‌اند، و گاه شیاطین و فرمانروایان ظالم عرصه را بر مردم تنگ می‌کردند و لشکر ایمان تضعیف

می‌شد، به گونه‌ای که گاه مشکلات نفس‌گیر می‌شد، ولی هیچ‌گاه مؤمنان از رحمت الهی مأیوس نمی‌شدند.

به عنوان مثال در جنگ احزاب آن قدر عرصه بر مسلمانان تنگ شد که به تعبیر قرآن «می‌خواست سینه‌ها از گلوها خارج شود!»^(۱) و به تعبیر ما «کارد به استخوان رسیده بود» ولی مسلمانان باز هم به حل مشکلات و انتظار رفع ناملايمات امید داشتند و این انتظار به ثمر نشست و خداوند به وسیله باد تمام بساط کفار را در هم ریخت.

بنابراین اگر مشکلاتی برای جامعه، حوزه‌های علمی، انقلاب، جوانان، حکومت اسلامی، نوامیس مسلمانان و مانند آن پیش می‌آید، نباید خود را ببازیم و از رحمت حق مأیوس گردیم، او که رحمتش عام است و شامل کسانی که حتی او را نمی‌خوانند و نمی‌شناسند^(۲) می‌شود، چطور شامل حال ما نمی‌شود؟!

۲- این واژه معنای معهودی دارد، یعنی منتظر فرج مخصوص، که همه شیعیان و مسلمانان در انتظار آن هستند باشید؛ به تعبیر دیگر این روایت به ما توصیه می‌کند که منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشیم. طبق احتمال دوم معنای جمله «احب الاعمال» این است که انتظار فرج از نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و خلاصه از همه اعمال بهتر است و هیچ عملی به ارزش انتظار فرج نمی‌رسد^(۳).

سؤال: انتظار فرج یک حالت باطنی و درونی است، بنابراین همه می‌توانند ادعا کنند که منتظر هستند، آیا صرف این حالت درونی، که کار سختی هم نیست، افضل الاعمال است؟ و حتی از جهاد با آن همه

۱. سورة احزاب، آیه ۱۰.

۲. این مطلب در دعای معروف ماه رجب، که بعد از نمازهای واجب و مستحب خوانده می‌شود، آمده است.

۳. این مضمون در روایات دیگر نیز دیده می‌شود؛ در برخی از روایات از انتظار فرج به «افضل اعمال امتی» و در برخی روایات به «افضل العبادة» و در روایات دیگر به «افضل عبادة المؤمن» تعبیر شده است، مشروح این روایات را در میزان الحکمة، باب ۲۴۰ مطالعه فرمایید.

مشکلات و سختی‌ها، که جان انسان در خطر می‌افتد، برتر است؟ آیا چنین انسانی مانند کسی است که خون خود را در راه خدا اهداء می‌کند؟
پاسخ: انتظار چند گونه است:

۱- انتظار دروغین که همراه با هیچ‌گونه آمادگی نیست و فقط با حرکت زبان است.

۲- انتظار راستین که آمیخته با آمادگی‌هایی می‌باشد که این خود درجاتی دارد. همانند نیروهای نظامی که وقتی به آن‌ها آماده‌باش می‌دهند گاه در آماده‌باش ۵۰٪، و گاه در آماده‌باش ۷۰٪، و گاه در آماده‌باش کامل ۱۰۰٪، به سر می‌برند.

برخی از منتظرین آمادگی ناقصی دارند، برخی دیگر آمادگی نسبتاً کاملی دارند و گروهی نیز آمادگی ۱۰۰٪ و کامل دارند. کدام یک از این منتظرین مشمول احبُّ الاعمال هستند؟

بدون شک کسانی که آمادگی کامل دارند به این مقام رفیع و بلند نائل می‌شوند؛ نه هر کسی که مدّعی انتظار باشد. مگر می‌شود ما منتظر میهمانی بس عزیز و عالیقدر باشیم و عمری را در انتظار مَقدم او به سر ببریم، ولی حتّی ابتدایی‌ترین اسباب و وسایل پذیرایی را فراهم نکرده باشیم؟ اگر چنین شخصی مدّعی انتظار باشد، در حالی که هیچ آمادگی ندارد، مردم در عقل او شک می‌کنند!

از سوی دیگر انتظار اَشکال گوناگون دارد؛ انتظار شخصی که منتظر یک میهمان است، با انتظار کسی که منتظر صد میهمان می‌باشد متفاوت است، انتظار یک شخص عادی با انتظار امامی که برترین انسان روی زمین است و برای برپایی حکومت جهانی و گسترش عدالت و قسط می‌آید بسیار متفاوت است. اگر اَشکال مختلف انتظار فرج را بررسی کنیم اعتراف خواهیم کرد که این انتظار، بزرگ‌ترین، با شکوه‌ترین و پرازش‌ترین انتظار در طول تاریخ بشریت است!

ولی آنچه مهمّ است این که: آیا اعمال ما نشانگر این انتظار هست؟ ما باید جایگاه خود را در حکومت جهانی مهدی علیه السلام از هم اکنون مشخص کنیم! آیا از کسانی خواهیم بود که در خطّ مقدم جبهه خواهیم بود؟ یعنی آن قدر شجاعت، شهامت، آگاهی، تقوی، ایمان، و استقامت داریم که در این صف قرار گیریم؟ یا از کسانی خواهیم بود که در پشت جبهه یار و یاور رزمندگان خواهیم بود؟ یا از کسانی خواهیم بود که نه در خطّ مقدم قرار خواهیم گرفت و نه در پشت جبهه یار و یاور آنها خواهیم بود، بلکه (خدای ناکرده) فقط و فقط به فکر دنیای خود خواهیم بود؟ یا (نعوذ بالله) در جبهه مخالف و رودر روی امام زمان قرار خواهیم گرفت؟! عجب! کسی که مدعی انتظار منتظر بود حالا در صف مخالف قرار می‌گیرد و با شمشیر آقا کشته می‌شود! چنین انسانی در حقیقت با خواندن دعای فرج، دعای تعجیل مرگ خود را می‌خوانده است؟! با این توضیحات، انتظار واقعی می‌تواند یک مکتب و دانشگاه خودسازی باشد.





بهترین رفیق

قال علی علیه السلام:

«حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ رَفِیقٍ» وَ قَالَ أَيْضاً: «رُبَّ عَزِیزٍ أَذَلَّهُ خُلُقُهُ وَ ذَلِیلٍ أَعَزَّهُ خُلُقُهُ»؛

«بهترین رفیق انسان اخلاق نیکوی اوست» و نیز می‌فرماید: «چه بسا اخلاق (بد) انسان عزیزی را ذلیل کند و اخلاق (خوب) انسان ذیلی را به (اوج) عزت برساند»^(۱).

شرح و تفسیر

زندگی انسان، یک زندگی دستجمعی است و لذا نمی‌تواند تنها زندگی کند؛ زیرا در این صورت از همه چیز عقب می‌ماند. و روشن است که در زندگی اجتماعی و دستجمعی نیاز به دوست و رفیق وجود دارد، تا در مشکلات و گرفتاری‌ها، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، فراز و نشیب‌های زندگی همراه انسان باشد و به او کمک کند. زندگی بدون دوست و رفیق، زندگی بسیار ناگواری است و موجب عذاب روح انسان می‌شود، بدین جهت یکی از شکنجه‌های سخت برای زندانیان، زندان انفرادی است.

طبق روایت فوق، بهترین دوست انسان خلق و خوی خوب خود اوست! زیرا اخلاق خوش موجب می‌شود که دیگران به سوی او جذب

شوند و دوستان فراوانی داشته باشد، چون کسی که خوش اخلاق است، همهٔ مردم رفیق او هستند. گاه انسان تمام نقاط قوّت را داراست؛ مال، مقام، شخصیت، تحصیلات عالی، خانواده‌ای اصیل و مذهبی، اعتقادات راسخ و عمیق و مانند آن، ولی فاقد اخلاق خوش است. چنین انسانی دلیل می‌گردد. و بالعکس امکان دارد شخصی هیچ یک از امکانات فوق را نداشته باشد، اما دارای اخلاقی نیکو و پسندیده باشد، بدون شک چنین انسانی در نزد همگان عزیز خواهد شد و همه به دیدهٔ عزّت به او می‌نگرند.

روایت فوق به همین مطلب مهمّ اشاره دارد، و معنای آن این است که حُسن خُلق پوششی بر تمام بدی‌ها و کاستی‌ها و نقاط ضعف است، همان‌گونه که اخلاق بد تمام محاسن و خوبی‌ها و نقاط مثبت انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد و آن‌ها را می‌پوشاند.

تأکید فراوانی که در روایات و آیات قرآن مجید بر مسألهٔ اخلاق می‌شود برای این است که اخلاق در مدیریت و رهبری جامعه تأثیر فراوانی دارد. مخصوصاً اهل علم باید نسبت به این مسأله دقّت بیش‌تری داشته باشند، بد اخلاقی‌ها و توهین‌ها را با نرمی پاسخ‌گو باشند، تا آن‌ها را متّهم به خشونت نکنند.





بهترین زاد و توشه‌ها

قال علی علیه السلام:

«لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَرْوَادِهَا إِلَّا التَّقْوَى»؛

«هیچ یک از زاد و توشه‌های دنیا برکتی ندارد، مگر زاد و توشه تقوی»^(۱).

شرح و تفسیر

آن حضرت پس از بازگشت از جنگ صفین، هنگامی که به دروازه کوفه می‌رسد، در کنار قبرستان مسلمین توقف می‌کند، حوادث و خبرهای دنیا را برای ارواح مردگان بیان می‌کند! سپس از آن‌ها خواست که حوادث و اخبار جهان آخرت را برای او و همراهانش بیان کنند! حضرت در ادامه و در میان بهت و حیرت همراهان فرمود:

«أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ اگر به آن‌ها اجازه سخن داده شود به شما خواهند گفت: بهترین زاد تقوی است»^(۲).

در حقیقت دو روایت فوق، و روایات مشابه دیگر، از آیه شریفه ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾؛ «زاد و توشه بگیرید که بهترین زاد و توشه تقوی است»^(۳) گرفته شده است.

مسأله زاد و توشه در مسافرت‌های قدیم بسیار مهم بود؛ برخلاف

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۰.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

امروز که اهمیّت چندانی ندارد. مسافران در گذشته روستا به روستا و شهر به شهر، لوازم سفر و موادّ خوراکی، که از آن به زاد و توشه تعبیر می‌شود، را تهیّه می‌کردند. زاد و توشه باید سه ویژگی داشته باشد: ۱- کم حجم باشد. ۲- پر قوّت باشد. ۳- فاسد نشدنی باشد.

در آیه شریفه فوق و دو روایتی که نقل شد، دنیا به منزلگاهی تشبیه شده که مردم همچون مسافران می‌آیند و اندکی در آن اقامت می‌کنند و زاد و توشه‌ای برمی‌گیرند و به حرکت خویش ادامه می‌دهند، سپس بهترین زاد و توشه، که واجد ویژگی‌های سه گانه باشد، را تقوی معرّفی می‌کند. حقیقتاً تقوی در هر کجا باشد آن جا را آباد می‌کند و هر کجا نباشد ویرانه خواهد شد. بدون شک پلیس بیرونی و ممانعت مردم از کارهای خلاف لازم است، ولی کافی نیست. آنچه کارآیی اصلی دارد پلیس درونی و تقوای الهی است. آنچه ملت سرافراز ایران اسلامی را پس از هشت سال جنگ تحمیلی و طاقت‌فرسا و نا برابر، پیروز کرد و عزّت و عظمت اسلام را در نظر جهانیان دو چندان نمود، تقوای رزمندگان ما بود. ما نباید از این سرمایه بزرگ غافل شویم.

از امام صادق (علیه السلام) در مورد آیه شریفه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛ «آن روز (روز قیامت) که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید»^(۱) پرسیده شد، حضرت فرمودند: «قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر خدا در آن نباشد»^(۲). و ثمره غیر خدا نبودن تقوی است؛ آری تقوی میوه قلب سلیم است.



بهترین شیوه بندگی

قال علی علیه السلام:

«يَا كُمَيْلُ! إِنَّ أَحَبَّ مَا امْتَلَكَهُ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ، بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِهِ وَبِأَوَّلِيَّائِهِ، التَّعَفُّفُ وَالتَّحَمُّلُ وَالْإِصْطِبَارُ»؛

«ای کمیل! محبوب ترین چیزی که بندگان خدا می توانند به وسیله آن بندگی خدا کنند، بعد از اقرار به وحدانیت خدا و حقایق اولیائش، (سه چیز می باشد): تعفف و تحمل و اصطبار است»^(۱).

شرح و تفسیر

۱- «تعفف» چیست؟ تعفف یک معنی خاص دارد و یک معنی عام: معنی خاصش همان عفت در مسایل جنسی است، به تعبیر قرآن مجید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْروَجِهِمْ حَافِظُونَ﴾؛ «مؤمنین کسانی هستند که دامن خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند»^(۲)، همان چیزی که حضرت یوسف علیه السلام برای حفظ آن بهای سنگینی پرداخت.

و اما معنی عام آن، هرگونه پارسایی و زهد و بی اعتنائی به حرام در مورد مال و مقام و تمام امکانات زندگی می باشد. تعفف طبق این تفسیر، چشم پوشی از حرام در تمام زمینه ها است. عفت به معنای وسیع کلمه نشانه شخصیت و ایمان انسان است.

۲. سورة مؤمنون، آیه ۵.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۴.

۲- منظور از «تَحَمُّل» چیست؟ بدون شک زندگی برای هر کس مشکلاتی در پی دارد؛ درس خواندن، معاشرت با مردم، کسب روزی حلال، بندگی خدا، صداقت و عفاف، سیر و سلوک الی الله و خلاصه هرگونه فعالیت، مشکلاتی بر سر راه خود دارد، که باید آن مشکلات را تحمل کرد و از پای نیفتاد. در تحمل مشکلات - همانند سایر مسایل - باید از پیامبر اسلام ﷺ درس بگیریم، هنگامی که دشمن دندان‌های آن حضرت را می‌شکند و پیشانی‌اش را مجروح می‌نماید، حضرت نه تنها ناامید نمی‌شود، بلکه با غلبه بر این مشکلات حتی در همان لحظه دست از هدایت مردم برنمی‌دارد و برای آنان دعا می‌کند! «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ پروردگارا! قوم مرا هدایت کن، (اگر آنان اشتباهی کردند و مرا آزرדند) آن‌ها مردمی جاهل و نادان هستند»^(۱). هدایت مردم و تبلیغ دین نیاز به تحمل دارد؛ تحمل ملایمات و سختی‌ها.

۳- «اصطبار» چیست؟ اصطبار از ماده «صبر» است. تفاوت «صبر» و «تحمل» در این است که «صبر» جنبه مثبت دارد، ولی تحمل دارای جنبه منفی است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فَصَبْرٌ وَفِي الْعَيْنِ قَدْزَى وَفِي الْحُلُقِ شَجَا؛ (در طول خلافت خلفای ثلاثه) صبر کردم، در حالی که (بسان انسانی بودم که) استخوانی در گلو و خار و خاشاکی در چشم داشت»^(۲). حقیقتاً بیست و پنج سال چنین صبر کردن، کار بسیار مشکلی است.

ما هم برای رسانیدن انقلاب اسلامی به نسل‌های آینده باید صبر و تحمل داشته باشیم. عفت و چشم‌پوشی از محرمات الهیه و تحمل مشکلات و ناملایمات و صبر و خویش‌داری، موجبات مناسبی برای حفظ و بقاء انقلاب اسلامی خواهد بود.





پنج دستور برای زندگی بهتر

قال علی علیه السلام:

«يَا كُمَيْلُ! قُلِ الْحَقَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَوَادِّ الْمُتَّقِينَ وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ وَجَانِبِ
الْمُنَافِقِينَ وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ»؛

«ای کمیل! از گفتن حق در هر حال دریغ مکن، و انسان‌های باتقوی را دوست
بدار، از فاسقین و گنهکاران دوری کن، و مراقب منافقین و دو رویان باش، و با
خیانت‌پیشگان رفاقت و مصاحبت نکن»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت علی علیه السلام طبق این روایت، برای بهتر زیستن پنج دستور به
کمیل، که یکی از دوستان بسیار مورد علاقه آن حضرت بود، می‌دهد.
دستور اول: «ای کمیل! هیچ‌گاه از گفتن حق خودداری مکن» در تمام
عمرت طرفدار حق باش؛ چه در سختی و چه در راحتی، چه به هنگام
قدرت و چه زمانی که فاقد قدرت هستی، چه بر تخت قدرت و چه بر
خاک مذلت، خلاصه در تمام طول عمرت، که در این دنیا زیست می‌کنی،
حرف حق و سخن حق بگو. حضرت سپس به کمیل سفارش می‌کند، با
چه کسانی زندگی کند و از چه کسانی فاصله بگیرد:

دستور دوم: «ای کمیل! همراه پرهیزکاران باش و دوستشان بدار»؛ زیرا

دوست متقی و پرهیزکار، چون به خاطر رضای خدا با تو دوست هست، در سختی و مشکلات تو را رها نمی‌کند و به همین جهت تو را به گناه تشویق نمی‌نماید و به همین علت مانع از اطاعت و بندگی تو نمی‌گردد. آری مودت پرهیزکاران را همیشه در خزانه قلبت حفظ کن. حضرت سپس به کمال دستور می‌دهد که از سه طایفه خودداری نماید:

دستور سوم: «ای کمال! زندگی‌ات را از فاسقین و اهل گناه «جدا کن»، اهل گناه بالاخره تو و خانواده‌ات را آلوده می‌کنند، پس برای حفظ خود و خانواده‌ات از آن‌ها کناره بگیر و با آن‌ها قطع رابطه کن.

دستور چهارم: «ای کمال! مواظب مکر و حيله منافقین باش» این که در مورد فاسقین دستور به هجران و جدایی می‌دهد، ولی نسبت به منافقین امر به مواظبت و مراقبت می‌کند، بدین جهت است که در هر جامعه‌ای منافق وجود دارد و نمی‌توان آن‌ها را جداسازی کرد و به راحتی قابل شناسایی نیستند، و اتفاقاً مسلمین بیش‌ترین ضربه را از همین طائفه خورده‌اند و لهذا باید مواظب شیطننت و مکر و فریب آن‌ها بود، هر چند نتوان جامعه را از آن‌ها پاک کرد.

دستور پنجم: «ای کمال! با خیانت‌کاران رفاقت نکن» انسان‌های خیانت پیشه صلاحیت رفاقت، شراکت، دوستی، و مانند آن را ندارند.

اگر در این کلام دقت شود و در یک جامعه عملی گردد، قطعاً در آن جامعه تحولی روی خواهد داد؛ زیرا هر جامعه‌ای از خیانت، نفاق، گناه و کتمان حق رنج می‌برد و نیازمند تقوی و پاکی و بیان حقایق و انسان‌های پرهیزکار است. اگر جامعه‌ای را از صفات رذیله فوق پاک کنیم و به ویژگی‌های خوب زینت بخشیم بدون شک جامعه‌ای ایده‌آل خواهد شد.





پی آمد آرزوهای طولانی

قال علی علیه السلام:

«أَطْوَلُ النَّاسِ أَمَلًا أَسْوَتْهُمْ عَمَلًا»:

«طولانی ترین آرزوهای انسانی، متعلق به انسان هایی است که بدترین اعمال و کردار را دارند»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت، بین آرزوهای طولانی و اعمال زشت و بد، رابطه ای برقرار می کند، و می فرماید: نه تنها آرزوهای طولانی بد است، بلکه هر چه طولانی تر باشد اعمال زشتی که از انسان سر می زند نیز زشت تر می باشد. در مورد «طول امل» (آرزوهای دراز) مباحث مختلفی، مطرح گشته است^(۲)، که در این جا به طرح دو سؤال و پاسخ آن اکتفا می شود:

سؤال: در روایاتی که پیرامون «آرزوها» بحث می کند، تضادی دیده می شود؛ از یک سو روایاتی، مانند آنچه در بالا آمد، «آرزو» را یک امر منفی و غیرارزشی معرفی کرده و مردم را از آن برحذر می دارد، و از سوی دیگر می دانیم که اگر امید و آرزو نباشد زندگی متلاشی می شود؛ چرا که انسان با امید و آرزو زنده است. به همین جهت در روایتی از پیامبر

۱. میزان الحکمة، باب ۱۱۷، حدیث ۷۲۰، (جلد اول، صفحه ۱۴۴).

۲. مشروح این مباحث را در «اخلاق در قرآن»، جلد دوم، صفحه ۱۷۷، مطالعه فرمایید.

اسلام ﷺ می‌خوانیم: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي؛ آرزو رحمتی برای امت من است» در ادامه همین روایت آمده است که «اگر آرزو نبود هیچ مادری به فرزندش شیر نمی‌داد و هیچ کشاورزی نهالی نمی‌کاشت!»^(۱). با توجه به این دو مطلب، آیا آرزو خوب است، یا بد؟

پاسخ: آرزو در حدّ معمول و معقول چیز خوبی است و این همان چیزی است که رحمت است و مایهٔ ادامهٔ زندگی؛ اما آرزوهای طولانی و نامعقول، آرزوهایی که تمام ذهن و فکر انسان را اشغال کند، آرزوهایی که میان او و سعادتش فاصله بیندازد، بدون شک چنین آرزوهایی مطلوب نیست و روایت فوق و مانند آن اشاره به چنین آرزوهایی دارد.

سؤال دیگر: چرا آرزوهای طولانی آثار بسیار منفی و نامطلوبی بر اعمال انسان می‌گذارد؟

پاسخ: زیرا انسان را از مرگ، حساب و کتاب و دادگاه عدل الهی غافل می‌نماید، انسانی که از جهان آخرت غافل شود، سالم نخواهد ماند.

علاوه بر این که وقتی انسان فکر و استعداد و نیروی محدود خویش را در مسیر تحقق آرزوهای طولانی به کار گرفت، دیگر توانی برایش باقی نمی‌ماند که اعمال نیک انجام دهد. در روایت تکان‌دهنده‌ای از پیامبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ عَيْنَايَ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنَّ شَفَرَايَ لَا يَلْتَقِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رَوْحِي؛ قسم به خدایی که جان محمد در دست اوست، هر زمان که پلک‌های چشمانم را بر روی هم می‌گذارم، قبل از این که چشمانم را باز کنم، احتمال می‌دهم قبض روح شوم!»^(۲). کمترین واحد زمانی در ادبیات ما «یک چشم بر هم زدن» است، تضمینی

۱. میزان الحکمة، باب ۱۱۳، حدیث ۶۷۳ (جلد اول، صفحه ۱۴۰).

۲. میزان الحکمة، باب ۱۱۸، حدیث ۷۲۹ (جلد اول، صفحه ۱۴۵).

برای ادامهٔ زندگی ما حتّی به اندازهٔ یک چشم بر هم زدن نیست، بنابراین باید آرزوهای خویش را کوتاه کنیم و بیش‌تر به فکر تهیّۀ زاد و توشه‌ای برای جهان آخرت، که مقصد اصلی است، باشیم.

«کسی که یقین دارد بالاخره (با مرگ) از دوستان خود جدا می‌شود، و (در نهایت) همنشین خاک می‌گردد و مواجه با حساب (و کتاب الهی در یوم المعاد) می‌گردد و نیازی به آنچه در دنیا جمع کرده ندارد و محتاج چیزهایی است که برای آخرتش فرستاده است، سزاوار است چنین انسانی آرزوهای خویش را کوتاه و اعمال نیکش را فراوان کند»^(۱).



۱. میزان الحکمة، باب ۱۸، حدیث ۷۲۴، (جلد اوّل، صفحه ۱۴۵).



تأزبان اصلاص نشود

قال علی ؑ:

«وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»؛

«حضرت علی ؑ می فرماید: پیامبر اسلام ﷺ فرمود: ایمان هیچ بنده‌ای

اصلاح و محکم نمی‌شود، مگر این که قلبش اصلاح گردد و قلب هیچ کس اصلاح نمی‌گردد، مگر این که زبانش اصلاح شود»^(۱).

شرح و تفسیر

برای ایجاد و تقویت ایمان دو راه وجود دارد: نخست راه عقل و استدلال و دیگر راه شهود و باطن. جستجوی ایمان از هر یک از دو راه فوق، بدون اصلاح دل امکان‌پذیر نیست. اگر بخواهیم از راه استدلال وارد شویم، معرفت موانعی دارد که اگر آن موانع را برطرف نکنیم موفق نخواهیم شد. شیطان با آن هوش سرشارش از مطلبی روشن و واضح غافل شد و در پاسخ به این سؤال: چرا بر آدم به همراه سایر فرشتگان سجده نکردی؟ گفت: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»؛ «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای، که از گل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

بدبویی گرفته شده است، آفریده‌ای سجده نخواهم کرد»^(۱). در حالی که عظمت آدم به خاطر جسم او نبود، بلکه بر اثر روح الهی که در او دمید شد، عظمت پیدا کرد. ولی شیطان متوجه این مطلب نشد؛ چون برای این معرفت مانع داشت و آن تکبر و حبّ ذات بود. بنابراین انسان هوی پرست هم نمی‌تواند از راه استدلال خداپرست شود. نتیجه این که اگر از راه استدلال بخواهیم به ایمان برسیم اصلاح قلب و دل لازم است. و اما اگر قرار باشد این راه از طریق شهود و باطن طی شود، از طریقی که بتوان همچون علی علیه السلام ادعا کرد: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ؛ پروردگاری را که نبینم پرستش نمی‌کنم»^(۲)، روشن است که نیاز به قلب و دل پاک و اصلاح شده‌ای دارد. باید گرد و غبار قلب را گرفت تا بتوان یار را دید!

جمال یار ندارد غبار و پرده ز دل غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

رابطه قلب و زبان

آن روز که حضرت علی علیه السلام از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این حدیث را فرمود، علمای اخلاق نبودند؛ ولی آن‌ها اکنون می‌گویند که بزرگ‌ترین و بیش‌ترین گناهان به وسیله زبان انجام می‌شود. بعضی از علمای اخلاق، گناهان کبیره‌ای که به وسیله زبان انجام می‌شود را بیست عدد شمرده‌اند، در حالی که ما در کتاب اخلاق در قرآن تا ۳۰ گناه کبیره برای زبان نوشته‌ایم!^(۳) گناهانی که بعضی از آن‌ها شدیدتر از زناست!^(۴)

خوانندگان محترم! تا زبان اصلاح نشود هیچ کس به هیچ جا نمی‌رسد.

۱. سورة حجر، آیه ۳۳.

۲. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۹۸ کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیة.

۳. به اخلاق در قرآن، جلد اول، صفحه ۳۱۶ به بعد، مراجعه کنید.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْغَبِيَّةُ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا». میزان الحکمة، جلد ۷، صفحه ۳۳۳.

چرا که زبان ابزار و وسیله‌ای است که در همه جا در اختیار انسان هست؛ اما ابزار سایر گناهان همیشه در اختیار نیست. و از این بدتر این که متأسفانه قبح و زشتی گناهان زبان کاسته شده و در برخی موارد از بین رفته است. اگر کسی خدای ناکرده در مسجد بساط قمار پهن کند همه به او اعتراض می‌کنند، ولی اگر شخصی غیبت کند، که بدتر از قمار است، کمتر کسی به او اعتراض می‌کند.

بنابراین باید مواظب زبان خویش، مخصوصاً به هنگام عصبانیت، حسادت، بروز مشکلات و مصائب باشیم، که اصلاح زبان یکی از گام‌های سیر و سلوک و مقدمه اصلاح قلب است.



تعلیم و تعلّم الزامی است

قال علی علیه السلام:

«مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا، حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا»؛

«خداوند از جاهلان و افراد نادان پیمان یادگیری نگرفت، مگر آن دم که از دانایان و دانشمندان پیمان گرفت که آن‌ها را تعلیم دهند»^(۱).

شرح و تفسیر

دو برنامه مهمّ و مسلّم در اسلام وجود دارد که اجرای آن ضامن سلامت جامعه و سعادت مردم در دنیا و آخرت در تمام جهات زندگی است. آن دو عبارتند از: ۱- ارشاد ناآگاهان ۲- امر به معروف و نهی از منکر.

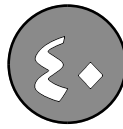
تفاوت این دو در این است که در اوّلی شخصی که مرتکب خلاف می‌شود نمی‌داند و تخلف می‌کند، بر اثر جهل و ناآگاهی دست به کار خلاف می‌زند؛ ولی در دومی دانسته مرتکب خلاف و منکر می‌شود و یا از انجام معروف دست می‌کشد.

بدون شک پیاده کردن این دو برنامه اساسی و مهمّ، که از وظایف انبیا و اولیا بلکه به اعتباری از وظایف خداوند است، ثمرات و آثار بزرگی به

دنبال خواهد داشت و جامعه را احیاء و زنده می‌کند. مبلّغان دینی و کسانی که عهده‌دار هدایت مردم هستند نباید از هیچ یک از این دو برنامه غافل شوند و هر کدام را با شرایط و ویژگی‌های خاص خود انجام دهند.

نکتهٔ جالبی که از حدیث فوق استفاده می‌شود این که به همان نسبت که نادانان و ناآگاهان در برابر اعمال خویش مسؤولند و باید به دنبال فراگیری علم بروند، دانشمندان و دانایان نیز در برابر اعمال آن‌ها مسؤولند، بلکه شاید مسؤولیت آن‌ها بیش‌تر باشد! بدین جهت خداوند از نادانان پیمان تعلیم گرفتن و از دانایان پیمان تعلیم دادن گرفته است.





تفسیری دیگر از تقوی

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به معاویه فرمود:

«فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ، وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَطَرِيقُكَ، وَاخْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ، وَتَقْطَعُ الدَّابِرَ»؛

«از خدا بترس! و با شیطان که در رام کردند می‌کوشد، ستیزه کن! و روی خویش را به سوی آخرت، که راه من و تو است، بگردان و بترس از آن که خداوند تو را به زودی به یک بلای کوبنده، که ریشه‌ات را بزند و دنباله‌ات را قطع کند، دچار سازد!»^(۱)

شرح و تفسیر

از تعبیرات فوق تفسیر دیگری برای تقوی استفاده می‌شود و آن این که: «تقوی آن است که انسان زمام اختیارش را به شیطان نسپرد، و بی‌تقوایی سپردن زمام اختیار به دست شیطان است». برای توضیح بیش‌تر باید توجه داشت که مردم از این دیدگاه بر سه دسته‌اند:

۱- کسانی که شیطان از انحراف و به دست گرفتن زمام اختیار آن‌ها ناامید است، البته این دسته عدّه معدودی به نام «مخلصین» هستند که در قرآن مجید از قول شیطان در باره آن‌ها می‌خوانیم: «لَا غَوِيَّتُهُمْ أَجْمَعِينَ

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ و (به یقین) همگی انسان‌ها و بنده‌هایت را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان مخلصت را»^(۱). خداوند متعال نیز این‌ها را بیمه کرده است و لهذا می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»؛ «بر بندگانم (بندگان مخلص) تسلط نخواهی یافت»^(۲). این دسته از بندگان خدا عبارتند از: معصومین علیهم‌السلام، اولیا الله و کسانی که قدم جای قدم آن‌ها نهاده‌اند. آن‌ها عوامل و ریشه‌های فساد را در درون خود از بین برده‌اند، به همین دلیل شیطان راهی به آن‌ها ندارد.

۲- کسانی که کاملاً در اختیار شیطان هستند، حتی گاه بدون دستور او به دنبالش حرکت می‌کنند! وضع این‌ها روشن و نیازی به بحث ندارد.

۳- گروه سوم کسانی هستند که نه تابع مطلق خداوند هستند، و نه تسلیم محض شیطان می‌باشند، بلکه گاهی سر بر فرمان خداوند می‌نهند و گاه فریب شیطان را خورده به دنبال او حرکت می‌کنند!

خداوند درباره این گروه، که تعداد آن‌ها کم نیست، در آیه ۲۰۱ سوره اعراف می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَاهُمْ مُبْصِرُونَ»؛ «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند». شیطان به گرد قلب انسان می‌چرخد، تا دریچه‌ای برای نفوذ خود بیابد و نفوذ کند. دریچه مقام، مال، شهوت، زن و بچه، تعریف‌های بی‌جا و مانند آن. باید حداقل در زمره این گروه قرار گیریم تا بتوانیم با یاد خدا بصیر و بینا شویم و سارق شیطانی را همانند سارق اموال با هوشیاری خود فراری دهیم و اگر غفلت کنیم و در خواب غفلت فرو رویم، شیطان سرمایه ما را به سرقت می‌برد. پروردگارا! ما را در مسیر رسیدن به زمره مخلصین یاری فرما.



چراغی از پیش بفرست!

قال علی عليه السلام:

«مَا تَقْدُمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَ لَكَ ذُخْرُهُ، وَمَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ»؛

«آنچه پیش از خود بفرستی برای تو ذخیره می‌شود و آنچه (را برای بعد از

مرگت) تأخیر بیندازی، فایده‌اش تنها برای دیگران است (و مسؤولیتش متوجه

توست!)»^(۱).

شرح و تفسیر

جنون ثروت‌اندوزی در دنیای امروز بیش از هر زمان دیگر به چشم می‌خورد، بدون این که حساب کنند، و از خود بپرسند که هدف اصلی و فلسفه ثروت چیست؟ آن‌ها که دیوانه‌وار در فکر جمع ثروتند و حتی کمترین توجهی به راه‌های تحصیل آن، از نظر حلال و حرام و ظلم و عدالت ندارند، آیا هیچ فکر نمی‌کنند ثروت‌های کلان را نه با خود می‌توان برد، و نه همه آن را می‌توان خورد؟! آیا با خود نمی‌اندیشند که جمع کردن و گذاشتن و رفتن، سپس تمام مسؤولیت‌های آن را به دوش کشیدن، کار عاقلانه‌ای نیست؟!^(۲).

توجه و تفکر در مضمون این روایت برای همگان، مخصوصاً برای اغنیاء و ثروتمندان، می‌تواند زندگی آن‌ها را دگرگون سازد و مسیر آن‌ها را تغییر دهد. به داستان زیر توجه کنید:

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۹

۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۱۶۰.

«یکی از ثروتمندان بزرگ به یک ضیافت و میهمانی دعوت می‌شود، شب هنگام به همراه خدمتکار خود به سمت محلّ میهمانی حرکت می‌کنند، خادم که برای رفع تاریکی و روشن شدن مسیر چراغی در دست داشت، عمداً پشت سر ارباب خود حرکت می‌کند.

ارباب می‌گوید: چراغی که از پشت سر حرکت کند برای من چه فایده‌ای دارد؟ بیا جلوتر از من حرکت کن تا از نور چراغ استفاده کنم.

خادم، که فردی باهوش و نکته سنج و موقعیت‌شناس بود، ضمن تصدیق و تأیید سخن ارباب خویش گفت: «آقا جان! من هم همین عقیده را دارم، می‌گویم: خیرات و مبرّاتی که پس از مرگ انسان انجام می‌شود، مانند چراغ پشت سر است و اثر چندانی ندارد، برای جهان آخرت چراغی از پیش بفرست!».

این سخن پرمغز خادم در آن موقعیت مناسب اثر فراوانی بر آن فرد ثروتمند گذاشت؛ به گونه‌ای که بسیاری از املاکش را وقف بر کارهای خیر کرد. تا آن جا که می‌گویند: بعد از موقوفات حضرت امام رضا علیه السلام بیش‌ترین موقوفات در مشهد توسط ایشان انجام شده است!





حاصل ازدواج تنبلی و ناتوانی!

قال علی علیه السلام:

«إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ارْذَوْجَتِ ارْذَوْجَ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ، فَتَنَجَّ مِنْهَا الْفَقْرُ»؛

«هنگامی که هر چیزی با دیگری ازدواج کرد، «کسالت» با «ناتوانی» ازدواج

نمود و حاصل این ازدواج فقر و ناداری شد»^(۱).

شرح و تفسیر

تعبیری که در این روایت آمده بسیار زیباست. حضرت طبق این روایت می‌فرماید: در آغاز خلقت، اشیاء مختلف با یکدیگر ازدواج کردند و در کنار یکدیگر قرار گرفتند، هر چیزی با کفو و چیز متناسب خویش ازدواج کرد و سنخیت‌ها و تناسب‌ها در نظر گرفته شد، «کسالت» کفو و متناسب و هم‌سنخ «عجز» شناخته شد و با او ازدواج نمود و ثمره ازدواج آن‌ها «فقر» و «تنگدستی» و بدبختی بود.

در حقیقت در این روایت دو عامل و ریشه مهم فقر، که قابل اجتناب هم هستند، بیان شده است:

عامل اول تنبلی است؛ تنبلی راهی است که بدون شک به فقر و تنگدستی منتهی می‌گردد.

و عامل دوم ناتوانی است؛ که این خود دو رقم است:

الف) ناتوانی‌های طبیعی، مثل این که شخصی از بدو تولّد نابینا بوده است.

ب) ناتوانی‌های خود خواسته کاذب، که فراوان است. نیروی واقعی هر انسانی ده برابر نیرویی است که به کار گرفته می‌شود. این ادّعا به هنگام عصبانیت قابل لمس است.

اگر در جامعه‌ای عجز و ناتوانی‌ها از بین برود، ناتوانی‌هایی که بر اثر تلقین به نفس منجر به انزوا و سستی و خمودی می‌گردد، و افراد جامعه باور کنند که توانا هستند، بدون شک تحوّل عجیب رخ خواهد داد، و کلّ جامعه، افرادی متحرّک و پویا خواهند شد.

فقر و ناتوانی آثار سوء فراوانی به دنبال خواهد داشت، دین و ایمان و آبروی انسان را بر باد می‌دهد، عزّت و استقلال را متزلزل می‌کند و انسان را وابسته می‌نماید. ایران در زمان شاه سلطان حسین آن قدر ضعف و سستی از خود نشان داد که افغان‌ها تمام کشور را اشغال کردند و ثروت آن را به یغما بردند. ولی همین ملّت عاجز و درمانده وقتی فرماندهی همچون «نادر» پیدا کرد و ضعف و سستی را کنار گذاشت، موفق شد کشور خود را از لوث بیگانگان نجات داده و آن‌ها را بیرون کند.

در عصر و زمان خود ما، ملّت ایران قبل از انقلاب ذلیل و ناتوان بود، امّا با قیام امام خمینی علیه السلام آن نیروی پنهان در وجود مردم بسیج شد و همچون سیلی پرخروش بنیان طاغوت را برانداخت.

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، آن حضرت با همان عرب‌های وحشی عصر جاهلیّت، که انواع ذلّت و زبونی در جامعه آنان دیده می‌شد، پس از مدّت کوتاهی قسمت عمده دنیا را فتح کرد!

ژاپنی‌ها در جنگ جهانی دوم تمام هستی خود را از دست دادند، اما اراده و پشتکار خود را حفظ کرده و با تمام قوا به فعالیت پرداختند، تا آن جا که هم اکنون قسمت عمدهٔ بازارهای دنیا را در اختیار گرفته‌اند!

انسان‌های موفق قبل از طلوع آفتاب فعالیت خویش را آغاز می‌کنند و تا دیر هنگام نمی‌خوابند، تعطیلات فراوان ندارند و اساس برنامهٔ آن‌ها بر کار و فعالیت و عدم تعطیل است.

در روایتی می‌خوانیم که: «عطسه از سوی خدا و خمیازه از شیطان است!»^(۱) فلسفهٔ آن روشن است؛ زیرا انسان پس از عطسه سر حال و آمادهٔ فعالیت می‌شود، ولی هنگامی که خمیازه می‌کشد، نشان از تنبلی و خستگی و میل به خواب دارد.

آخرین نکته این که فقر در این روایت تنها فقر اقتصادی نیست، بلکه فقر علمی را هم شامل می‌شود. آدم‌های تنبل و ناتوان در علم هم راه به جایی نمی‌برند!





حساب‌رسی خود باش!

قال علی علیه السلام:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحٌ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ»؛

«هر کس به محاسبه اعمال خویش بپردازد سود می‌برد و هر کس از آن غافل

شود زیان می‌کند»^(۱).

شرح و تفسیر

«محاسبه» در روایات اسلامی مورد تأکید ویژه‌ای قرار گرفته است و علماء سیر و سلوک پافشاری زیادی نسبت به آن می‌کنند. محاسبه چیست؟

در پاسخ باید بگوییم: انسان در طول عمر خویش سرمایه‌های مهمی دارد که مشغول خرج کردن و هزینه نمودن آنهاست، محاسبه آن است که مراقب باشد در مقابل هزینه نمودن این سرمایه‌های مهم، چه چیزی به دست می‌آورد؟ آیا سرمایه‌های باارزشی همچون عمر، عقل، مذهب، ایمان و مانند آن را خوب به کار می‌گیرد؟ خداوند اهل حساب و کتاب است و با این که علم او بی‌پایان است، برای همه انسان‌ها نامه عمل درست کرده، و اعمال و رفتار و کردار و عقاید آن‌ها را مورد محاسبه قرار می‌دهد و چه نامه اعمال دقیق و منظمی که کوچک‌ترین اعمال انسان در

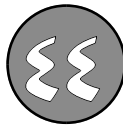
آن از قلم نمی‌افتد^(۱). تمام نظام هستی بر اساس حساب و کتاب حرکت می‌کند. پس چرا انسان، که حتی قطره‌ای از اقیانوس عالم هستی محسوب نمی‌شود، اهل حساب و کتاب نباشد؟!

ما باید خویشتن را هر روز، یا هفته‌ای یکبار، یا ماهی یکبار به حساب‌رسی بکشیم؛ چقدر عبادت خالص انجام داده‌ایم؟ چقدر به مردم خدمت کرده‌ایم؟ چه اندازه از حق و حقوق خود گذشت کرده‌ایم؟ آیا حق و حقوقی از دیگران پایمال نکرده‌ایم؟ آیا به دیگران بدهکار نیستیم؟ و صدها سؤال دیگر؛ چون اگر اهل حساب و کتاب نباشیم شکست می‌خوریم. ناگهان متوجه می‌شویم تمام سرمایه از کف رفته و در مقابل هیچ چیز به دست نیاورده‌ایم!

با این توضیح روشن شد که چگونه شخصی که به محاسبه نفس خویش می‌پردازد سود می‌برد و به چه شکل کسی که از محاسبه خویشتن غافل می‌شود زیان می‌کند و خسران می‌بیند.



۱. مشرح مباحث مربوط به «نامه عمل» را در «پیام قرآن»، جلد ۶، صفحه ۷۵، مطالعه فرمایید.



حُسن عاقبت

قال علی علیه السلام:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا وَفَّقَهُ لِنُفَاذِ أَجَلِهِ فِي أَحْسَنِ عَمَلِهِ، وَرَزَقَهُ مُبَادَرَةَ مُهْلِهِ فِي طَاعَتِهِ قَبْلَ الْفُوتِ»؛

«خداوند هنگامی که درباره کسی خیر و خوبی اراده کند، به او توفیق می‌دهد که به هنگام پایان عمر در بهترین حال و اعمال باشد، و نیز او را موفق می‌دارد که قبل از پایان گرفتن عمر برای خود ذخیره‌ای کرده باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

حُسن عاقبت دارای اهمیّت ویژه‌ای است. به همین جهت، دعا برای عاقبت به خیری بسیار ارزشمند است.

با توجّه به این اصل که: «أجل خبر نمی‌کند» و برای پیکِ أجل، سالم و مریض، پیر و جوان، زن و مرد، شب و روز، کودک و بزرگ، عالم و جاهل و دیگر امور تفاوتی ندارد، انسان باید بسیار مواظب عاقبت امر خویش باشد. بعضی اشخاص به هنگام مرگ در بدترین حالات هستند؛ در مجلس گناه، در حال مستی، در حال سرقت و دزدی و مانند آن. و برخی دیگر در بهترین حالات؛ مثل این که نماز صبحش را خوانده و پس از نماز سر بر سجده شکر نهاده، و در همان لحظه به ملاقات خداوند می‌شتابد. یا

۱. میزان الحکمة، باب ۴۱۴۵، حدیث ۲۱۹۳۹، (جلد ۱۰، صفحه ۵۹۱).

در حال طواف، یا در حال روزه، یا در جبهه و در حال جهاد و مانند آن
جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

به ما سفارش شده است که همیشه آماده باشیم، اگر گناهی کرده‌ایم
توبه کنیم، اگر حقی از کسی برگردن داریم فوراً بپردازیم. و انجام این
امور را به دیگران و آینده واگذار نکنیم.

معیار رستگاری، عقیده و اندیشه‌هایی است که هنگام مرگ همراه
انسان است؛ چه بسیار افرادی بودند که در طول عمر خود در مسیر
خدایی نبودند، ولی به هنگام مرگ عاقبت به خیر شدند!^(۱) و برعکس
اشخاصی هم وجود داشتند که در طول زندگی به ظاهر در مسیر حق
بودند، ولی عاقبت به شر گردیدند!

رمز عاقبت به خیر شدن این است که انسان همیشه آماده باشد و
حقوق الله و حقوق الناس را پرداخته باشد؛ چرا که در زمان حیات و
زندگی ممکن است با قطراتی اشک دریایی از آتش را خاموش کرد، اما
بعد از مرگ پرونده‌ها بسته می‌شود و امکان جبران وجود ندارد.



۱. شرح حال برخی از این افراد سعادت‌مند را در کتاب «عاقبت بخیران عالم» مطالعه فرمایید.

حق تقوی

قال علی علیه السلام:

«مَافَاتِ الْيَوْمِ مِنَ الرِّزْقِ رُجِيَ غَدًا زِيَا دَتُهُ، وَمَا فَاتِ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرَجِ الْيَوْمَ رَجَعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِ وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي، فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^(۱)؛

«آنچه امروز از بهره دنیا کم شده ممکن است فردا اضافه گردد، ولی آنچه دیروز از عمر گذشته، امروز امید بازگشتن آن نیست. امید به آینده است و نومیدی از گذشته! پس آن گونه که شایسته است از خدا بترسید و نمیرید مگر این که مسلمان باشید»^(۲).

شرح و تفسیر

حضرت در روایت فوق ابتدا یکی از ضعف های اجتماعی را مطرح می کند، و آن این که: مردم نسبت به از دست دادن امکانات مادی، که قابل جبران است، حساس هستند و بر آن افسوس می خورند، اما در مورد هدر رفتن سرمایه عمرشان، که قابل جبران نیست، حساسیتی ندارند. در حالی که به مقتضی عقل، انسان نسبت به آنچه گذشته و قابل بازگشت نیست باید افسوس بخورد و درسی از گذشته بگیرد و قدر باقی مانده عمرش را بداند و زاد و توشه ای مهیا سازد.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۰۲.

حضرت سپس به آیه ۱۰۲ سورة آل عمران استدلال می‌کند و به مردم سفارش می‌نماید که «حق تقوی» را مراعات نموده، سعی کنند عاقبت به خیر شوند و با اسلام بمیرند.

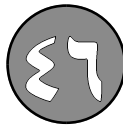
سؤال: امام علیه السلام می‌فرماید: حق تقوی را به جا آورید، حق تقوی چیست؟

پاسخ: در این مورد بین مفسران قرآن اختلاف است، ولی آنچه مسلم است این که حق تقوی یک مرتبه عالی از تقوی است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام حق تقوی چنین بیان شده است:

«أَنْ يُطَاعَ فَلَا يُعْصَى وَيُذَكَّرَ فَلَا يُنْسَى وَيُشْكَرَ فَلَا يُكْفَرُ؛ حق تقوی و پرهیزکاری این است که پیوسته اطاعت فرمان خداوند کنی و هیچ‌گاه معصیت ننمایی، همواره به یاد او باشی و او را فراموش نکنی، و در برابر نعمت‌های او شکرگزار باشی و کفران نعمت ننمایی»^(۱).

سه نکته به عنوان «حق تقوی» در روایت امام صادق علیه السلام بیان شده است، که مهم‌تر از همه مسأله ذکر و یاد خدا است. ذکر خدا سرچشمه بسیاری از فضایل اخلاقی و موجب تربیت نفوس است. بدون شک به یاد خدا بودن ارتباطی تنگاتنگ با اطاعت خدا دارد، بلکه تمام مباحث تقوی پیوندی با معرفه الله دارد و هر قدر معرفه الله بالاتر رود و انسان بیش‌تر به یاد خدا باشد، تقوای او بیش‌تر می‌شود.

بنابراین تقوی میوه درخت معرفه الله است، اگر من واقعاً معتقد باشم که خداوند از رگ گردن به من نزدیک‌تر است و همه جا حاضر و ناظر اعمال من می‌باشد و به تفکرات و تخیلات و ذهنیات من آگاه است، مرتکب گناه و خطا نخواهم شد. اگر معتقد باشیم عزت و ذلت به دست اوست، هرگز عزت و ذلت خود را در دست دیگران نمی‌دانیم.



حقیقت روزه!

قال علی علیه السلام:

«الصَّيَّامُ اجْتِنَابُ الْمُحَارِمِ، كَمَا يَمْتَنِعُ الرَّجُلُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ»؛

«روزه پرهیز از گناهان است، همان‌گونه که خودداری کردن از خوردن و آشامیدن می‌باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

همان‌طور که انسان دارای روح و جسم است، تمام عباداتی که انجام می‌دهد نیز دارای جسم و روح است؛ جسم عبادت همان ظاهر آن است که همه کس آن را درک می‌کند و روح عبادت، فلسفه وجودی آن و مصالحی که در درون آن نهفته، می‌باشد.

به عنوان مثال نماز جماعت جسمی دارد و روحی؛ بسیاری هستند که جسم و شکل ظاهری این عبادت بزرگ را خوب انجام می‌دهند، مانند نمازهای جماعت میلیونی مکه و مدینه در ایام برگزاری مراسم پرشکوه حج، اما متأسفانه روح نماز حاکم نیست. روح نماز جلوگیری از فساد و فحشا است؛ ولی در شهرهای عربستان، گذشته از مکه و مدینه، فساد غوغا می‌کند. روح نماز جماعت وحدت و یکدلی است، اما متأسفانه این همه مسلمان یکپارچه و متحد نیستند!

۱. میزان الحکمه، باب ۲۳۵۹، حدیث ۱۰۹۵۲، (جلد ۵، صفحه ۴۷۱).

حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) در جمله ۲۵۲ از کلمات قصار نهج البلاغه، فلسفه بیست حکم از احکام اسلامی، را در ضمن جملاتی کوتاه و پرمعنی، بیان می‌کند؛ مثلاً در مورد حجّ می‌فرماید: «فَرَضَ اللَّهُ ... الْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ؛ خداوند حجّ را واجب کرد تا وسیله‌ای برای نزدیکی مسلمین به یکدیگر باشد». در ایام حجّ هر چند میلیون‌ها مسلمان در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و جسم آن‌ها در قرب یکدیگر است، امّا روح و قلب آن‌ها با هم فاصله زیادی دارد، بدین جهت در این کنگره عظیم مشکلی از مشکلات جهان اسلام حل نمی‌گردد، گویا مسلمین هیچ مشکل عمده‌ای ندارند!

روژه نیز جسمی دارد و روحی؛ جسم روزه خودداری از خوردن و آشامیدن و سایر چیزهایی است که روزه را باطل می‌کند، امّا روح روزه علاوه بر خودداری از مفطرات روزه، پرهیز از تمام گناهان است! تا جایی که به تعبیر قرآن مجید صائم به قلّه پرافتخار تقوای الهی برسد^(۱). و روشن است که جسم بی‌روح مجسمه‌ای بیش نیست!

با توجه به همین مسأله، روزه را بر سه قسم کرده‌اند:

۱- روزه کسانی که فقط از مفطرات پرهیز می‌کنند، امّا چشم و گوش و سایر اعضاء بدن آن‌ها روزه نیست!

۲- روزه کسانی که علاوه بر پرهیز از مفطرات، از گناهان نیز اجتناب می‌نمایند.

۳- روزه کسانی که کعبه دل را از همه چیز جز خدا پاک نموده و جز عشق خدا را در آن راه نمی‌دهند.



۱. همان‌گونه که در آیه ۱۸۳ سوره بقره به این مطلب اشاره شده است.



دام‌های فریبنده

قال علی علیه السلام:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً غَالَبَ الْهَوَى، وَأَقْلَتَ مِنْ حَبَائِلِ الدُّنْيَا»؛

«رحمت خداوند بر انسانی که بر هوای نفس پیروز گردد و از دام‌های دنیا

خویش را نجات دهد»^(۱).

شرح و تفسیر

مفهوم مقابله و جهاد با نفس، جنگ میان حقیقت انسان و هوای نفس است؛ در یک سوی هوس‌های سرکش قرار دارد و در سوی دیگر واقعیت انسان. حضرت علی علیه السلام برای انسانی که با هوای نفس می‌جنگد دعا می‌کند. و سپس به دام‌های دنیا اشاره می‌نماید و مردم را از آن دام‌های به ظاهر زیبا و فریبنده، برحذر می‌دارد.

ویژگی‌های دام

دام دارای ویژگی‌هایی است:

- ۱- یکی از ویژگی‌های دام مخفی بودن آن است تا جلب توجه نکند و شکار بدون توجه و بر اثر غفلت اسیر آن گردد.
- ۲- ویژگی دیگر دام، این است که محکم باشد و شکار پس از گرفتاری

۱. میزان الحکمة، باب ۴۰۴۲، حدیث ۲۱۱۵۷، (جلد ۱۰، صفحه ۳۸۴).

در آن، نتواند خود را برهاند و فرار کند.

۳- سومین ویژگی آن است که اطراف دام با طعمه‌هایی جلب توجه کند، هر چند باید خود دام مخفی و پنهان باشد؛ دانه‌های اطراف دام مرغ‌ها و پرنده‌ها را فریب می‌دهد و آن‌ها را گرفتار می‌سازد.

دام‌های دنیا نیز این خصوصیات را دارد، یکی از دام‌های دنیا حُب مقام است که از اوّل بچگی تا آخرین لحظات عمر، در دل انسان‌ها وجود دارد^(۱). هر چیزی دوران خاصی دارد، ولی علاقه به مقام در سراسر عمر انسان، همراه اوست. و گاهی از اوقات این دام مخفی است؛ در لباس خدمت به هموعان، خدمت به انقلاب و دین، احساس مسؤولیت شرعی و مانند آن خود را پنهان می‌کند. دانه‌هایی هم در اطرافش ریخته شده که جلب توجه می‌کند؛ استفاده از نعمت‌های الهی، ضرورت‌های زندگی، حفظ آبرو، امکانات بیش‌تر، آرامش روح، تفریح بهتر و مانند آن، دانه‌هایی است که اطراف آن ریخته شده است. و عجیب این که این دام بسیار محکم است و رهایی از آن برای گرفتارانش بسیار مشکل.

یکی از دام‌ها عبادت بی‌تفکّر است، در این نوع از عبادت آهسته آهسته ریا شروع می‌شود و کم‌کم منتهی به عُجب می‌شود، چنین شخصی خود را از همه بهتر و سرآمد امت و شفیع یوم‌المحشر تصوّر می‌کند! کار به این جا ختم نمی‌شود، بلکه آن قدر عقل او اسیر می‌گردد و هوی و هوس امیر، که از خداوند هم طلب‌کار می‌شود!

باید این دام‌ها را به خوبی شناسایی نمود و از گرفتار شدن در آن پرهیز کرد. و اگر خدای ناکرده گرفتار شده‌ایم، هر چه سریع‌تر به فکر رهایی از آن باشیم، که هر چه زمان بگذرد آزادی از این دام مشکل‌تر می‌شود.

۱. در عبارتی می‌خوانیم: «آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصّٰدِقِیْنَ حُبُّ الْجَاهِ؛ آخرین چیزی که از دل انسان‌های راستین خارج می‌شود جاه‌طلبی است». (اخلاق در قرآن، جلد ۳، صفحه ۳۰).



درهای نیکوکاری

قال علی علیه السلام:

«ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ: سَخَاءُ النَّفْسِ، وَطَيِّبُ الْكَلَامِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى»؛

«سه چیز از درهای نیکوکاری محسوب می‌شود: سخاوت نفس، خوش زبانی و صبر در مقابل ناملایمات»^(۱).

شرح و تفسیر

بِرّ، به معنی نیکوکاری، مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد و تمام نیکوکاری‌ها را شامل می‌شود؛ نیکوکاری‌های معنوی، مادی، فردی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن. این که خداوند متعال در آیه شریفه ۴۴ سوره بقره می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟» «آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید؟!» معنای وسیعی دارد.

یکی از لغویین می‌گوید: «بِرّ» از «بَرّ» به معنی بیابان گرفته شده است و از آن جا که بیابان وسیع و گسترده است، بدین جهت عرب به هر کاری که زندگی انسان را وسیع کند و گسترش دهد «بَرّ» می‌گوید. «بَرّ» یکی از

صفات خداوند متعال است: ﴿إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾^(۱).

به هر حال حضرت علی علیه السلام سه کار را به عنوان در ورودی ابواب برّ معرفی کرده است:

اول: سخاوت نفس

منظور از سخاوت نفس این است که این فضیلت اخلاقی به گونه‌ای در قلب انسان ریشه‌دار شود که قلباً از سخاوت خوشحال شود. چون گاهی انسان سخاوت را بر خویشتن تحمیل می‌کند، برای درک ثواب بخشش می‌کند، ولی با اکراه؛ اما گاهی به هنگام سخاوت قلبش شاد می‌گردد و وجودش آرام می‌شود، چنین سخاوتی در درون جان انسان نفوذ کرده و بسیار عالی است.

ما نباید فراموش کنیم که خداوند حوایج بسیاری از بندگان را به وسیله ما انجام می‌دهد و تصوّر نکنیم که هر چه داریم مخصوص خود ماست؛ بلکه گاه ما تنها واسطه هستیم. و خوشا به حال بندگان که واسطه بین خداوند و نیازمندان هستند. خداوند متعال این مطلب را به صورت زیبایی در آیه هفتم سوره حدید چنین بیان کرده است:

﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ﴾؛ «به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید».

شرح مسأله انفاق در زندگی ائمه اطهار علیهم السلام کتاب جداگانه‌ای می‌طلبد، برخی از ائمه علیهم السلام در طول عمر بابرکشان چندین بار تمام اموال خود را با فقرا تقسیم کردند^(۲) و داستان سوره دهر نمونه بارز این ادعا است^(۳).

۱. سوره طور، آیه ۲۸.

۲. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در مستهای الآمال، جلد اول، صفحه ۴۱۷، به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید: «امام حسن علیه السلام سه مرتبه تمام دارایی خویش را با فقرا تقسیم کرد، نصف آن را برای خود برداشت و نصف دیگر را به فقرا داد!».

۳. مشروح این داستان را به نقل از منابع اهل سنت در کتاب «آیات ولایت در قرآن» آورده‌ایم.

دوّم: خوش‌زبانی

سخن نرم و اخلاق خوش سرمایه‌ای است که تمام نمی‌شود. سرمایه مالی انسان محدود و توقّع و نیاز نیازمندان نامحدود است، و روشن است که محدود پاسخ‌گوی نامحدود نیست. امّا خداوند حکیم سرمایه نامحدودی به نام زبان خوش به انسان داده تا در مقابل توقّع نامحدود نیازمندان پاسخگو باشد. باید با آنان با زبان خوش و به دور از خشونت و تندی برخورد کرد. اگر نمی‌توان از نظر مادی کمک کرد باید به نرمی و ملاطفت جواب آن‌ها را گفت. کاری که ادب می‌کند ده‌ها استدلال نمی‌کند. طیب کلام، مخصوصاً در زمان ما، که ما را متّهم به خشونت می‌کنند، جاذبه عجیبی دارد.

سوّم: تحمّل ناملایمات

دنیا محلّ مشکلات و سختی‌ها و ناملایمات است؛ مصیبت، خشکسالی، قحطی، زلزله، سیل، بیماری‌های مختلف و مانند آن، همگی ناملایمات این دنیاست. بچه‌های همسایه ایجاد مزاحمت می‌کنند، در نانوائی نوبت را مراعات نمی‌کنند، در رانندگی برخوردهایی به وجود می‌آید و ناملایمات دیگری که همه روزه با آن روبرو هستیم، باید همه این‌ها را تحمّل کرد و با زبان خوش تذکّر داد، تا بتوان به دروازه‌های نیکوکاری رسید.



دنیا و آخرت

قال علی علیه السلام:

«مَا بَعْدَ كَائِنٌ وَمَا قَرُبَ بَائِنٌ»؛

«آنچه خواهد آمد دور نیست و آنچه جدا شدنی است نزدیک نمی‌باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

این حدیث در واقع اشاره به دنیا و آخرت دارد؛ «آخرت» «کائن» است، یعنی خواهد آمد؛ بنابراین آنچه خواهد آمد بعید و دور از دسترس نمی‌باشد. اما «دنیا» به هر حال جدا می‌شود و «بائن» است و آنچه جدا شدنی است نزدیک نیست. خلاصه دنیایی که ظاهراً نزدیک است، دور است و جدا شدنی! اما آخرتی که ظاهراً دور است، نزدیک است و جاودانه!

تعبیراتی که در مورد دنیا و آخرت در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام آمده، فراوان است و علت اصرار زیاد روی این مسأله، غفلتی است که متأسفانه بر ما انسان‌ها عارض می‌گردد.

متأسفانه منطق برخی از مردم، همانند منطق عمر بن سعد -لعنة الله علیه- است، آن‌ها می‌گویند: «دنیا نقد است و آخرت نسیه، نقد را نباید به خاطر نسیه رها کرد!»^(۲).

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

۲. هنگامی که «ابن زیاد» از «عمر بن سعد» خواست که به جنگ امام حسین علیه السلام برود، عمر

در حالی که نه دنیا نقد است و نه آخرت نسیه؛ بالاترین مقام‌ها و موقعیت‌ها با یک چشم بر هم زدن از بین می‌رود. این چه نقد بی‌ارزش و ناپایداری است!

در روایت است که «وقتی اهل آخرت به دنیا نگاه می‌کنند، تمام عمر دنیا در نظر آن‌ها به اندازه لحظه دوشیدن شیر از یک شتر بیش‌تر طول نمی‌کشد». اما آخرت جاویدان است و ما باید این حقیقت را قبول کنیم و بدان ایمان بیاوریم و آثار ایمان به آن در اعمال و گفتار و اعتقادات ما ظاهر و آشکار گردد. همان‌گونه که اگر چراغی در خانه‌ای روشن شود، نور از تمام منافذ آن خانه به بیرون پرتوافشانی می‌کند.

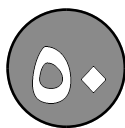


مهلت خواست که یک شب در این مورد فکر کند، او در آن شب اشعاری در مورد حیرت و سرگردانی خود گفت، که یک بیت آن چنین است:

«الا انما الدنيا لخير معجل

و ما عاقل باع الوجود بدین

دنیا نقد و آخرت نسیه است و انسان عاقل نقد را به نسیه نمی‌فروشد! (منهاج‌الدموع، صفحه ۲۹۱).



دو چیز مایهٔ هلاکت مردم است!

قال علی علیه السلام:

«أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلَبُ الْفَخْرِ»؛

«دو چیز مردم را به هلاکت افکنده است: وحشت و ترس از فقر، و تمّنای

افتخارات موهوم»^(۱).

شرح و تفسیر

اگر دربارهٔ علل افزایش تجاوزها، سرقت‌ها، رشوه خواری‌ها، دزدی‌ها، کم‌فروشی‌ها در اَشکال مختلف، و همچنین تلاش‌های بی‌رویهٔ آزمندان و چپاولگرانهٔ جمع‌کثیری از مردم دقّت کنیم، می‌بینیم که دو عامل فوق‌الشر عمیقی در پیدایش غالب این رویدادها دارد.

عده‌ای با داشتن همه چیز، فقط به خاطر ترس از فقر (دقّت کنید ترس از فقر، نه فقر واقعی!) و یا به قول خودشان برای «تأمین آینده!» دست به هر کار خلافی می‌زنند. و جمعی نیز آرامش زندگی و روح خود را فدای چشم هم‌چشمی‌ها و جلب افتخارات موهوم می‌کنند، در حالی که اگر این دو صفت زشت را رها کنند، زندگی راحت و آسوده‌ای خواهند داشت^(۲).

۱. تحف العقول مترجم، صفحهٔ ۲۳۹، سخنان کوتاه امیرالمؤمنین علیه السلام، شمارهٔ ۹۵.

۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحهٔ ۹۴.

تعبیر به «اهلك الناس؛ مردم را هلاک کرده...» ممکن است اشاره به هلاکت معنوی و دوری از خدا و گرفتار شدن در چنگال گناهان بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به هلاکت ظاهری و جسمانی و به اصطلاح «فیزیکی» باشد؛ چرا که خوف فقر و آرزوی افتخارات موهوم و برتری جویی‌ها، انسان را وادار به کارهای خطرناکی می‌کند که گاه جان خود را نیز بر سر آن می‌نهد.

اضافه بر این «خوف فقر» و «طلب فخر» دو عامل ویران‌گر اعصاب است که پیوسته اعصاب انسان را در هم می‌کوبد و آرامش را از او سلب می‌کند و مانند «خوره» او را از درون می‌خورد و به مرگ زودرس گرفتار می‌سازد. جمع میان دو تفسیر نیز دور از حقیقت نیست.



دور افتادگان از رحمت خدا

قال علی علیه السلام:

«مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تُرَاباً ثُمَّ افْتَقَرَ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»؛

«کسی که آب و زمین در اختیار داشته باشد و با این حال فقیر و نیازمند گردد،

از رحمت خدا به دور باد!»^(۱)

شرح و تفسیر

از احادیث اسلامی این حقیقت به خوبی استفاده می‌شود که مسلمانان جهان باید از تمام منابع مختلف؛ دامداری، کشاورزی، منابع و معادن زیر زمینی، حرفه و صنعت و تجارت، برای مبارزه با فقر استفاده کنند، حتی اگر ملتی تنها یکی از این سرمایه‌ها را در اختیار داشته باشد، باید به وسیله آن، خلأ اقتصادی کشور خود را پر کند، تا چه رسد به این که همه آن‌ها را در اختیار داشته باشد. و اگر چنین نکند ملتی نفرین شده و دور از رحمت خدا و روح اسلام خواهد بود. نیاز به دیگران در هر صورت از نظر اسلام زشت و نکوهیده است.^(۲)

برای این که بدانیم تا چه اندازه در کشور اسلامی ما ایران به این روایت عمل شده، به ذکر یک خبر قناعت می‌کنیم و قضاوت را بر عهده شما خواننده عزیز می‌گذاریم:

۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۲۹.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۶۵.

در گزارش سازمان ملل متحد دربارهٔ ایران آمده بود:
«ایران امسال بیش از هفت میلیون تُن گندم نیاز خواهد داشت!».
به گفتهٔ بعضی از آگاهان، ایران در حالی به بزرگ‌ترین وارد کنندهٔ
گندم در جهان تبدیل شده است که دارای شش میلیون هکتار زمین
زراعی قابل کشت است!^(۱).
به یقین همهٔ کسانی که قدرت دارند باید به پا خیزند و این لگهٔ نیاز را
از دامن این کشور بزرگ اسلامی بشویند.



دیده و دل

قال علی عليه السلام:

«الْعَيْنُ رَائِدُ الْقَلْبِ»؛

«چشم پیشقراول و دیده بان قلب است»^(۱).

شرح و تفسیر

این حدیث کوتاه و پر معنی، ممکن است اشاره به جهات مثبت یا منفی چشم باشد.

مثلاً، ممکن است شخصی - نعوذ بالله - چشم چران باشد و این بیماری از چشم به قلب او منتقل شود و بدین وسیله قلب او در تسخیر شیطان قرار گیرد. یک نگاه ممکن است سر چشمه از هم پاشیدگی خانواده‌ها، اختلافات، و حتی ضرب و قتل شود!

در روایتی پیرامون خطر این گناه بزرگ می‌خوانیم: «أَوَّلُ نَظَرَةٍ لَكَ وَ الثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَلَا لَكَ وَ الثَّلَاثَةُ فِيهَا الْهَلَاكُ؛ در نگاه اول (که غیر اختیاری است) چیزی بر تو نیست و نگاه دوم که اختیاری است به ضرر توست، نه به نفع تو، و نگاه سوم (که در حقیقت اصرار بر گناه است) باعث هلاکت توست؟»^(۲).

۱. میزان الحکمة، باب ۳۸۷۹، حدیث ۱۹۹۳۹، (جلد ۱۰، صفحه ۷۰).

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، ابواب مقدمات النکاح، باب ۱۰۴، حدیث ۸؛ روایات دیگری نیز در مورد نگاه در این باب وجود دارد.

و ممکن است که اشاره به جهات مثبت چشم باشد، مثل این که یک نگاه ممکن است انسان را از کفر به سوی ایمان و از شک به سوی یقین هدایت نماید. تفکر در خلقت و آفرینش زمین و آسمان، که در قرآن مجید نسبت به آن سفارش شده، از راه دیدن این مناظر حاصل می‌گردد. به هر حال روایت فوق به جنبه‌های مثبت و منفی آثار چشم و تأثیر مهم آن بر قلب انسان و سعادت و شقاوت آدمی اشاره دارد. پیام روایت این است که انسان باید چشم بازی داشته باشد و از آنچه می‌بیند در جهت شناخت خویشتن و جهان پیرامون خویش بهره‌برد، سپس آنچه را دریافته است به دیگران منتقل کند.



رابطه تقوی با زبان!

قال علی علیه السلام:

«وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ. وَاللَّهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ»؛

«انسان باید زبانش را حفظ کند، زیرا این زبان سرکش صاحبش را به هلاکت می‌اندازد. به خدا سوگند، باور نمی‌کنم بنده‌ای که زبانش را حفظ نکند، تقوایی سودمند به دست آورد»^(۱).

شرح و تفسیر

سخن در مورد زبان فراوان است، ولی آنچه موضوع بحث این روایت است رابطه کنترل زبان و تقوی است. ارتباط این دو به قدری تنگ‌انگ است که بدون کنترل زبان تقوی امکان‌پذیر نیست! دیانت اشخاص، ارزش وجودی آن‌ها، رشد فکری و تعالی روحی انسان‌ها و خلاصه انسانیت فرزندان آدم به وسیله زبان سنجیده می‌شود.

آری زبان معیار سنجش‌هاست، بدین جهت اولین گام تهذیب در اخلاق، حفظ و کنترل و پاک‌سازی زبان است.

زبان موجودی خطرناک و در عین حال بسیار مهم است و اصولاً خطر آن به خاطر اهمیت آن است. خطر زبان از آن جهت است که همیشه در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

دسترس انسان است و گناهانی که به وسیله آن انجام می‌شود، به آسانی صورت می‌گیرد و چون به آن عادت کرده‌ایم متأسفانه قُبْح و زشتی گناهان زبان از بین رفته است.

علاوه بر این دو مطلب - که خطر زبان را روشن می‌سازد - خطرناک‌تر این که گناهانی که به وسیله زبان صورت می‌پذیرد، غالباً از حقوق الناس است: غیبت، تهمت، شایعه پراکنی، شوخی‌های نامشروع، إشاعة فحشاء، دروغ، ایذاء مؤمن، فحاشی، قذف و مانند آن، که با زبان انجام می‌شود، همه از گناهانی است که حق الناس را به دنبال دارد.

با توضیح بالا روشن شد چرا بدون کنترل زبان تقوی حاصل نمی‌شود. بنابراین گام اوّل در مسیر سعادت این است که با دقّت مواظب سخنان و گفتار خویش باشیم.



رابطه شخصیت و تقوی

قال علی علیه السلام:

«مَنْ أَحَبَّ الْمَكَارِمَ اجْتَنَّبَ الْمَحَارِمَ»؛

«کسی که می‌خواهد با شخصیت شود باید از گناه پرهیز کند»^(۱).

شرح و تفسیر

تعبیرات زیادی در روایات دیده می‌شود که آبرو و عظمت و عزّت در دنیا را نیز برای انسان‌های با تقوی می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «عزّت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنین به آن‌ها است»^(۲).

از سوی دیگر در برخی از روایات آمده است که فلان گناه آبروی انسان را می‌برد و از شخصیت وی می‌کاهد. از مجموع این مطالب استفاده می‌شود که رابطه‌ای بین تقوی و ارزش انسان در دنیا وجود دارد. روایت فوق پیرامون همین مطلب سخن می‌گوید، و حتّی یافتن شخصیت مناسب اجتماعی را در سایه دوری از گناه و اطاعت پروردگار عالم می‌داند. یعنی ثواب و عقاب تنها جزا و پاداش نیکوکار و گناهکار نیست، بلکه گناه و طاعت آثاری در همین دنیا دارد. و به تعبیر دیگر دین فقط برای جهان آخرت نیست، بلکه برای دنیا هم مفید است. مثلاً

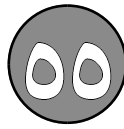
۲. سورة منافقين، آیه ۸

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

شخصی که دروغ می‌گوید، نهایتاً چند بار موفق به پرده‌پوشی می‌گردد، ولی بالاخره رسوا می‌شود و پس از رسوایی ناشی از گناه، مردم دیگر به او اعتماد نمی‌کنند. بنابراین تقوی درختی است که ثمرات آن در دنیا و آخرت قابل استفاده است.

ضمناً فراموش نکنیم که نهال تقوی همه روزه احتیاج به آبیاری و مراقبت دارد و گرنه پژمرده می‌گردد، روز و شب باید توبه و استغفار کرد. انسان هنگامی که از خانه بیرون می‌رود باید خود را به خدا بسپارد و همواره مراقب اعضای خویشتن باشد.





راه بازگشت

قال علی علیه السلام:

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَ جَسَمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَ الْبَصَائِرُ مَدْحُولَةٌ»؛

«اگر در عظمت نعمت پروردگار می‌اندیشیدند، به راه راست بازمی‌گشتند، و از آتش سوزان می‌ترسیدند؛ اما دل‌ها بیمار و چشم‌ها معیوب است!»^(۱)

شرح و تفسیر

مردم عالم سه گروهند:

۱- کسانی که در صراط مستقیم الهی هستند، نه طریق افراط را می‌پیمایند و نه راه تفریط.

۲- گروهی که بیراهه می‌روند، این‌ها یا «مغضوب علیهم» هستند و یا جزء «ضالین» می‌باشند.

۳- عده‌ای که گاه در راه مستقیم حرکت می‌کنند و گاه بیراهه می‌روند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روایت بالا راه بازگشت تمام کسانی که از صراط مستقیم منحرف شده‌اند را چنین بیان می‌کند: بازگشت به صراط مستقیم تنها در سایه تفکر و اندیشه حاصل می‌شود. به هر صدا و شعاری نباید چشم و گوش بسته پاسخ گفت؛ زیرا این کار سبب خروج از راه مستقیم می‌شود.

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۸۵.

سؤال: اندیشه در چه مسائلی انسان را به صراط مستقیم باز می‌گرداند؟
پاسخ: جواب این سؤال در خود روایت آمده است؛ حضرت می‌فرماید در دو چیز فکر کنید:

۱- «فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ» در قدرت عظیم و بی‌انتهای پروردگار عالم اندیشه کنید و آن را باور نمایید. بدانید که همه چیز به دست پر قدرت اوست؛ عزّت و ذلّت، سعادت و شقاوت، پیروزی و شکست، ارتقاء و سقوط و خلاصه همه چیز به دست با کفایت اوست و در حقیقت ما در برابر اراده او از خود اراده‌ای نداریم.

۲- «جَسَمِ النُّعْمَةِ» در نعمت‌های فراوان و بی‌انتهای الهی نیز فکر کنید! چگونه بیراهه رفته‌ایم؟ در حالی که از بدو تولّد و حتّی قبل از آن، تا پایان زندگی غرق در نعمت‌های او هستیم؛ نعمت‌های فراوانی که حتّی قدرت شمردن آن‌ها را نداریم!^(۱)

اگر منحرفین از راه مستقیم در این دو مطلب اندیشه و تفکّر کنند به راه راست باز می‌گردند، ولی چون قلب‌های علیل و چشم‌های نابینا دارند نمی‌توانند با چشم نابینا نعمت‌های الهی را ببینند و با قلب علیل قدرت پروردگار را درک کنند، بدین جهت به راه مستقیم بر نمی‌گردند. چنین انسان‌هایی ابتدا باید ابزار شناخت خویش را اصلاح کنند. سپس با قلب و فکری سالم در قدرت بی‌انتهای پروردگار اندیشه و تفکّر کنند. و با چشمی بینا و سالم نعمت‌های فراوان و غیر قابل شمارش خداوند مهربان را ببینند، تا به راه راست باز گردند.



۱. خداوند متعال در آیه ۳۴ سوره ابراهیم و آیه ۱۸ سوره نحل به این مطلب اشاره کرده است؛ در دو آیه مذکور چنین می‌خوانیم: ﴿وَإِنْ تُعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾؛ «و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را احصا (شماره) کنید».

راه سلامت و عافیت

قال علی علیه السلام:

«الْعَافِيَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي الصَّمْتِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ وَوَاحِدٌ فِي تَرْكِ
مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ»؛

«عافیت ده جزء دارد، که نه جزء آن در سکوت است، مگر این که ذکر خدا
باشد (که منافاتی با عافیت ندارد) و یک جزء آن ترک همنشینی با سفیهان
است»^(۱).

شرح و تفسیر

اگر سؤال شود راه از بین بردن گناه و نافرمانی اشخاص، خانواده‌ها،
کشورها، و خلاصه همه مردم جهان چیست؟
در پاسخ می‌گوییم: دو عامل مهم برای رسیدن به این هدف والا لازم
است:

نخست این که زمینه‌های ذهنی، روحی و اخلاقی پرورش یابد و حالت
تقوی، که سدّی در برابر هجوم شهوات است، در انسان به وجود آید. این
حالت هرچه قوی‌تر باشد مصونیت انسان بیش‌تر خواهد بود.

دیگر این که زمینه‌های خارجی گناه از بین برود، نه آن که به بهانه
آزادی هر روز مقدمات و زمینه‌های بیش‌تری برای گناه فراهم گردد!

مخصوصاً جوانانی که در معرض گناه و طغیان شهوات هستند باید به این دو عامل توجه ویژه‌ای داشته باشند؛ در مجالس گناه شرکت نکنند، داستان‌های هوس‌انگیز و رمان‌های عشقی مطالعه نکنند، با دوستان ناباب، که آن‌ها را تشویق به گناه می‌نمایند، معاشرت ننمایند و از سایر مقدمات و زمینه‌های گناه نیز اجتناب کنند.

اگر در معارف و احکام اسلامی دقت کنیم، دستوراتی در هر دو زمینه خواهیم یافت. خداوند متعال نه تنها اجازه گناه نمی‌دهد و گناهکار را مجازات می‌کند، بلکه اگر کسی آن گناه را به طور علنی انجام دهد مجازات مضاعف دارد! نه تنها قمار را حرام می‌نماید، بلکه خرید و فروش و نگهداری آلات قمار را نیز تحریم می‌کند. نه تنها خوردن شراب و هر نوع مایع مست‌کننده‌ای را ممنوع می‌کند، بلکه باغبان انگور شراب، کارخانه سازنده شراب، وسیله نقلیه‌ای که شراب و انگور را حمل و نقل می‌کند، انباردار شراب، فروشنده شراب، خریدار شراب، ساقی شراب را نیز مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد!^(۱)

از این مقدمه کوتاه پاسخ مغالطه‌ای که بعضی مطرح می‌کنند روشن می‌شود. مثل این که می‌گویند: «زن‌ها باید آزاد باشند هر کس مایل بود حجاب را رعایت کند و هر کس مایل نبود مراعات نکند! مردم در انجام یا ترک بقیه واجبات و محرمات هم آزاد باشند، هر کس هر چه را خواست انتخاب کند!».

بطلان این سخن بسیار روشن است. همه عقلاء می‌گویند مردم را نباید لب پرتگاه برد و آزاد گذاشت، همه عقلاء لب پرتگاه نرده می‌کشند،

۱. خداوند ده گروه از کسانی که در تهیّه و نگهداری و پخش و مصرف مشروبات الکلی فعالیت می‌کنند را لعنت کرده است. این روایات را در وسایل الشیعه، جلد ۱۲، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۵، حدیث ۳ و ۴ و ۵ مطالعه فرمایید.

همه عقلاء لب پنجره‌ها نرده می‌کشند و با استدلال فوق جان خود و فرزندان‌شان را به خطر نمی‌اندازند.

امام علی علیه السلام در روایت فوق، عافیت معنوی، یعنی سلامت از گناه، را دارای اجزاء دهگانه می‌داند که نه جزء آن در سکوت است؛ مگر این که انسان مشغول ذکر خدا باشد. چون قسمت عمده گناهان با زبان انجام می‌شود، لهذا نه جزء عافیت در سکوت است. سی گناه کبیره با زبان انجام می‌شود و لهذا باید سعی کنیم کمتر سخن بگوییم، وقتی کمتر حرف بزنیم کمتر خطا می‌کنیم. بنابراین سکوت بسیار با اهمیت است، به گونه‌ای که می‌توان افراد را از زبان‌شان شناخت.

جزء دهم عافیت، که یکی از زمینه‌های گناه است، ترک مجالس گناه می‌باشد؛ یعنی حضور در مجلس گناه حرام است هر چند دیگران گناه کنند و شما مرتکب گناه نشوید، بلکه فقط ناظر گناه آنان باشید. اشخاص، خانواده‌ها، کشورها و خلاصه تمام مردم جهان با عمل به این‌گونه روایات می‌توانند خویش را در مقابل گناه و معصیت بیمه نمایند.



راه نفوذ شیطان!

قال علی علیه السلام:

«یا کمیل! وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^(۱)
وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾^(۲)؛
«ای کمیل! این کلام خداوند است که می فرماید: «ای ابلیس! تو هرگز سلطه ای بر
بندگان من نخواهی یافت» و کلام (دیگر) خداوند که می فرماید: «تسلط او
(ابلیس) تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آن ها که
نسبت به خدا شرک می ورزند»^(۳).

شرح و تفسیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت به دو آیه اشاره می کند:
نخست، آیه ای که تسلط شیطان بر بندگان خاص خدا را نفی می کند. و
دیگر، آیه ای که سلطه شیطان را نسبت به دو گروه اثبات می کند: کسانی
که طوق بندگی و ولایت شیطان را برگردن آویخته اند و تحت ولایت او
هستند، و کسانی که شیطان را شریک خداوند قرار می دهند، گاه ولایت
خداوند را می پذیرند و گاه پذیرای ولایت شیطانند. طبق منطق قرآن،
شیطان بر این دو گروه سلطه دارد.

۱. سوره حجر، آیه ۴۲ و سوره اسراء، آیه ۶۵.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۲.

مردم تصوّرات نادرستی از شیطان دارند. خیال می‌کنند ممکن است بدون اختیار اسیر شیطان شوند، در حالی که این تصوّر باطل است. تا به شیطان گذرنامه ندهند این موجود پلید رانده شده از درگاه رحمت الهی، نمی‌تواند وارد کشور روح و جان انسان شود. آری، تا انسان چراغ سبزی به شیطان نشان ندهد و گذرنامه‌اش را امضاء نکند، او قدرت نفوذ در انسان نخواهد داشت.

سؤال: چه چیزهای زمینه‌ نفوذ شیطان را فراهم می‌سازد و به منزله چراغ سبز محسوب می‌گردد؟

پاسخ: امور مختلفی زمینه‌ساز نفوذ شیطان است، از جمله:

- ۱- دوستان ناباب یکی از زمینه‌های مهم تسلّط شیطان است.
- ۲- شرکت در مجالس گناه عامل دیگری برای نفوذ شیطان است.
- ۳- فیلم‌های فاسد و مفسد، کتاب‌های گمراه کننده، صحنه‌های تحریک‌آمیز، برنامه‌های ناسالم رادیوها، تلویزیون‌ها، ماهواره‌ها، اینترنت‌ها و مانند آن، زمینه‌ تسلّط شیطان را فراهم می‌سازد.
- ۴- خلوت با زن بیگانه و نامحرم نیز از زمینه‌های نفوذ شیطان است. بدین جهت حتّی نماز و عبادت در چنین محلّ خلوتی صحیح نیست!... و مانند این‌ها.

باید سعی کنیم با از بین بردن زمینه‌های نفوذ شیطان، خویش را از وسوسه‌های او حفظ کنیم و خود را از محدوده ولایت او خارج سازیم و جزء آن دسته از بندگان شویم که شیطان سلطه‌ای بر آن‌ها ندارد. بار الهی! ما را از بندگان مخلص و نفوذناپذیر در برابر وسوسه‌های شیاطین قرار ده.



راهوارترین مرکب، و بهترین زاد و توشه

قال علی علیه السلام:

«جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ»؛

«خدا رحمت کند کسی را که استقامت و صبر را مرکب راهوار نجات خویش

قرار دهد، و تقوی را زاد و توشهٔ مرگش سازد»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انسان‌ها را در دنیا، به مسافرانی که عازم سفر دور دستی هستند تشبیه کرده است. هر مسافری به سه چیز نیازمند است: ۱- وسیلهٔ نقلیهٔ مناسب. ۲- زاد و توشهٔ کافی. ۳- جاده‌ای امن و امان از خطرات. اگر این وسایل برای مسافر مهیا باشد به راحتی به سرمنزل مقصود می‌رسد.

ما انسان‌ها مسافرانی هستیم که به سوی سرای جاویدان در حرکت هستیم و مانند همهٔ مسافران نیازمند وسیلهٔ نقلیهٔ مناسب، زاد و توشهٔ کافی و جاده‌ای امن و امان هستیم.

امام علیه السلام در حدیث فوق به این موضوع اشاره می‌کند و «صبر» را مرکب مناسبی برای این سفر طولانی و پرخطر معرفی می‌نماید؛ زیرا اگر انسان بر مرکب صبر سوار نشود، در همان گردنه‌های اوّل و دوم می‌ماند. دنیایی

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۷۶.

که به تعبیر خود حضرت «ناملايمات آن را در برگرفته و بلایا و سختی‌ها آن را احاطه کرده است»^(۱)، بدون صبر و استقامت طی نمی‌شود. بنابراین مناسب‌ترین مرکب برای این سفر صبر است.

حضرت سپس «تقوی» را زاد و توشهٔ این سفر معرفی می‌کند، تقوی و احساس مسؤولیت انگیزهٔ حرکت است، انسان بی‌تقوی و بی‌مسؤولیت انگیزهٔ حرکت ندارد، همان‌گونه که جامعهٔ بی‌تقوی انگیزهٔ حرکت ندارد. جامعهٔ جهانی امروز هم از بی‌تقوایی رنج می‌برد.

مردم اگر بخواهند آسایش زندگی دنیایی آن‌ها هم تأمین شود باید پرهیزکار باشند، تا چه رسد به وصول به بهشت و قرب پروردگار. رعایت تقوی در همه شاخه‌هایش، که بسیار گسترده است، نه تنها ضامن رسیدن کاروانیان قرب الی الله به سرمنزل مقصود است، بلکه طالبان دنیا هم می‌توانند با این زاد و توشه، به هدف خود برسند.



روح عبادت

قال علی علیه السلام:

«كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ، حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ»؛

«بهره بسیاری از روزه‌داران تنها تحمل گرسنگی و تشنگی است، و حظ بسیاری از شب زنده‌داران تنها بی‌خوابی و خستگی است، آفرین بر انسان‌های با معرفت و زرنگ که خواب و افطار آن‌ها (در روزه‌های مستحبی) بر عبادت و روزه چنان انسان‌هایی برتری دارد»^(۱).

شرح و تفسیر

فیض خداوند بی‌پایان و لطف حضرتش بی‌انتهاست. عبادات از فیض خداوند سرچشمه گرفته است، بنابراین برکات عبادت هم نامحدود است. آری برکات نماز، روزه، تلاوت قرآن، زیارت خانه خدا و معصومان علیهم السلام و دیگر عبادات نامحدود است؛ چون سرچشمه آن نامحدود است. ولی بهره همه عبادت‌کنندگان از برکات عبادت یکسان نیست، بلکه بهره هر کس متناسب با ظرفیت، تقوی و ایمان اوست. باران به صورت نامحدود

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۱۴۵؛ روایت مذکور به صورت خلاصه‌تر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است، آن حضرت فرمودند: «رَبِّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَ رِب قَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهَرُ» میزان الحکمة، باب ۲۳۵۶، حدیث ۱۰۶۳۹.

می‌بارد، ولی سهم هر زمین و مزرعه‌ای به اندازهٔ وسعت اوست. بهرهٔ هر انسانی نیز بستگی به اندازهٔ ظرفی دارد که زیر باران نهاده است.

ما به هنگام عبادت به سراغ چشمهٔ جوشان رحمت الهی می‌رویم، که نامحدود و بی‌انتهاست، ولی هر کس به اندازهٔ ظرفی که به همراه دارد می‌تواند از آن چشمه برداشت کند.

باغ پر میوهٔ آراسته شده به گل‌های فراوانی را تصوّر کنید که افراد مختلفی وارد آن می‌شوند، اگر چوپانی وارد آن شود فقط به علف‌های هرز آن توجه دارد که گوسفندانش از آن تغذیه کنند! شخص دیگری می‌آید و از میوه‌های آن باغ استفاده می‌کند! یک فیلسوف به هنگام ورود به این باغ قدرت‌نمایی پروردگار را ملاحظه می‌کند، او با خود می‌گوید: زیبندهٔ ستایش آن آفریدگاری است که چنین دلاویز نقش زند به آب و گل، خواجه از آب و گل این گل‌های لطیف و میوه‌های شیرین و منظره‌های عجیب را آفریده است! آری هر کس به اندازه ظرفیت خویش بهره‌برداری می‌کند، در حالی که باغ برای همه یکسان است.

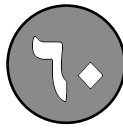
با توجه به این مقدمه به شرح و تفسیر روایت باز می‌گردیم. حضرت علی علیه السلام در روایت فوق به همین مطلب اشاره دارد و حظّ و بهرهٔ برخی از مسلمانان را از نماز و روزه تنها تشنگی و گرسنگی و بی‌خوابی بیان می‌کند، اما در مقابل برخی دیگر هستند که تمام گناهانشان را در ماه رمضان می‌شویند. یک نفر از ماه رمضان درس استقامت می‌گیرد و شیطان و هوی و هوس را در بند می‌کند. و یک نفر به مقام تقوی می‌رسد. و برخی نیز حقیقتاً به میهمانی خداوند نائل می‌شوند و از غذاهای معنوی که بر این سفره گسترده و پر برکت نهاده شده، بهره می‌گیرند.

سؤال: چه کنیم تا از چشمه‌های جوشان فیض الهی بیش‌تر بهره‌مند

گردیم؟

پاسخ: باید سطح معرفت و شناخت خویش را بالا ببریم و آمادگی‌ها را بیش‌تر کنیم. به همین جهت ماه شعبان را ماه خودسازی و ماه رمضان را ماه بهره‌برداری معرفی کرده‌اند؛ چرا که انسان قبل از ورود به میهمانی باید خود را آماده کند و لباس‌های نظیف خویش را بپوشد، نه به هنگام میهمانی! ما هم باید در ماه شعبان خود را آماده حضور در این میهمانی بزرگ نماییم و از گناهان خود استغفار کنیم، چشم و گوش و زبان خویش را کنترل نموده، تا قلب ما مرکز نور خداوند و آیات قرآن گردد و از برکات ماه مبارک رمضان بهره‌مند گردیم.





روزه‌داران واقعی!

قال علی علیه السلام:

«صَوْمُ الْجَسَدِ الْأَمْسَاكُ عَنِ الْأَعْذِيَةِ بِإِرَادَةٍ وَاخْتِيَارٍ، خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَ رَغْبَةً فِي الثَّوَابِ وَالْأَجْرِ. وَ صَوْمُ النَّفْسِ إِمْسَاكُ الْخَوَاسِّ الْخَمْسِ عَنْ سَائِرِ الْمَآثِمِ وَ خُلُوعُ الْقَلْبِ مِنْ جَمِيعِ أَشْيَابِ الشَّرِّ»؛

«روزه جسم پرهیز از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها (و سایر مفطرات) با میل و اختیار است، و انگیزه این روزه دوری کردن از عذاب‌های الهی و دست یافتن به اجر و ثواب پروردگار است. و روزه روح پرهیز حواس پنج‌گانه (نه فقط زبان) از سایر گناهان و خالی کردن قلب و روح از تمام علل و عوامل بدی‌هاست»^(۱).

شرح و تفسیر

یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند متعال ماه مبارک رمضان است، ماهی که انواع برکات در آن وجود دارد. بزرگ‌ترین نعمت خداوند، قرآن مجید، در این ماه نازل شده است؛ نعمتی که عالی‌ترین مائده آسمانی است. درهای رحمت الهی در این ماه باز، و درهای جهنم بسته، و شیاطین در غل و زنجیر، و هوای نفس در پرتو این ماه به زنجیر کشیده می‌شود. هر نعمتی شکرانه‌ای دارد و شکرانه این نعمت این است که به فلسفه و اسرار این ماه پی ببریم و به حقیقت روزه دست یابیم.

۱. میزان الحکمة، باب ۲۳۵۸، حدیث ۱۰۶۵۱، (جلد ۵، صفحه ۴۷۱).

روایت بالا حقیقت روزه را بیان می‌کند. روزه تنها پرهیز از خوردن و آشامیدن نیست، بلکه روزه آن است که انسان از تمامی گناهان دوری و اجتناب کند. اگر انسان یک ماه از گناهان دوری کند و این کار را در طول ماه مبارک رمضان تمرین نماید، این مسأله (دوری از گناه) کم‌کم به «حالت» و سپس به «عادت» و سرانجام به «ملکه» تبدیل می‌شود و برای سراسر سال مؤثر و مفید خواهد بود. بنابراین کسانی که تنها لب از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها می‌بندند و به انواع گناهان حتی با زبان روزه مبتلا می‌شوند حقیقت روزه را درک نکرده‌اند.

حضرت علی علیه السلام در روایت جالب دیگری حقیقت روزه را بالاتر از این مسأله عنوان می‌کند. در این روایت می‌خوانیم: «صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْأَثَامِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبُطْنِ مِنَ الطَّعَامِ»^(۱)؛ یعنی روزه‌دار باید به جایی برسد که نه تنها از مفطرات روزه خودداری کند و مرتکب گناهان نشود، بلکه فکر گناه هم نکند!

این که بعضی از بزرگان روزه را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: ۱- «روزه عوام» ۲- «روزه خواص» ۳- «روزه خاص الخاص»، اشاره به همین روایت است. «روزه عوام» پرهیز از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و بقیه کارهای است که روزه را باطل می‌کند. «روزه خواص» علاوه بر آنچه در بالا آمد پرهیز از تمام گناهان و محرمات را نیز به دنبال دارد. و «روزه خاص الخاص» عبارت است از پرهیز از مفطرات روزه و تمامی گناهان و پرهیز از فکر گناه! یعنی در قسم سوم نه تنها شکم و زبان و دست و چشم و پا روزه‌دار هستند، بلکه قلب و دل انسان نیز روزه‌دار است و به گناه فکر نمی‌کند، و این مقام بس والایی است.

خداوند! توفیق عمل به این روایات را به ما عنایت فرما!



ریشه فتنه‌ها

قال علی علیه السلام:

«أَمَّا بَدْءُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ، وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ»؛

«همواره آغاز پیدایش فتنه‌ها پیروی از هوس‌های آلوده و احکام و قوانین ساختگی و جعلی است، احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی برخلاف آیین حق به حمایت از آن برمی‌خیزند»^(۱).

شرح و تفسیر

«فتنه» در لغت گاه به معنی امتحان و آزمون، و گاه به معنی مجازات و شکنجه است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتَلُونَ»؛ «روزی که افراد ستمگر بی‌ایمان، به آتش جهنم مجازات و شکنجه می‌شوند»^(۲). ولی منظور از فتنه در این حدیث، حوادث سخت اجتماعی است که موجب ناراحتی و شکنجه روحی افراد می‌شود. البته این کلمه - همان‌گونه که در بالا آمد - به معنای امتحان و آزمایش نیز آمده است، چون امتحان نیز غالباً همراه با سختی‌هاست.

حضرت علیه السلام در این خطبه در مورد سرچشمه فتنه‌های اجتماعی چنین می‌گوید: شروع فتنه‌ها از دو چیز است: ۱- پیروی از هوای نفس.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۲. سورة ذاریات، آیه ۱۳.

۲- احکامی که برخلاف کتاب الله و مطابق هوای نفس ساخته شده است. از این روایت استفاده می‌شود که اختلاف سلیقه‌ها به تنهایی فتنه‌ساز نیست؛ چون همانند اختلاف چهره‌ها امری اجتناب‌ناپذیر است، حتی اشتباهات افراد و گروه‌ها نیز منشأ فتنه نیست؛ بلکه سرچشمه همه فتنه‌ها هوای نفس است که ممکن است به اشکال گوناگون جلوه کند، گاه به نام حقوق بشر، گاهی در لباس آزادی، برخی اوقات به نام حمایت از مظلومان، گاه به نام انجام وظیفه، حتی گاهی به صورت عبادت!

آیه شریفه ۱۰۴ و ۱۰۳ سوره کهف به همه این موارد اشاره دارد، می‌فرماید: «بگو ای پیامبر: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!» این چهره، از کریه‌ترین چهره‌های هوای نفس است.

یا در روایتی می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش‌بینی می‌کند زمانی را که «معروف منکر و منکر معروف شود!»^(۱) و متأسفانه اکنون مشاهده می‌کنیم که در برخی از امور چنین شده است. به عنوان مثال، کسی را که مدّتی به امانت و صداقت کار کرده، و به حقّ و حقوق حلال خود قانع بوده انسانی بی‌عرضه و تنبل، و شخصی که با خیانت و سرقت و دزدی اموال دیگران، در مدّت زمانی کوتاه صاحب خانه و سرمایه و اتومبیل می‌شود را شخصی زرنگ و باهوش و باکفایت می‌نامند! ملاحظه می‌کنید چگونه معروف منکر و منکر معروف شده است!؟





زاهد کیست؟

قال علی علیه السلام:

«الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَمْ يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَهُ وَلَمْ يَشْغَلِ الْحَلَالُ شُكْرَهُ»؛

«زاهد در دنیا کسی است که حرام بر صبرش چیره نشود، و حلال او را از

شکرگزاری غافل نسازد»^(۱).

شرح و تفسیر

یکی از افتخارات حضرت علی علیه السلام زهد آن حضرت است، درباره زهد آن حضرت هر چه گفته شود کم است، او الگوی کامل زهد در دنیا بود و زاهدان باید پیرو او باشند. ولی از آن جا که کلمه زهد مفهوم پیچیده‌ای دارد، بسیاری در مورد حقیقت آن به اشتباه می‌افتند^(۲). بدین جهت روایات اسلامی به تبیین حقیقت زهد پرداخته است.

روایت فوق از جمله روایاتی است که به تفسیر صحیح معنای زهد می‌پردازد. طبق این روایت شخصی زاهد است که دارای دو ویژگی باشد:

- ۱- در برخورد با حرام صبر و مقاومت داشته باشد و هنگامی که زمینه انجام کار حرامی آماده شود بتواند خود را حفظ کند، چنین انسانی زاهد است. کسی که مال حرام، شهوات غیرمشروع، مقام حرام و مانند آن،

۱. بحار الانوار، جلد ۸۷، صفحه ۳۷، (به نقل از میزان الحکمة، باب ۱۶۱۳، حدیث ۷۷۱۳).

۲. مثلاً بعضی تصور می‌کنند که زاهد کسی است که لباس خشن کرباسی بپوشد، و از مردم کناره گیری کند، و در بیابان‌ها و غارها به عبادت بپردازد! بنابراین کسی که در متن جامعه است، و یا در رأس حکومت قرار گرفته، نمی‌تواند زاهد باشد!

مقاومتش را در هم می‌شکند زاهد نیست؛ هر چند لباس گریاس بپوشد و در بیابان‌ها به عبادت بپردازد! اما کسی که در مقابل تمام حرام‌ها مقاومت دارد زاهد است؛ هرچند از مظاهر دنیا استفاده کند.

۲- ویژگی دیگر زاهد حقیقی این است که مال حلال او را از خداوند رازق غافل نمی‌کند و همواره به شکر خداوند می‌پردازد. چنین انسانی توجه دارد که حتی همه اموال حلالش برای استفاده خود او نیست، بلکه دیگران هم سهمیم هستند. همان‌گونه که در این آیه می‌خوانیم: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^(۱)؛ «و در اموال آن‌ها حقی برای سائل و محروم بود!». تعبیر به «حق» در این آیه دو نکته دارد: نخست این که این اموال امانتی است در دست انسان. و دیگر این که فقرا و مستمندان و نیازمندان در این اموال حق دارند، و صاحب مال باید به شکرانه این دارایی، به دیگران کمک کند. به هر حال زاهد کسی است که مال حلال او را از خداوند غافل نکند و همواره شکر نعمت‌های الهی را به جا آورد.

روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام در تفسیر زهد بدین مضمون وارده شده است: «الزُّهْدُ كُلُّهُ فِي كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ...﴾»^(۲) «فَن لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْبَاقِي فَهُوَ الزَّاهِدُ؛ زهد در دو جمله از قرآن مجید جمع شده است: نخست این که بر آنچه از دست می‌دهد تأسف نخورد (یعنی زاهد وابسته و دلبسته به اموال دنیا نیست)، دیگر این که مست نعمت نگردد و به آنچه دارد مغرور نشود»^(۳).

این روایت در واقع تکرار مضمون روایت اول است، چون کسی که در غم از دست دادن نعمتی می‌نشیند و تأسف می‌خورد، تلاش می‌کند که آنچه را از دست داده به هر قیمتی دوباره به دست آورد و در این جاست که مقاومتش در برابر حرام شکسته می‌شود. همان‌گونه که شخص مست، از نعمت خداوند غافل است و شکرگزار نعمت‌های الهی نیست!



۲. سوره حدید، آیه ۲۳.

۱. سوره ذاریات، آیه ۱۹.

۳. میزان الحکمة، باب ۱۶۱۲، حدیث ۷۶۹۵، (جلد ۴، صفحه ۲۵۱).



زهد و شناخت دنیا

قال علی عليه السلام:

«الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا كُلِّهَا أَزْدَادَتْ لَهُ تَجَلِّيًّا أَزْدَادَ عَنْهُ تَوَلِّيًّا»؛

«کسی که در دنیا زهد را پیشه خود ساخته، هر قدر به ماهیت دنیا آشناتر

گردد از دنیا دورتر می‌شود»^(۱).

شرح و تفسیر

منشأ غالب مشکلات اخلاقی که دام‌نگیر انسان می‌شود، مشکل شناخت است، و هنگامی که این مشکل حل شود و معرفت انسان کامل گردد، مشکلات اخلاقی نیز حل می‌شود.

چرا عده‌ای این‌گونه دنیاپرست شده‌اند؟ چون دنیای پر زرق و برق و فریبنده را به درستی نشناخته‌اند. البته روشن است که ما «اخلاق» را مساوی با «علم و آگاهی» نمی‌دانیم، به گونه‌ای که «غرایز» هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، ولی به یقین یکی از سرچشمه‌های اخلاق علم و آگاهی است. بنابراین اگر دنیاپرستان باور می‌کردند که دنیا، بی‌اعتبار، ناپایدار، سریع‌الزوال، آمیخته با انواع و اقسام مشکلات است، هرگز دنیاپرست نمی‌شدند.

شخصی به دیدار پادشاهی رفت و عرض کرد: دوست دارم یک روز بر

مَسند و جایگاه تو تکیه زنم و همه چیز در دست من باشد! پادشاه قبول کرد و آن شخص بر تخت شاهی نشست. شاه دستور داد خنجر تیزی را به تار موی نازکی بستند و بر فراز تخت، بالای سر آن شخص نصب کردند، وقتی به خنجر نگریست بسیار مضطرب و ناراحت و نگران شد. سؤال کرد: این خنجر چیست؟ گفتند: این مصائب و مشکلات حکومت است، باید تحمل کنی. وی منتظر غروب آفتاب شد، پس از غروب آفتاب از تخت به پایین آمد و نفس راحتی کشید و گفت: چه خوب شد ما شاه نشدیم! مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله که از مراجع تقلید منحصر به فرد زمان خود بود، می فرمود: «اگر طلبه‌ای درس بخواند و زحمت بکشد، تا به این مقام (مرجعیت) برسد، شکی در حماقت او نیست!». خلاصه این که زاهد باید هرچه بیش‌تر از دنیا فاصله بگیرد. البته زهد به معنای ترک دنیا نیست، بلکه به معنای عدم وابستگی و دلبستگی به دنیاست؛ هر چند از دنیا در راه صحیح استفاده کند.



زمان، یکی از گواهان روز قیامت!

قال علی علیه السلام:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا ابْنَ آدَمَ! أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ، وَاعْمَلْ فِي خَيْرٍ، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا»؛

«هر روزی که بر انسان می‌گذرد، آن «روز» این سخن را با انسان دارد: ای انسان! من روز تازه‌ای هستم و بر اعمال شاهد و ناظر، بنابراین در ظرف من سخنان خوب بگو و اعمال خیر به جا آور، تا در روز قیامت بر خیرات تو شهادت دهم، امروز که گذشت مرا هرگز نخواهی دید!»^(۱).

شرح و تفسیر

خداوند بر اعمال و گفتار انسان گواهانی قرار داده است:

۱- اعضای بدن انسان یکی از آن شهود است. در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَتَكَلَّمْنَا أَيُّدِهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ»؛ دست‌ها و پاهای انسان‌ها را به سخن در می‌آوریم (و بر علیه انسان‌ها شهادت می‌دهند)^(۲). و در آیه ۲۰ سوره فصلت نیز می‌خوانیم: «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «وقتی به آنان می‌رسند گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های نشان به آنچه می‌کردند گواهی می‌دهند».

۲. سوره یس، آیه ۶۵.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۹.

۲- شاهد دیگر اعمال انسان، ملائکه و فرشتگان مراقب او هستند، در آیه شریفه ۱۸ سوره ق در این مورد می‌خوانیم: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر این که همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است».

۳- شاهد سوم مکان‌ها هستند، آیه چهارم سوره زلزال ناظر به همین مطلب است. توجه کنید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»؛ «در آن روز زمین تمام خبرهایش را بازگو می‌کند». آری روز قیامت وجب به وجب زمین، که بر روی آن قدم گذاشته‌ایم، بر علیه ما انسان‌ها شهادت می‌دهد.

۴- زمان هم یکی از شهود يوم القيامة است و روایت فوق شاهی بر این مدعا است، از روایت فوق استفاده می‌شود که هر «روز» یک شاهد مستقل است، بنابراین در هر سال سیصد و شصت و پنج شاهد زمانی و برای عمر متوسط انسان‌ها، یعنی پنجاه سال، ۱۸۲۵ شاهد زمانی شهادت خواهند داد! جالب این که این شاهد هر روز به انسان هشدار می‌دهد، اما کو گوش شنوا؟!

۵- آخرین شاهد بر اعمال انسان‌ها پیامبران هر امتی هستند؛ در آیه ۴۱ سوره نساء در این زمینه چنین آمده است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا»؛ «حال آن‌ها چگونه است، آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟!» وای بر کسانی که تصور می‌کنند حساب و کتابی در کار نیست، ولی وقتی که پرده‌های غفلت کنار زده می‌شود، گواهان متعددی را در مقابل خویش می‌بینند که بر علیه آن‌ها شهادت می‌دهند! چگونه این همه گواه و شاهد و این همه بی‌خبری و غفلت قابل جمع است؟! اگر یک مأمور مواظب انسانی باشد حواسش را کاملاً جمع می‌کند. چگونه در مقابل یک مأمور خطاکار این قدر مواظب هستیم، ولی در مقابل این همه گواهان الهی، که هرگز خطا نمی‌کنند، غافل هستیم؟!

سخن و سکوت!

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»؛
 «نه سکوت دانشمند سودی دارد، و نه سخن گفتن جاهل»^(۱).

شرح و تفسیر

خداوند از آن‌ها که می‌دانند و آگاهی دارند پیمان گرفته که در برابر انحراف‌ها، کجروی‌ها، ستم‌ها، حق‌کشی‌ها، و سمپاشی‌های دشمنان سکوت نکنند و با منطق و بیان گرم و مستدل خود، نور هدایت و حق و عدالت را در دل‌ها بپاشند (و هر کس نسبت به آنچه می‌داند، هر قدر کم باشد، دانشمند و مسؤول است) همان طور که افراد ناآگاه از مسایل نباید با دخالت ناروای خود مردم را به گمراهی بکشانند. آن «سکوت» و این «سخن» هر دو بدبختی‌زا است^(۲).

از روایت فوق استفاده می‌شود که نه «سکوت» برای «همه کس» و «همه جا» ارزش محسوب می‌شود و نه سخن گفتن برای «همگان» در «هر مکان». بلکه «سخن گفتن» و «دم فرو بستن» از امور نسبی هستند که نسبت به «افراد» و «زمان‌ها» و «مکان‌ها» سنجیده می‌شود.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۸۲ و ۴۷۱.

۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۴۰.

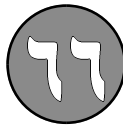
چه بسا سخن گفتن شخصی از مهم‌ترین واجبات و سخن گفتن دیگری از بدترین محرمات باشد! و چه بسا سکوت انسانی در مکانی عبادت و سخن گفتن همان انسان در مکانی دیگر گناه شمرده شود! بنابراین مؤمنِ عاقل و هوشیار کسی است که اولاً در هر موضوعی که قصد سخن گفتن دارد اطلاعات کافی کسب کند و ثانیاً موقعیت‌شناس باشد؛ در غیر این صورت سکوت کند^(۱).

دو چیز طیرهٔ عقل است دم فرو بستن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی!



۱. مباحث مختلف مربوط به سکوت و سخن، از جمله: سکوت و اصلاح زبان، سکوت در آیات قرآن مجید، سکوت در روایات اسلامی، خطرات زبان، اصول کلی برای رفع خطرات زبان و مباحث دیگر را، در کتاب اخلاق در قرآن، جلد اول، صفحه ۲۹۸ به بعد، مطالعه فرمایید.



سرآمد زندگی!

قال علی علیه السلام:

«إِسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكَكُمْ، وَكُونُوا قَوْمًا صَحِيحَ بِهِمْ فَأَنْتَبَهُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبِدُّوا»؛

«همواره مهیای مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است، و همانند قومی باشید که آن‌ها را بانگ زده‌اند و بیدار شده‌اند و دانستند که دنیا سرای جاویدان نیست، بدین جهت آن را با جهان آخرت مبادله کردند»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این سه جمله پرمعنی پایان زندگی بشر را ترسیم نموده، و ضمن بیان حقیقت و ماهیت دنیا و در کمین بودن خطر بزرگی به نام «مرگ»، هشدارهایی برای بیداری و هدایت انسان‌ها می‌دهد.

تعبیر به «فَقَدْ أَظْلَكَكُمْ» در جایی گفته می‌شود که وقوع حادثه‌ای بسیار نزدیک باشد و فاصله تا انجام آن بسیار کم باشد. اگر گفته شود فلان درخت بر شما سایه انداخته و شما در سایه آن در حال استراحت هستید، یعنی فاصله شما با آن درخت بسیار کم است. در مورد این جمله سه سؤال مطرح است:

۱. نهج البلاغه خطبه ۶۴.

سؤال اول: این سایه کنایه از چیست؟

پاسخ: می تواند اشاره به امور زیادی باشد؛ از جمله حوادثی که در زندگی انسان رخ می دهد؛ بیماری های گوناگون، مرگ های ناگهانی، سگته ها، زلزله ها، تصادفات و مانند آن.

سؤال دوم: حال که مرگ اینقدر نزدیک است و باید آماده بود، آمادگی به چه حاصل می شود؟

پاسخ: باید با توبه، خودسازی، آدای دیون و حقوق مردم، انجام اعمال صالح، کمک به مردم، همواره به یاد خدا بودن، و اموری همانند آن، خود را آماده مرگ کنیم.

سؤال سوم: مخاطب کلام حضرت چه کسانی هستند؟

پاسخ: آنچه از جمله «فَقَدْ أَظَلَّكُمْ» استفاده می شود این است که مخاطب حضرت همه مردم هستند و مرگ سایه اش را بر سر همه مردم انداخته است.

شاید کثرت مرگ های ناگهانی در این عصر و زمان از یک نظر از اَلطاف الهی باشد! بدین معنی که چون اسباب هوی و هوس نسبت به گذشته بسیار فراوان گشته و انسان ها از مرگ غافل شده اند، مرگ های ناگهانی آن ها را از این غفلت هوشیار می سازد.

«وَكُونُوا قَوْمًا صَيِّحٍ بِهِمْ فَأَنْتَبَهُوا» این جمله اشاره به جمعیت و کاروانی است که شب هنگام به خواب رفته اند، ناگهان رییس کاروان بانک بیدار باش می زند و فرمان حرکت صادر می کند، کاروانیان از خواب برمی خیزند، به اطراف خویش می نگرند، آن جا را منزلگاه سفر می یابند، نه جای ماندن! دنیا و انسان ها بسان این کاروان و منزلگاه آن است.

چه کسی بر کاروان های انسانی صیحه می زند؟ حضرت فرمود: «كَفَى

بِالْمَوْتِ وَاعْظَا؛ اگر واعظ و موعظه کننده می خواهید، مرگ بهترین موعظه کننده است»^(۱). مرگ با زبان بی زبانی چه می گوید؟ مرگ خاموشی است، اما یک دنیا خروش دارد! بنابراین مرگ و میرها، قبرستان ها، بیماری ها، حوادث مختلف، همه این امور، بانک بیدار باش و فرمان حرکت را سر می دهند، اما افسوس که گوش شنوایی نیست!

«وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوا» حال که از خواب غفلت بیدار شدید و فهمیدید که دنیا بسان مسافرخانه است و جای ماندن نیست، دنیای خود را به آخرت تبدیل کنید. دیگر توقف نکنید و با تهیّه زاد و توشّه کافی به همراه کاروان به حرکت ادامه دهید.

آنچه قطعی و روشن است و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست، این که همه ما را همراه این کاروان می ببرند و سرانجام همه کاروانیان بدون شک مرگ است. پس چه خوب که از خواب غفلت برخیزیم و زاد و توشّه مناسبی برای این سفر تهیّه کنیم.



۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۳۲. این روایت در بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۲۹، و جلد ۷۱، صفحه ۲۶۴، و جلد ۷۳، صفحه ۳۴۲، و جلد ۷۷، صفحه ۱۳۷، و ۳۸۱ نیز آمده است.

سرانجام متقین و گناهکاران

قال علی علیه السلام:

«أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا، فَتَقَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأُعْطُوا أَرْزَمَتَهَا، فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ»؛

«آگاه باشید که خطاها و گناهان همانند مرکب‌های چموش و نافرمانی است که لجامی ندارند و سوار خود را به زمین می‌زنند و آن‌ها را به درون جهنم می‌فرستند، ولی تقوی مرکبی رام و راهوار است، که لجامش به دست صاحبش می‌باشد و سوار خویش را به سر منزل مقصود می‌رساند و به بهشت وارد می‌کند»^(۱).

شرح و تفسیر

تشبیه فوق برای بیان عاقبت تقوی و بی‌تقوایی، بهترین تشبیهی است که می‌توان بیان کرد. حقیقتاً بی‌تقوایی همانند اسب افسارگسیخته‌ای می‌باشد که اختیار را از سوارش سلب می‌کند؛ زیرا یک گناه منشأ چندین گناه دیگر می‌شود و تا آن جا پیش می‌رود که جایی برای گناهکار جز جهنم باقی نمی‌ماند!

داستان جوانی که در عالم رؤیا شیطان را خواب می‌بیند که از او

می‌خواهد یکی از سه کار را انجام دهد: «یا پدرش را بکشد، یا خواهرش را کتک بزند، و یا شراب بنوشد» شاهد خوبی برای این ادّعاست. جوان شراب را انتخاب می‌نماید، تا خود را از قتل پدر و ایزد خواهر حفظ کند، اما هنگامی که جام شراب را سر می‌کشد، عقلش زایل می‌شود و از حالت طبیعی خارج می‌گردد. سپس، هم پدر را به قتل می‌رساند و هم سر و سینه خواهرش را می‌شکند!^(۱)

حقیقتاً گناهان این گونه‌اند، گناه همانند باتلاقی است که گناهکار را به تدریج در کام خود فرو می‌برد، تا آن جا که ناگهان خود را غرق در باتلاق می‌بیند و دیگر نمی‌تواند کاری انجام دهد، مگر این که لطف الهی شاملش گردد.

گناه نه تنها آخرت انسان، بلکه دنیای آدمی را نیز خراب می‌کند. بنابراین، گناه نه مرکب مناسبی نه برای جهان آخرت و نه برای دنیا می‌باشد. بدین جهت به ما دستور داده شده که هر روز نفس خود را محاسبه کنیم، تا اگر خدای ناکرده بر این مرکب چموش سوار شده‌ایم، قبل از این که سرعت گیرد و از کنترل خارج شود خود را نجات دهیم. بارالها! ما ضعیف هستیم و راه طولانی و پرسنگلاخی در پیش داریم که جز با لطف و امداد و عنایت تو پیمودنی نیست، پروردگارا خودت ما را در طیّ این مسیر رهبر باش!





شرکت در مجلس گناه!

قال علی عليه السلام:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رَيْبَةٍ»؛

«کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، در مکانی که «ریبه» است توقف

نکند»^(۱).

شرح و تفسیر

واژه «ریبه» دو معنی دارد:

الف) شک و تردید و اتهام؛ یعنی شخص مؤمن به جایی که مورد اتهام قرار می‌گیرد نمی‌رود، و لهذا بزرگان و پرهیزکاران به چنین مکان‌های پا نمی‌گذاشتند و اگر انسان به چنین مکانی رفت و مورد تهمت و سوءظن دیگران قرار گرفت، همان‌گونه که در روایت آمده است، نباید دیگران که به او بدبین شده‌اند را ملامت نماید، بلکه باید خود را سرزنش کند^(۲).

ب) معنی دیگر ریبه همان چیزی است که در بحث نکاح و نگاه آمده است. آن جا گفته‌اند که نگاه به دست و صورت زن نامحرم با دو شرط جایز است؛ نخست این که به «قصد لذت» انجام نشود و دیگر این که «ریبه» نباشد؛ یعنی خطر لغزش و وقوع در گناه وجود نداشته باشد، طبق

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۸، کتاب الایمان و الکفر، باب مجالسة اهل المعاصی، حدیث ۱۰.
۲. بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۹۱.

این معنی شخص مؤمن نباید در مجلسی برود که خطر لغزش در دامان گناه وجود دارد و احتمال انحراف او می‌رود.

روایات فراوانی داریم که ما را از شرکت در مجلس گناه نهی می‌کند^(۱) و این مطلب چند دلیل عقلی و منطقی دارد:

۱- بودن در مجلس گناه، هر چند انسان گناهی انجام ندهد، امضاء و تأیید آن گناه است و جُرم این کار برای افراد شناخته شده و بزرگ‌ترهای فامیل و روحانیون سنگین‌تر است!

۲- اُبَهِت گناه هم در نظر شما و هم در نظر مردم شکسته می‌شود. نمونه‌اش مجالس عروسی زمان ماست، که شرکت در آن برای مؤمنین یک مشکل شده است. مؤمنین نباید در چنین مجالسی شرکت کنند و صریحاً علّت آن را بیان نمایند، بگویند: «ما به شما علاقه داریم، ولی خدا را بیش‌تر دوست داریم. مسؤولیت شرعی ما فوق علاقه ماست».

۳- این کار سبب دل‌گرمی و تشویق گناهکاران می‌شود، وقتی یک انسان گناهکار در مجلسی می‌رقصد، اگر دو نفر تماشا کنند تا یکصد نفر، خیلی تفاوت می‌کند. خواننده و نوازنده گناهکار وقتی دور خود را شلوغ ببیند تشویق می‌شود. در حدیثی که پیرامون آیه شریفه ۳۰ سوره حج «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» وارد شده، می‌خوانیم: «همین که به یک خواننده اُحْسَن بگویی قول زور محسوب می‌شود»^(۲). بنابراین تشویق گناهکار و مجلس گناه، چه با شرکت و چه تشویق لفظی، جایز نیست.

۴- وسوسه‌های شیطان کم‌کم دامن شخص شرکت‌کننده را نیز می‌گیرد، چه تضمینی وجود دارد که انسان در مجالس آلوده شرکت کند و آلوده نشود؟ مبتلایان به موادّ مخدّر ابتدا فقط در مجالس موادّ مخدّر شرکت می‌کردند، ولی تدریجاً مبتلی و معتاد گشتند!

۱. برخی از این روایات را در میزان الحکمة، جلد ۲، صفحه ۵۴، باب ۵۱۹، مطالعه فرمایید.

۲. انوار الفقاهة، کتاب التجارة، المكاسب المحرّمة، صفحه ۳۱۳.

شمشیر عقل و پوشش حلم

قال علی علیه السلام:

«الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتَرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ»؛

«حلم پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری برّان، پس عیوب اخلاقیّت را با (پرده) حلم بپوشان، و هوس‌های سرکشت را با (شمشیر) عقل بکش»^(۱).

شرح و تفسیر

در تمام عالم هستی دو نیرو با هم قرین شده است؛ نیروی محرّکه و نیروی بازدارنده. تعادل این دو نیرو باعث نظم در عالم هستی می‌گردد. در آسمان‌ها نیروی محرّکه‌ای وجود دارد که باعث حرکت سیّارات منظومه شمسی می‌شود (نیروی گریز از مرکز)، و نیروی بازدارنده‌ای نیز وجود دارد که تعادل را ایجاد می‌کند (نیروی جاذبه).

در وجود بشر نیز این دو نیرو وجود دارد. قسمتی از اعصاب نیروی محرّکه است و بخشی از آن بازدارنده است و این دو نیرو باعث تعادل در تمام اعضای انسان می‌شود. اعصاب «سمپاتیک» و «پاراسمپاتیک» دو عامل محرّک و بازدارنده درون بدن آدمی هستند.

انبیاء نیز در دعوت خود از این دو ابزار استفاده کرده‌اند و به تعبیر

قرآن، هم بشارت‌دهنده بودند و هم انذارکننده، هم وعده بهشت می‌دادند و هم مردم را از آتش سوزان جهنم بیم می‌دادند.

قوانین شرع مقدّس هم چنین است. تشویق‌های اسلامی، مانند آن بخشی از زکات که برای «مؤلّفة قلوبهم»^(۱) در نظر گرفته شده، نیروی محرّکه است. و قانون مجازات اسلامی، از قبیل قصاص و دیات و حدود، نیروی بازدارنده است. به هر حال مجموعه عالم مجموعه تعادل این دو نیروست.

روایت فوق نیز همین مطلب را می‌فرماید. می‌گوید: انسان باید دارای دو نیرو باشد. عقل و حلم، نیروی محرّکه عقل که همچون شمشیر برّان، باعث حرکت است و نیروی بازدارنده حلم که اعمال انسان را کنترل می‌کند. هوی و هوس را با شمشیر بران عقل قلع و قمع کن و لنگی و نقص خلیات را با نیروی حلم و بردباری بپوشان. اگر انسان‌ها این دو نیرو را با هم ترکیب نمایند جامعه‌ای سالم خواهند داشت.



۱. منظور از «مؤلّفة قلوبهم»، که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده، افراد ضعیف الایمانی است که با گرفتن زکات تقویت می‌شوند و به اسلام تمایل پیدا می‌کنند.



ضرورت انتخاب الگوها

قال علی علیه السلام:

«أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ»؛

«آگاه باشید! هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور

دانشش بهره گیرد»^(۱).

شرح و تفسیر

الگوگیری در طبیعت هر انسانی وجود دارد. بدین جهت اگر الگوهای صحیح و واقعی معرفی نشوند، مردم از الگوهای ناسالم پیروی می‌کنند. لذا خداوند متعال در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران بر مؤمنین منت می‌گذارد که پیامبری از جنس خود آن‌ها، نه فرشتگان، به سوی آن‌ها فرستاده است. سر این مطلب همان الگو پذیری است، چون هر جنسی از هم جنس خود می‌تواند الگو بگیرد.

روایت فوق نیز اشاره به همین مطلب دارد. در این روایت دو مطلب به

چشم می‌خورد:

نخست این که مردم در اعمالشان شباهت به امام خویش داشته باشند.

دیگر این که در مسایل علمی از نور علم و هدایت او استفاده کنند.

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

بنابراین هم در عمل و هم در علم، لزوم الگوپذیری سالم و والا توصیه شده است و اساساً یکی از اسرار این که مردم همواره باید امامی داشته باشند و زمین هیچ‌گاه خالی از حجت الهی نباشد^(۱) همین مسأله لزوم الگوگیری است. و این جاست که یکی از میدان‌های وسوسه شیطان باز می‌شود و الگوهای نامناسب از سوی شیطان صفتان ارائه می‌شود.

با توجه به لزوم وجود الگوهای مناسب و میل طبیعی مردم به الگوگیری و ارائه الگوهای نامناسب از سوی شیطان صفتان، معرفی الگوهای سالم و صحیح و احیاء و ترویج آن‌ها در جامعه امری ضروری است. این نکته روشن است که معرفی الگوها و تبلیغ از آن‌ها در جامعه نیاز ضروری جامعه است، نه این که الگوها نیازی به این معرفی‌ها داشته باشند^(۲).



۱. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ لَنَا تَحْلُوهَا الْأَرْضِ مِنْ قَائِمٍ اللَّهُ بِحُجَّةٍ أَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَ أَمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا، لَثَلَا تَبْطُلُ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ؛ خَدَاوْنَدَا! آری، هرگز زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود، خواه ظاهر و آشکار باشد، و یا ترسان و پنهان، تا دلائل الهی و نشانه‌های او باطل نگردد». (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷).

۲. مشروح مباحث مربوط به «أسوه‌ها و الگوها» را در کتاب اخلاق در قرآن، جلد اول، صفحه ۳۶۵ به بعد، مطالعه فرمایید.



طعم ایمان!

قال علی علیه السلام:

«لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ، حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: أَلْفَهُ فِي الدِّينِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ»؛

«هیچ انسانی طعم ایمان را نمی‌چشد، مگر این که دارای سه خصلت باشد:

۱- آگاهی در دین، ۲- صبر در برابر مصیبت‌ها، ۳- اندازه‌گیری در مخارج»^(۱).

شرح و تفسیر

آیا «ایمان» دارای طعم خاصی است، که چشیدنی باشد؟

پاسخ این سؤال روشن است، معمولاً وقتی می‌خواهند احساس کامل نسبت به چیزی را بیان کنند تعبیر به چشیدن می‌کنند. و منظور از چشیدن طعم ایمان، درک آن با تمام وجود و احساس آرامش روح و اطمینان در سایه ایمان است، آن آرامش و نورانیت و روحانیت و حالت خاصی که با هیچ زبانی قابل توصیف نیست، همان لذت روحانی و حالت انبساط قلب و صفا و نورانیتی که نمی‌توان آن را توصیف کرد، هر تعبیری از آن نارساست، و حقیقتاً درک شدنی و وصف ناشدنی است!

حال باید دید که چه رابطه‌ای میان این سه خصلت و طعم ایمان وجود دارد.

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۰ و جلد ۶۸، صفحه ۸۵ و ۳۴۶.

الف) «الْفَقْهُ فِي الدِّينِ»؛ تا انسان آگاهی و معرفت کامل نسبت به مسایل مختلف دین پیدا نکند، چگونه می‌تواند اعتقاد محکم و التزام عملی نسبت به احکام دینی پیدا کند، و تا وقتی که ایمان و عمل شایسته‌ای حاصل نشود چشیدن طعم ایمان امکان‌پذیر نخواهد بود.

ب) دومین خصلتی که بدون آن طعم ایمان چشیده نمی‌شود، صبر و شکیبایی در برابر مشکلات است. بسیاری کسانانی که در مقابل مصائب و حوادث تلخ زانو می‌زنند و به همه کائنات بدبین می‌شوند و در دل یا در زبان به خدا اعتراض دارند! چنین انسان‌هایی چگونه می‌توانند طعم ایمان را بچشند؟ در حالی که مصائب و سختی‌ها فلسفه‌های روشنی دارد که مؤمن حقیقی آن را درک می‌کند، مصیبت‌ها گاه هشدار است به انسان به هنگام غفلت. گاه کفاره گناهان و خطاها و معصیت‌های اوست. و فلسفه‌های دیگری که این جا جای شرح آن نیست^(۱). همین قدر باید بدانیم که هیچ حادثه‌ای در این عالم بی‌علت و تصادفی نیست.

ج) «وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ» اما رابطه طعم ایمان با برنامه‌ریزی صحیح در امر معاش و زندگی، از این نظر است که شخصی که برنامه صحیح اقتصادی در زندگی و مخارج روزمره خود ندارد و مبتلا به مشکلات و گناه و گاه اسراف و زیاده‌روی می‌شود، روشن است که انسانی که مبتلا به چنین مشکلاتی می‌گردد، که منتهی به معصیت می‌شود، نمی‌تواند طعم ایمان را بچشد.

نتیجه این که طعم ایمان در سایه معرفت دینی، شکیبایی در تحمل مشکلات، و برنامه‌ریزی صحیح در امر زندگی حاصل می‌شود.



۱. مشروح این مطلب را در «پنجاه درس اصول عقاید»، صفحه ۹۳ مطالعه فرمایید.



عشق سوزان، مانع مهم شناخت

قال علی علیه السلام:

«مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَىٰ بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ»؛
 «هر کس به چیزی (دیوانه‌وار) عشق بورزد، چشمانش را ضعیف می‌کند، و قلبش را بیمار می‌سازد، سپس با چشمی معیوب می‌نگرد، و با گوش‌ی ناشنوا می‌شنود، (زیرا) خواسته‌های دل، عقلش را از کار انداخته، و دنیا قلبش را میرانده است»^(۱).

شرح و تفسیر

این جملات به مسأله مهمی برای همه انسان‌ها اشاره دارد، و آن این که: انسان در صورتی می‌تواند در زندگی خویش راه صحیح را طی کند که شناخت درستی از «حق» و «باطل» و «صحیح» و «فاسد» داشته باشد و خوشبختانه خداوند ابزار شناخت را در اختیار همگان قرار داده است.
 «وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»؛ «خداوند برای شما (ابزار شناختی، که عبارتند از:) گوش و چشم و عقل قرار داده است»^(۲).
 ولی گاهی این ابزار تبدیل به موانع و حجاب‌هایی برای شناخت می‌شود که در این صورت نتیجه معکوس می‌دهد.

۲. سوره نحل، آیه ۷۸.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

موانع شناخت فراوان است و شرح آن را در تفسیر پیام قرآن، جلد اول، آورده‌ایم^(۱). یکی از موانع شناخت عشق سوزان به مسایل غیر واقعی است که در حدیث فوق به آن اشاره شده است. این مطلب را هر کس در زندگی شخصی خود تجربه کرده است. گاه دیده‌ایم که مبتلایان به عشق سوزان، گناه را در لباس عبادت انجام می‌دهند! و ترک عبادت را عبادت می‌پندارند! این مسأله مخصوصاً در جریانات حزبی و سیاسی خیلی روشن و آشکار است.

بنابراین بر ما لازم است که با الهام از این فرمایش نورانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تعادل را در همهٔ مسایل، از جمله در عشق و محبت، مراعات کنیم تا دستخوش عوارض سوء آن نشویم و عشق سوزان بسان پرده‌ای ضخیم مانع شناخت حقایق نشود.



۱. مباحث مربوط به موانع و آفات شناخت در تفسیر پیام قرآن، جلد اول، صفحه ۲۹۶ به بعد، آمده است.



عقل‌های اسیر شهوت!

قال علی عليه السلام:

«وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٍ»؛

«چه بسیار هوی و هوس‌هایی که عقل‌ها را تحت سلطه خود در آورده و آن‌ها

را اسیر کرده است»^(۱).

شرح و تفسیر

در وجود هر انسانی دو نیرو وجود دارد:

۱- نیروی عقل، که باید بر تمام اعضاء و نیروها و احساسات انسان امیر باشد.

۲- تمایلات و شهوات نفسانی، که باید ابزار اجرایی عقل باشند و تحت فرمان او.

اگر هر یک از این دو نیرو در جای خود به کار گرفته شود، آنچه خداوند از انسان انتظار دارد به انجام می‌رسد، و انسان حقیقتاً خلیفه خداوند می‌شود. اما اگر برعکس شد، و هوی و هوس فرماندهی را در دست گرفت و عقل به عنوان ابزاری در اختیار آن قرار گرفت و اسیر تمایلات شهوانی شد، چنین انسانی از مسیر حق منحرف می‌گردد و این انحراف ممکن است آن قدر زیاد شود و چنین انسانی به قدری از صراط

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۱۱.

مستقیم دور گردد، که مانند چهارپایان بلکه پست تر از آنها شود!^(۱).
آری اگر عقل، که به منزله پدر پر تجربه‌ای در یک خانواده است، اسیر
تمایلات و بی‌بندوباری‌های جوان‌های خام و بی‌تجربه و مالا مال از
شهوات گردد، چنین خانواده‌ای از هیچ خطری در امان نخواهد بود!
بنابراین اگر می‌خواهیم مورد نظر خداوند باشیم، باید عقل را در
خانواده، جامعه، کل کشور، و بلکه سراسر دنیا حاکم کنیم و او را از اسارت
هوی‌ها و هوس‌ها آزاد نماییم. در این صورت بدون شک جهان، که در
شرایط موجود همچون جهنمی سوزان است، تبدیل به گلستانی با صفا
خواهد شد، و همه انسان‌ها می‌توانند بدون تجاوز به حقوق یکدیگر، به
صورت مسالمت‌آمیز زندگی راحت و بی‌دغدغه‌ای داشته باشند.



۱. در آیه ۱۷۹ سوره اعراف و آیه ۴۴ سوره فرقان به این مطلب اشاره شده است.



عقل‌های نورانی و چشم‌های تیزبین!

قال علی علیه السلام:

«أَيُّنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى، وَالْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى! أَيُّنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ، وَعُوِّدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ!»؛

«کجایند آن عقل‌هایی که از چراغ‌های هدایت روشنی می‌گیرند؟! کجایند چشم‌هایی که به نشانه‌های تقوی می‌نگرند؟! و کجایند آن دل‌های که به خدا بخشیده شده و پیمان اطاعت خدا را بسته‌اند؟!»^(۱).

شرح و تفسیر

در وجود انسان دو محور مهم وجود دارد: نخست محور عقل و علم است، که انسان به وسیله آن حقایق را درک می‌کند. دیگر محور عواطف و احساسات است. منظور از عواطف، انگیزه‌های غیر متکی به دلیل است که مایه حرکت و باعث فعالیت می‌شود و اگر درست هدایت شود به نتایج بسیار مطلوبی می‌رسد.

این که انسان می‌داند دو به اضافه دو مساوی است با چهار، این علم است؛ اما این که به فرزندش علاقه دارد، علم نیست؛ بلکه عاطفه است. اگر این دو (علم و عاطفه) اصلاح شود، یعنی علم متکی به مبدأ الهی و ارزشی گردد و عواطف هم مطابق موازین تعدیل گردد، انسان کامل می‌شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

حضرت علی علیه السلام در روایت فوق برای تکامل در هر دو بخش ضابطه تعیین می‌کند. طبق فرمایش حضرت در جملهٔ اوّل، اگر عقل هدایت شود و هادی او خداوند باشد و آدمی چشم به نور تقوی دوخته باشد و احساسات و غرایز خویش را به وسیله تقوی کنترل کند، شرط اوّل حاصل می‌شود. و در جملهٔ دوم معیار عواطف و انگیزه‌ها را اخلاص و طاعت خداوند بیان می‌کند؛ یعنی دل را فقط در گرو او قرار دهیم، تنها با او پیمان ببندیم و تنها برای او عبادت کنیم. البته شرط دوم مشکل‌تر است، همان‌گونه که آن ضرب‌المثل عامیانه معروف می‌گوید: «ملاّ شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!».

خدایا! ما خود را به تو سپرده‌ایم، ما را در آنچه رضا و خشنودی توست موفق بدار.





علم و یقین

قال علی علیه السلام:

«لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا، إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا»؛

«علم و دانش خود را تبدیل به جهل و نادانی نکنید! و یقین خویش را مبدل به شک و تردید ننمایید! هنگامی که به چیزی علم پیدا کردید طبق آن عمل کنید، و زمانی که یقین یافتید اقدام نمایید»^(۱).

شرح و تفسیر

در روح و جان آدمی، امور مختلفی وجود دارد؛ یکی از آن‌ها ادراک است که آن را علم نامیده‌اند، و یکی دیگر از آن‌ها باورهاست.

سؤال: فرق بین «علم» و «باور» چیست؟

پاسخ: علم همان آگاهی است؛ چه قلب و جان انسان آن را بپذیرد و چه نپذیرد. ولی هر گاه انسان نسبت به چیزی علم پیدا کرد و دل و جانش نیز آن آگاهی را پذیرفت و در برابر آن تسلیم شد، به آن «باور» می‌گویند. خداوند در آیه ۱۴ سوره نمل به این مطلب اشاره دارد، می‌فرماید: «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيَقَّنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» «آن‌ها آیات الهی را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند».

فرعون، مخصوصاً بعد از مشاهده معجزات حضرت موسی علیه السلام، علم به خدا داشت و می دانست که «او» خالق جهان هستی و همه موجودات است، ولی این مطلب را «باور» نداشت و در برابر آن تسلیم نبود.

حضرت علی علیه السلام در روایت فوق علم و یقین را بر اساس آثار آن‌ها مورد ارزیابی قرار می دهد. بدین جهت علمی که به آن عمل نمی شود را جهل، و یقینی که موجب اقدام نمی گردد را شک و تردید معرفی می کند؛ زیرا کسی که، مثلاً، مدعی است یقین به قیامت دارد، ولی هیچ اثری در اعمال او دیده نمی شود، در حقیقت قیامت را باور نکرده است! بنابراین از دیدگاه فرهنگ اسلامی همه چیز زمانی ارزش پیدا می کند که در عمل تحقق پیدا کند و مورد عمل قرار می گیرد و چیزی که عینیت ندارد و فقط جنبه تئوری و ذهنی دارد ارزش چندانی در فرهنگ اسلامی ندارد.

سؤال: چرا به علم و یقین عمل نمی شود؟

پاسخ: در پاسخ به این سؤال به دو عامل می توان اشاره کرد:

۱- ضعف علم و یقین از عوامل عمل نکردن به آن چیزی است که نسبت به آن علم داریم. اگر حقیقتاً بدانیم که خوردن مال یتیم مانند خوردن آتش است،^(۱) هرگز اقدام به خوردن آن نمی کنیم. پس تزلزل پایه های ایمان و ضعف مبانی اعتقادی و علمی سبب می شوند که ایمان در عمل نمایان نشود.

۲- گاه هوی و هوس های سرکش مانع از عمل کردن به علم و یقین می گردد، هوی و هوس ها گاهی همچون سیلاب های قوی سد محکم علم و یقین را در هم می شکنند و برای جلوگیری از چنین ضایعاتی باید پایه های ایمان و یقین محکم تر گردد، تا بدان جا که هیچ سیلابی قادر بر شکستن سد ایمان و یقین نباشد.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در سفر معراج عده ای را دیدم که آتش از دهانشان وارد و از پشت آن‌ها خارج می گشت! از جبرئیل پرسیدم: آن‌ها کیانند؟ جبرئیل گفت: «آن‌ها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم خورده اند!» (میزان الحکمه، باب ۴۲۳۸، حدیث ۲۲۵۹۰).



علی از زبان علی علیه السلام

قال علی علیه السلام:

«اللَّهُ قَدْ أَعْطَانِي مِنَ الْعَقْلِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَىٰ جَمِيعِ مُمَقَّاءِ الدُّنْيَا وَجَبَانِيهَا لَصَارُوا بِهِ عُقَلَاءَ، وَ مِنَ الْقُوَّةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَىٰ جَمِيعِ ضُعَفَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ أَقْوِيَاءَ، وَ مِنَ الشُّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَىٰ جَمِيعِ جُبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجَعَانًا»؛
«خداوند به من آن قدر عقل داده که اگر بین تمام بی‌عقل‌های دنیا تقسیم کنند، همه آن‌ها عاقل می‌شوند؛ و آن قدر به من نیرو و توان داده که اگر بین تمام ضعیفان دنیا تقسیم کنند، همه آن‌ها توانمند می‌گردند؛ و آن قدر به من شجاعت داده که اگر بین تمام ترسوه‌های دنیا تقسیم کنند، همه آن‌ها شجاع می‌شوند!»^(۱).

شرح و تفسیر

هنگامی که دشمنان اسلام در ماجرای «لیلة المبيت»^(۲) به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم بردند و حضرت علی علیه السلام را در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله یافتند، عده‌ای گفتند: «علی را بکشیم!» ابوجهل با لحن گستاخانه‌ای گفت: «این جوان بیچاره را رها کنید، محمد او را فریب داده است!» علی علیه السلام در پاسخ ابوجهل جملات مهمّ بالا را بیان فرمود، تا آن‌ها بدانند با چه کسی رو به رو هستند و آنچه می‌گویند سراسر اشتباه است.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸۳.

۲. مشروح داستان «لیلة المبيت» را در کتاب «آیات ولایت در قرآن» آورده‌ایم.

با توجه به این که حضرت علی علیه السلام خودستایی نمی‌کند و اهل گزافه و مبالغه‌گویی هم نمی‌باشد، می‌فهمیم که وجود او مجموعه‌ای از عقل و علم و شجاعت است، به اندازه یک جهان؛ یعنی خداوند یک دنیا را در یک انسان جمع کرده است.

مطلب دیگر این که علی علیه السلام در سخت‌ترین لحظات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را تنها نگذاشت. صحنه‌های خطرناک در طول عمر پر برکت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کم نبوده است، ولی در سه مورد خطر به اوج خود رسید و علی در تمام این سه مورد نقش حیاتی داشت. ۱- لیلۃ المبیت. ۲- جنگ أحد. ۳- جنگ خندق.

پس از پایان یافتن جنگ أحد، وقتی علی با بدنی مجروح و خون‌آلود خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد: «هنگامی که گرما گرم دفاع از شما بودم و همانند پروانه‌ای بر گرد شمع وجودتان می‌چرخیدم، ضربات فراوانی بر من وارد شد. که شانزده ضربه آن سنگین بود، به گونه‌ای که چهار بار نقش بر زمین شدم، هر بار که زمین می‌خوردم شخص والا‌یی می‌آمد و زیر بغلم را می‌گرفت و مرا بلند می‌کرد و می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کن! یا رسول الله این شخص که بود؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بشارت باد بر تو! آن شخص جبریل امین، امین وحی خداوند بود! ^(۱).

در جنگ خندق، که داستان مبارزه علی علیه السلام و عمر بن عبدود بسیار مشهور است، پیامبر صلی الله علیه و آله ارزش مبارزه آن حضرت را در آن روز از عبادت تمام جن و انس بالاتر و والاتر می‌شمرد، چرا که هیچ کس آمادگی مقابله با «عمر بن عبدود» را نداشت و او بود که با شکست «عمر و»، یعنی

۱. مشروح وقایع مربوط به جنگ أحد را در کتاب «فروغ ابدیت»، جلد دوم، صفحه ۲۷ به بعد، مطالعه فرمایید.

بزرگ‌ترین قهرمان دشمن، لرزه بر اندام آن‌ها انداخت^(۱). آری علی علیه السلام در سخت‌ترین لحظات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ترک نکرد و یار و یاور او بود. ما به این علی علیه السلام، که امام اوّل ما شیعیان است، افتخار می‌کنیم. اما آیا فقط افتخار، به فضایل آن حضرت کافی است، و هیچ وظیفه‌ای در قبال آن نداریم؟ حقیقت این است که فضایل آن حضرت برای ما ایجاد مسؤولیت می‌کند و ما باید از صفات والای او بهره بگیریم و لااقل پرتوی از آن را در وجود خویش پیاده کنیم.



۱. جزئیات مربوط به جنگ خندق، که نام دیگر آن «جنگ احزاب» است، را در جلد دوم «فروع ابدیت» صفحه ۱۲۱ به بعد، مطالعه فرمایید.



علی از زبان خودش!

قال علی علیه السلام:

«أَنَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلُمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَجَّهًا»؛

«مَثَلِ مَنْ فِي بَيْنِ شَمَا، مِثْلَ جِرَافٍ فِي نَوْرِي فِي تَارِيكِي اسْت، تَنَهَا كَسَانِي اَزْ اَنْ

بِهَرِه مِي بَرَنْد كِه دَر شَعَاع نَوْر اَنْ بَاشَنْد»^(۱).

شرح و تفسیر

در کلمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام تعبیراتی دیده می شود که گاه ناآگاهان تصور می کنند که این سخنان خودستایی و تعریف از خویشتن است. در حالی که بین خودستایی و معرفی کردن خویش تفاوت روشنی وجود دارد.

گاه شما شخصی را کاملاً می شناسید، ولی او بر اثر خودخواهی و غرور به ستایش از خود می پردازد، این کار خودستایی و مذموم است. ولی گاهی از اوقات شما آن شخص را نمی شناسید و او خود را معرفی می کند، رشته تخصصی اش را بیان می کند، تا بهتر بتوان از او بهره برد. این، خودستایی نیست و مذموم نمی باشد. آنچه درباره معصومین علیهم السلام نقل شده از قبیل قسم دوم است؛ نه اول.

حضرت علی علیه السلام علاوه بر روایت فوق در موارد دیگری نیز به معرفی

خود پرداخته است^(۱)؛ مثلاً در روایتی می‌خوانیم که آن حضرت خطاب به کمیل بن زیاد، در حالی که به سینه‌اش اشاره می‌کرد، فرمود:

«إِنَّ هَاهُنَا عِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً؛ در سینه‌ام علم فراوانی وجود دارد. اگر افراد لایقی می‌یافتم به آن‌ها تعلیم می‌دادم»^(۲).

یا در روایت دیگری می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَتَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم! پیش از این که مرا از دست بدهید آنچه می‌خواهید از من بپرسید که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشناترم»^(۳).

و بالاخره در روایت فوق می‌فرماید: «من در میان شما به منزلهٔ چراغ پر نوری هستم که در تاریکی می‌درخشد، و کسانی می‌توانند از نور این چراغ استفاده کنند که وارد فضای این چراغ شوند».

این روایت اشاره به نکته مهمی دارد، که در روایات دیگر و برخی از آیات قرآن نیز مورد اشاره قرار گرفته و آن نکته این است:

ترقی و تکامل همواره بر دو پایه استوار است: ۱- فاعلیت فاعل. ۲- قابلیت قابل.

اگر بهترین امکانات پیشرفت و ترقی وجود داشته باشد، اما کسانی از آن استفاده کنند که قابلیت ندارند هیچ فایده‌ای ندارد، از خورشید نورانی‌تر سراغ نداریم، اما شخص نابینا نمی‌تواند از خورشید استفاده کند، چون قابلیت ندارد. اگر بهترین آب‌ها را با بذره‌های اصلاح شده و باغبان‌های لایق و باران‌های پی‌درپی، در زمین شوره‌زار هدایت کنیم، بهره‌ای نمی‌گیریم؛ چون زمین شوره‌زار قابلیت بهره‌برداری ندارد.

۱. کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شده است. از جمله می‌توان به کتاب «علی علیه السلام از دیدگاه

علی بن ابیطالب علیه السلام» اشاره کرد. ۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

اشخاص زیادی تا پایان عمر در کنار انبیاء بودند، ولی کافر مردند؛ چون قابلیت دریافت نور هدایت را نداشتند. در اولین آیهٔ سورهٔ بقره می‌خوانیم که قرآن مجید هدایت‌گر افراد باتقوی است، نه همهٔ مردم؛ یعنی برای کسانی که قابلیت هدایت را دارند هدایت‌گر است.

در ضمن قابلیت‌ها متفاوت است و هرکس به اندازهٔ قابلیت خود از فیض خدایی استفاده می‌کند. قرآن مجید نیز می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾؛ «هر دره‌ای به اندازهٔ ظرفیت خود آب ذخیره می‌کند»^(۱).

سؤال: قابلیت‌ها را چگونه افزایش دهیم؟

پاسخ: قابلیت‌ها دو بخش هستند: بخشی از آن‌ها ذاتی است، و بخشی دیگر اکتسابی. قسم اول قابل افزایش نیست، اما قسم دوم را می‌توان با توبه و تقوی و مداومت بر یاد خداوند، کنار زدن حجاب‌ها، شرکت در مجالس علم و معرفت، مطالعات مفید، انتخاب دوست مناسب، محیط خوب و مانند آن افزایش داد.





عید چه روزی است؟

قال علی علیه السلام:

«كُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ»

«هر روزی که در آن، معصیت و نافرمانی خداوند نشود عید است»^(۱).

شرح و تفسیر

عید دو رقم است: عید «تشریعی» و عید «تکوینی».

عید تشریعی عیدی است که خداوند آن را عید قرار داده و حتماً مقارن با یک پیروزی است. گاه پیروزی بر هوای نفس، مثل عید سعید فطر که در ماه مبارک رمضان انسان بر هوای نفس خویش غلبه می‌کند. و گاه موفقیت در انجام مناسک حج، مثل عید سعید قربان، و گاه پیروزی در نصب امام شایسته و تحقق ولایت که در عید غدیر متبلور است. اما عیدهای تکوینی نوعی بازگشت به جهان طبیعت است، مانند عید نوروز که یک عید کاملاً طبیعی است.

با توجه به توضیح بالا، حضرت علی علیه السلام هر روزی را که انسان موفق شود بر هوای نفس خویش غلبه کند و از اطاعت ابلیس و شیطان روی برتابد و دشمن بزرگ خویش را دشمن بگیرد و در یک کلمه عصیان نکند، آن روز را عید می‌داند.

با توجه به این روایت و توضیحاتی که گذشت، عید نوروز می تواند یک عید باشد، ولی نه به عنوان یک عید تشریعی. و روایاتی که در این زمینه وارد شده روایات معتبری نیست^(۱).

عید نوروز جنبه های مثبت و منفی متعددی دارد، جنبه های مثبت آن نظافت، صلۀ رحم، کمک به اقشار ضعیف و کم درآمد و مانند آن است. و جنبه های منفی آن، مراسم خرافی چهارشنبه سوری، سیزده بدر، تشریفات کمرشکن، چشم و هم چشمی، مسافرت های گناه آلود، شکستن مرز محرمیت ها و امثال آن می باشد. حال اگر به جنبه های مثبت آن پرداخته شود و از جنبه های منفی آن اجتناب گردد، طبق روایت فوق عید نوروز طبیعی، عید تشریعی هم می شود و اگر خدای ناکرده بر عکس شود، از منظر حضرت علی علیه السلام چنین روزی عید نخواهد بود.

جالب این که اسلام در برخورد با این آداب و رسومی که مردم به آن اعتقاد داشته اند سعی کرده با هدایت آن به سمت جهات مثبت، یا تفسیری نو از آن، جنبه های منفی آن را از بین ببرد؛ مثلاً این سخن که «فلان زن بدقدم است!» را اسلام به شکل خاصی تفسیر و از آن استفاده کرده است. در روایتی می خوانیم: «مِنْ بَرَکَةِ الْمَرْأَةِ قَلَّةُ مَهْرِهَا وَمِنْ شُومِهَا كَثْرَةُ مَهْرِهَا؛ زنانی خوش قدم هستند که مهریه ای سبک داشته باشند و زنانی بدقدم هستند که مهریه آنها سنگین باشد»^(۲) و این نکته جالبی است در برخورد با آداب و رسوم دیگران!



۱. قسمتی از این روایات را، در میزان الحکمة، باب ۳۰۶، جلد ۷، صفحه ۱۳۲، مطالعه فرمایید.

۲. وسایل الشیعه، جلد ۱۵، ابواب المهور، باب ۵، حدیث ۸.



غافلان بی خبر!

قال علی علیه السلام:

«كَمْ مِنْ غَافِلٍ يَنْسَحُ ثَوْبًا لَيْلِسَهُ وَأَمَّا هُوَ كَفَنُهُ، وَيَبْنِي بَيْتًا لَيْسَ كُنُهُ وَأَمَّا هُوَ مَوْضِعُ قَبْرِهِ»؛

«چه بسیار غافلانی که لباسی برای پوشیدن تهیه می‌کنند، اما همان لباس کفن آن‌ها می‌شود! و خانه‌ای برای سکونت می‌سازند و آن خانه قبر آن‌ها می‌گردد»^(۱).

شرح و تفسیر

سؤال: غفلت نعمت است، یا بلا؟

پاسخ: غفلت از جهتی از نعمت‌های الهی است؛ زیرا زندگی بدون غفلت امکان‌پذیر نیست! خانواده‌ای که نوجوان عزیز خویش را از دست می‌دهد را تصوّر کنید، اگر آن سوز و گداز روزهای اوّل مرگ فرزند خود را در روزهای بعد هم داشته باشند، بزودی خود آن‌ها هم از بین خواهند رفت، ولی تدریجاً پرده‌های غفلت به عنوان یک نعمت الهی بر روی این مصیبت می‌افتد و کم‌کم آن را به فراموشی می‌سپارند. همچنین در مشکلات دیگر، مثل بی‌وفایی‌ها، خیانت‌ها، ضرر و زیان‌ها، شکست‌ها و مانند آن غفلت به کمک انسان می‌آید. امام صادق علیه السلام در توحید مفضل^(۲) به این معنی اشاره فرموده است.

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۵۷ به بعد.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۲.

البته اگر همین نعمت الهی از حدّ اعتدال خارج شود، تبدیل به یک بلا می‌شود؛ نسیم یک نعمت است؛ زیرا هوا را جابجا می‌کند، مسمومیت‌ها را از بین می‌برد، گل‌ها را بارور و میوه‌ها را به ثمر می‌نشانند، اما اگر از اعتدال خارج شود و تبدیل به طوفان گردد، مصیبت بزرگی می‌شود. بنابراین نسیم در حدّ اعتدال نعمت و خارج از آن حد، بلا است. غفلت نیز چنین است، اگر انسان از پایان زندگی، از مرگ، از خداوند، از معاد غافل شود، بدبخت می‌گردد و گاهی ضررهای غیرقابل جبران می‌بیند؛ مثل این که تا آخرین لحظات زندگی غافل باشد و با مرگ از خواب غفلت بیدار شود، که دیگر وقتی برای جبران باقی نمی‌ماند.

راه‌های مبارزه با غفلت

اولیاء الله برای از بین بردن این غفلت‌ها به مردم هشدار می‌دادند، یکی از هشدارها و راه‌های مبارزه با غفلت یادآوری مرگ است، این که گفته شده است: «هر شب وصیت‌نامه خود را زیر سر داشته باشید»^(۱)، به منظور رسیدن به همین هدف است. امام علی علیه السلام در حدیث فوق به دنبال همین مطلب است و می‌خواهد با یادآوری مرگ، غافلان را هوشیار سازد. طبق این روایت آن حضرت می‌فرماید: «غافل پارچه‌ای آماده پوشیدن می‌کند تا در این دنیا عیش و نوش کند، بی‌خبر از این که همین پارچه کفن او می‌گردد!». مخصوصاً در عصر و زمان ما که مرگ بسیار رایج و ساده گردیده است. شخص غافل خانه‌ای می‌سازد و از هر طریقی هزینه آن را تأمین می‌کند تا در آن زندگی نماید، غافل از این که همان خانه مقبره و محلّ دفن او می‌گردد! در قبرستان شهرهای بزرگ قبرهای زیادی از پیش توسط گورکن‌ها آماده می‌شود، چه بسا خود این گورکن‌ها بمیرند و در قبری که برای دیگران کنده‌اند دفن شوند!

نتیجه این که غفلت در حدّ طبیعی آن نعمت و اگر از اعتدال خارج شود تبدیل به بلا می‌گردد.



غیبت، تلاش عاجزان است!

قال علی علیه السلام:

«الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ»؛

«غیبت کردن آخرین تلاش افراد ناتوان است»^(۱).

شرح و تفسیر

در میان گناهان کبیره کمتر گناهی همانند غیبت نشانه پستی و ضعف و زبونی و ناجوانمردی است. آن‌ها که به مذمت و عیب‌جویی مردم در پشت سر آن‌ها می‌پردازند و آبرو و حیثیت افراد را با افشای عیوب پنهانی، که غالب مردم به یکی از این عیوب گرفتارند، می‌برند و آتش حسد و کینه خود را به این وسیله فرومی‌نشانند، افرادی ناتوان و فاقد شخصیتند، که در مبارزه بی‌دلیل و ظالمانه خود شهامت ندارند و تمام قدرتشان این است که از پشت خنجر بزنند.

در حدیث^(۲) آمده است: «آن کس که غیبت مردم کند اگر توبه نماید آخرین کس است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند نخستین کسی است که وارد دوزخ می‌شود!»^(۳).

در آیه ۱۲ سوره حجرات غیبت به خوردن گوشت مرده برادر مسلمان تشبیه شده است!^(۴)

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۶۱. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۲۲.

۳. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۶۰.

۴. مشروح مباحث مربوط به آیه مذکور، و پاره‌ای از مطالب مربوط به غیبت را، در کتاب

و در حدیث دیگری چنین می‌خوانیم: «در روز قیامت برای جبران خسارت حیثیتی غیبت‌شونده، ثواب کارهای غیبت‌کننده را به پرونده غیبت‌شونده منتقل می‌کنند و اگر ثوابی نداشته باشد، گناهان غیبت‌شونده را به پرونده غیبت‌کننده منتقل می‌نمایند!»^(۱).

با توجه به آنچه گذشت، انسان عاقل هرگز غیبت نمی‌کند؛ زیرا غیبت‌شونده یا دوست اوست و یا دشمنش می‌باشد. اگر دوست او باشد شخص عاقل در تحت هیچ شرایطی حاضر به خوردن گوشت مرده دوست خود نمی‌شود و اگر دشمنش باشد هرگز راضی نمی‌شود که ثواب اعمالش در روز قیامت به پرونده اعمال او منتقل گردد، یا مجازات گناهان غیبت‌شونده را متحمل شود!

بنابراین عقل سلیم حکم می‌کند که با کمک همدیگر این گناه کبیره را از زندگی خویش بشوییم، و جامعه را از شرّ عواقب سوء و تبعات آن رهایی بخشیم.





فرق عاقل و جاهل

قال علی علیه السلام:

«الْعَاقِلُ عَدُوٌّ لِّذَنِّهِ وَالْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ»؛

«انسان عاقل دشمن هوس‌ها و شهوات خویش است، ولی شخص نادان اسیر و

بنده شهوات خود می‌باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات زنده عقل اوست^(۲). و گرنه از نظر جسمانی بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر و نیازمند است، به گونه‌ای که بخشی از علم طب را از حیوانات فراگرفته است! بعضی از حیوانات به هنگام بیماری از گیاهان خاصی استفاده می‌کنند و درمان می‌شوند. انسان از این حیوانات راه درمان برخی بیماری‌ها را فراگرفته است! تحمّل انسان در برابر آفات طبیعی و مشکلات بسیار کمتر از حیوانات است. به هر حال امتیاز انسان به عقل اوست، عقلی که او را حاکم مطلق بر جهان کرده است.

ولی سؤالی که در این جا مطرح می‌باشد این است که عقل چیست؟ از دیدگاه مادی‌ها عقل چیزی است که انسان را با کمترین زحمت به

۱. میزان الحکمة، باب ۲۸۰۵، حدیث ۱۳۱۷۳، (جلد ۶، صفحه ۴۲۰).

۲. احادیث مختلف پیرامون عقل را در میزان الحکمة، فصل ۳۶۵ (جلد ۶، صفحه ۳۹۴ به بعد) مطالعه فرمایید. بیش از سیصد حدیث در کتاب فوق پیرامون عقل ذکر شده است!

بیش‌ترین منافع برساند! اما از دیدگاه خداپرستان عقل چیزی است که موجب جلب رضای خداوند شود و انسان را به سعادت برساند!^(۱)

حضرت علی علیه السلام در تفسیر عقل می‌فرماید: «عقل کسی است که مخالف و دشمن هواپرستی باشد و بی‌عقل و نادان کسی است که اسیر خواسته‌های دل خویشتن است». منظور از «لذّت» در این روایت «هواپرستی» است و گر نه اسلام نه تنها با «لذّت» مخالف نیست^(۲)، بلکه دستور داده است که هر روز بخشی از وقت انسان صرف سرگرمی‌های سالم شود، تا برای باقی‌مانده روز توان انجام کارها را داشته باشد. بنابراین مراد از لذّت در این حدیث هوی و هوس‌های نامشروع است.

جمله بعدی روایت که تصریح به کلمه «شهوة» دارد شاهد خوبی بر این مدّعا است، طبق این روایت شریف دنیای امروز، که غرق در هوی و هوس، شهوات جنسی، موادّ مخدّر، فحشا، فساد، تبعیض و بی‌عدالتی و مانند آن است، دنیای عاقلی محسوب نمی‌گردد.

پروردگارا! ما را از اسارت شهوات و بندگی هوی و هوس‌ها برهان!.



۱. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: عقل چیست؟ امام فرمود: «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان؛ عقل آن است که انسان بر اثر آن به پرستش خداوند روی آورد و در نهایت به بهشت راه یابد». (بحارالانوار، جلد ۳۳، صفحه ۱۷۰).

۲. همان‌گونه که خداوند متعال در آیه ۳۲ سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾؛ بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که خدا برای بندگانش خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟!».



فلسفه مهم حج

قال علی علیه السلام:

«وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْهُونَ إِلَيْهِ وَلُؤَهُ الْحَمَامِ... وَتَشَبَّهُوا بِمَلَأَتِكْتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ»؛
 «خداوند حج خانه‌اش را واجب کرده و آن (خانه ساده و پر رمز و راز) را مرکز توجه و اقبال مردم قرار داده است. مشتاقان (قرب پروردگار) بسان تشنه کامانی که به آب‌گاه می‌روند (در کنار این چشمه فیض الهی آرام می‌گیرند و) از آن بهره می‌برند و مسلمانان همانند کبوتران (که به آشیانه خویش بازمی‌گردند) به این خانه پناه می‌برند ... و شبیه فرشتگانی هستند که در برگرد عرش الهی در طوافند»^(۱).

شرح و تفسیر

حج از مهم‌ترین عبادات و دارای ابعاد مختلفی است، که هر کدام از دیگری مهم‌تر می‌باشد. یکی از ابعاد حج بُعد اخلاقی آن می‌باشد که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در عبارت فوق به آن پرداخته است:

تعابیری زیباتر از تعبیرات فوق در مورد حج تصوّر نمی‌شود؛ کعبه چشمه جوشان فیض الهی، کعبه پناهگاه مطمئن مسلمانان در برابر حوادث و مشکلات سخت، و بالاخره کعبه بسان عرش الهی است، که

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

مطاف فرشتگان مقرب پروردگار می‌باشد. بنابراین حج باید مرکز و پناهگاه مسلمانان در برابر طوفان‌ها و حوادث و بلاها و مشکلات باشد، حج باید تشنه‌کامان را سیراب گرداند. اما امروزه دو خطر برای از بین بردن روح حج احساس می‌شود، که توجه به آن لازم و ضروری است:

۱- توجه بیش از حد به زرق و برق‌های مادی سفر حج، و مکه و مدینه را به عنوان بازاری برای عرضه کالاها یا خرید کالای مورد نظر شناختن، و با این قصد به آن جا سفر کردن، یکی از خطراتی است که فلسفه حج را تهدید می‌کند. متأسفانه تمام هم و غم جمعی از زوار از زمان ورود، تا هنگام خروج، تهیه سوغاتی است. در حالی که فلسفه حج این است که انسان‌ها را برای مدت زمان کوتاهی از زندگی مادی جدا کند و وارد ابعاد معنوی آن نماید. اما این جاذبه‌های کاذب اقتصادی، و توجه بیش از حد به مسئله سوغاتی باعث می‌شود که در همان لاک مادی خویش باقی‌بمانند.

۲- برخی دیگر به عنوان یک سفر تفریحی به حج نگاه می‌کنند، بدین جهت همواره در فکر تهیه بهترین هتل‌ها، بهترین غذاها، بهترین وسیله‌های سواری، و سایر امکانات بهتر هستند و خلاصه تنها به مظاهر مادی حج توجه دارند. این خطر دیگری است که حج را تهدید می‌کند. انقلاب اسلامی در سایه دین زنده می‌ماند. به همین جهت مخالفین و معاندین انقلاب سعی دارند جنبه‌های دینی را کم رنگ یا میان تهی کنند. بنابراین مسلمانان وظیفه دارند دعا‌های کمیل، ندبه، زیارت‌های عاشورا و مانند آن، اعتکاف، نمازهای جمعه و جماعت، عبادات اجتماعی همچون حج و عمره را با شکوه هر چه بیش‌تر انجام دهند، تا دشمنان در این توطئه نیز با سرافکندگی و شکست عقب‌نشینی کنند.



قرآن بهار دل‌ها

قال علی علیه السلام:

«وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ، وَيَنْبِيعُ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ»؛

«بهار دل‌ها و چشمه‌های دانش در قرآن است و برای قلب و فکر جلایی جز

قرآن نتوان یافت»^(۱).

شرح و تفسیر

جملات سه‌گانه فوق بسیار بلند و پرمحتوی است، مخصوصاً اگر توجه داشته باشیم که کسی این جملات زیبا را در توصیف قرآن مجید گفته، که در دامن قرآن پرورش یافته، و از ابتدا شروع وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله تا انقطاع آن در کنار خاتم الانبیا و در خدمت قرآن بوده، و یکی از نویسندگان وحی شمرده می‌شود. خلاصه، گوینده این سخن کسی است که قرآن را باید از او آموخت! زیرا شاگردان او، مانند ابن عباس، مفسران بزرگ قرآن هستند، تا چه رسد به آن حضرتش.

با توجه به این مقدمه کوتاه، نگاه کنجکاوانه‌ای به جملات سه‌گانه بالا

می‌کنیم:

۱- «وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ»^(۲) در فصل بهار تمام گیاهان زنده، گل‌ها

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. شبیه این جمله در خطبه ۱۱۰ و ۱۹۸ نهج البلاغه نیز آمده است.

خندان، درختان با طراوات، جنگل‌ها و بیابان‌ها سرسبز، میوه‌ها آمادهٔ چیدن و خلاصه تمام طبیعت زنده، زیبا و پرشکوه و خرم و باطراوت است. هنگامی که نسیم قرآن بر قلب‌ها می‌وزد بهار دل‌ها شروع می‌شود. گل‌های اخلاق و صفات زیبا شکوفه می‌کند، درختان پربار تواضع و صبر و استقامت به بار می‌نشینند، و یخ‌های وجود انسان، که بر اثر گناه به وجود آمده، کم‌کم آب می‌شود، و آثار باقی ماندهٔ زمستان که بوی مرگ و نابودی می‌دهد به تدریج از بین می‌رود. و روشن است که هر چه بیش‌تر در خدمت قرآن باشیم، بهار قلب‌هایمان پرشکوه‌تر و پربارتر خواهد شد.

۲- «وَيُنَاطِئُ الْعِلْمُ»، «ینابیع» جمع «ینبوع» به معنای «چشمه» است؛ نه یک چشمه بلکه چشمه‌های فراوان علم و دانش در قرآن مجید وجود دارد. بدین جهت است که معتقدیم هر چقدر با قرآن مجید کار شود و در آن اندیشه و تدبّر گردد، مفاهیم تازه و مطالب جدیدی از آن استخراج می‌شود و دلیل بر این مطلب وجود نکات نو و مفاهیم جدید در کتاب‌های تفسیری جدید، نسبت به کتب تفسیری قدیم است.

علامهٔ بلخی، یکی از علماء افغانستان، که چهارده سال از عمرش را در زندان‌های حکومت‌های سلطنتی افغانستان بسر برد، گفت: «در طول این مدّت موفق شدم بیش از هزار مرتبه قرآن مجید را ختم کنم! هر بار که قرآن را می‌خواندم به مطالب جدیدی می‌رسیدم که در مرتبهٔ قبل نرسیده بودم» و به یقین اگر باز هم تکرار می‌شد، مطالب تازه‌تری مکشوف می‌گشت.

ما تفسیر نمونه را در طول پانزده سال به صورت مرتّب و بی‌وقفه نوشتیم و هفت سال هم نوشتن دورهٔ اوّل تفسیر پیام قرآن طول کشید، جمعاً بیست و دو سال کار مستمر با قرآن داشتیم، به گونه‌ای که این کار

در سفر و حضر، در تبعید و خانه ادامه داشت و در هیچ شرایطی تعطیل نمی‌شد. ولی اکنون که قرآن را مطالعه می‌کنم، باز به مطالب جدیدی دست می‌یابم و آن‌ها را یادداشت نموده تا ان شاء الله در آینده منتشر سازم. آری سرچشمه‌های جوشان علوم در قرآن مجید است.

۳- «وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ» هرگاه احساس کردی قلبت بر اثر گناه، یا غفلت از خدا، یا دور ماندن از حق و مانند آن، زنگار گرفته، قرآن را باز کن و آیاتش را تلاوت نما و در آن تدبّر کن، تا قلبت را صیقل و جلا دهد! علی علیه السلام اهل مبالغه و گزافه‌گویی نیست. تعبیرات سه‌گانه فوق حقایق انکارناپذیری در مورد قرآن است، و لهذا در روایت دیگری می‌خوانیم: «کسی که قرآن - با توصیف‌هایی که ذکر شد - دارد همه چیز دارد، و کسی که قرآن ندارد هیچ چیز ندارد؛ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى»^(۱).

با توجه به این مطالب نباید لحظه‌ای در عمل به قرآن تردید و سستی کنیم، تا مبدا دیگران در عمل به قرآن از ما پیشی بجویند و نگرانی حضرت علی علیه السلام در بستر بیماری و در آخرین لحظات عمرش، که فرمود: «مبدا دیگران در عمل به قرآن بر شما سبقت بگیرند»^(۲) تحقق یابد!





قرآن و بی‌نیازی

قال علی علیه السلام:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فُاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ

مِنْ غِنَى»؛

«آگاه باشید! هیچ‌کس با داشتن قرآن نیازمند نخواهد بود! و هیچ‌کس بدون

قرآن بی‌نیاز نخواهد بود!»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه مطالب گوناگون و بحث‌های فراوانی پیرامون قرآن بیان کرده است. یکی از زیباترین آن‌ها، سخن فوق است. معنای این روایت این است که تمام نیازهای بشر در قرآن وجود دارد؛ نیازهای اجتماعی، فردی، اخلاقی، اقتصادی، نظامی و مانند آن. بدین جهت اگر قرآن را داشته باشید و به آن عمل کنید هرگز نیازمند نخواهید بود و اگر قرآن را رها کنید، هر چند همه چیز داشته باشید، هرگز بی‌نیاز نخواهید بود.

نه تنها کل قرآن انسان را بی‌نیاز می‌کند، بلکه گاه یک آیه قرآن برای تمام عمر انسان کافی است و می‌تواند سرمشق خوب و مناسبی برای سراسر زندگی او باشد. همان‌گونه که آیه آخر سوره زلزال بر تمام زندگانی آن عرب بیابانی نورافشانی کرد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

توضیح این که: مرد عربی^(۱) خدمت پیامبر اسلام ﷺ رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! به من قرآن بیاموز.

پیامبر اسلام ﷺ یکی از اصحابش را فراخواند و به او دستور داد که به آن مرد عرب تعلیم قرآن کند.

صحابی رسول الله ﷺ سوره «زلزال» را به مرد عرب تعلیم داد. وقتی عرب بیابانی سوره زلزال را فراگرفت، از جای برخاست تا با پیامبر ﷺ خداحافظی کند و برود. همگان متعجب شدند!

حضرت فرمود: کجا می‌روی؟

مرد عرب عرض کرد: یا رسول الله! دو آیه آخر این سوره ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ و ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^(۲) برای تمام عمر من کافی است!

پیامبر ﷺ فرمود: «او را به حال خود بگذارید، که مرد فقیهی شد!»^(۳). آری اگر کسی معتقد باشد که فردای قیامت کمترین و کوچک‌ترین اعمال و گفتار او در مقابلش مجسم می‌شود و باید پاسخگوی آن باشد، همین عقیده او را در تمام زندگی از خطاها و لغزش‌ها حفظ و به نیکی‌ها دعوت می‌کند.

آری با داشتن قرآن و عمل کردن به آن نیازی وجود نخواهد داشت و بدون قرآن، هر چند تمام امکانات فراهم باشد، انسان نیازمند خواهد بود. برخی تصوّر می‌کنند غربی‌های دورافتاده از معارف الهی و دارای تمام

۱. نویسنده کتاب پرتوی از قرآن، در قسمت دوم جزء سی‌ام کتاب مذکور، صفحه ۲۲۴ می‌گوید: «وی صعصعة بن ناجیه، جدّ فرزندق بوده است».

۲. پیامبر اکرم ﷺ این دو آیه را «جامعه» نامید و عبدالله بن مسعود، یکی از اصحاب پیامبر، آن را «محکم‌ترین» آیات قرآن شمرده است. (مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۵۲۷).

۳. تفسیر نمونه، جلد ۲۷، صفحه ۲۳۱.

امکانات مادّی، انسان‌های خوشبختی هستند. در حالی که در مهد تمدّن غرب، یعنی آمریکا، اساسی‌ترین نیاز بشر، یعنی امنیت، وجود ندارد! به گونه‌ای که رفت و آمد در شب در بسیاری از شهرها خطرناک است! همان‌گونه که تردّد در روز، اگر پول قابل توجّهی همراه انسان باشد، خالی از خطرات مهمّ نخواهد بود؛ چرا که به قول یکی از دانشمندان فرانسوی تمام ارزش‌های آمریکایی در دلار خلاصه می‌شود و همه چیز فدای آن می‌گردد، دلار معبود آن‌هاست! کودکان آن‌ها در مدارس به روی معلّم و هم‌کلاسی‌های خود اسلحه می‌کشند و بارها اتّفاق افتاده که آن‌ها را کشته‌اند، موادّ مخدّر و مراکز فساد در آن جا غوغا می‌کند، هر چند صنایع آن‌ها دنیا را پر کرده است.

به هر حال ما مسلمانان باید قدر این عطیه و نعمت بی‌بدیل الهی را بدانیم و آن را پاس بداریم و در فهم و درک مضامین آیات نورانی آن تلاش کنیم و سپس برای عمل به این نسخه شفابخش دامن همّت به کمر زنیم و دیگران را نیز نسبت به عمل به آن تشویق کنیم.





قلعه تسخیر ناپذیر تقوی

قال علی علیه السلام:

«فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ، وَمَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ»؛

«(ای مسلمانان!) تقوی را پیشه خود سازید، و به آن چنگ بزنید؛ زیرا تقوی

ریسمانی استوار، و دستگیره‌ای محکم، و پناهگاهی مطمئن است»^(۱).

شرح و تفسیر

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این فراز از خطبه خود دو تشبیه برای تقوی

بیان فرموده است:

در جمله اول تقوی را به ریسمانی تشبیه کرده که دستگیره آن محکم

است، چنین تشبیهی برای قرآن مجید نیز بیان شده است^(۲).

این تشبیه ممکن است اشاره به یکی از دو چیز باشد:

۱- دنیا مانند چاهی است که مردم در اعماق آن هستند، در چنین

وضعیتی ریسمان محکمی لازم است تا مردم با تمسک به آن، از چاه

نجات یابند. حضرت علی علیه السلام تقوی را به منزله ریسمانی معرفی کرده

است که انسان می‌تواند به وسیله آن از چاه هوای نفس و جهان ماده

رهایی یابد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۲. در روایتی از امام رضا علیه السلام قرآن به «حبل الله المتین» توصیف شده است. به میزان الحکمة، باب ۳۲۹۴، حدیث ۱۶۱۳۶، (جلد ۸، صفحه ۷۰) مراجعه کنید.

۲- کوهنوردانی که می‌خواهند از درّه‌های خطرناک عبور کنند، معمولاً یک طناب طولانی همراه دارند و همه آن‌ها به آن طناب متصل هستند تا اگر یکی لغزید، بقیه او را نگهدارند و احتمال این که همه آن‌ها بلغزند بسیار کم است، بنابراین اگر یک نفر بلغزد سقوط نمی‌کند، چون به آن ریسمان متصل است.

شاید آیه شریفه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»^(۱) نیز اشاره به همین مطلب باشد، که وقتی همه راهیان قلّه سعادت به ریسمان الهی چنگ زدند و به آن متصل شدند، اگر بعضی لغزش‌هایی داشته باشند، دیگران او را از سقوط حفظ می‌کنند.

در تشبیه دوم، تقوی به قلّه‌ای تشبیه شده که خارج از دسترس دشمن است. انسان متقی بر فراز چنین قلّه تسخیرناپذیری قرار دارد. آری با تمسک به ریسمان تقوای الهی می‌توان از چاه مخوف هوای نفس خارج شد و به قلّه کمال و سعادت صعود کرد و از دسترس دشمن در پناهگاهی مطمئن قرار گرفت.





قلعه نفوذناپذیر!

قال علی علیه السلام:

«إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ...
أَلَا وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرَكُ الْغَايَةُ الْقُصْوَى»؛

«ای بندگان خدا! بدانید که تقوی قلعه‌ای محکم و نیرومند است، اما بدکاری و
گناه حصارى است سست و بی دفاع ... آگاه باشید که با تقوی می‌توان ریشه گناهان
را برید و با یقین به برترین درجه مقصود نائل شد»^(۱).

شرح و تفسیر

انسان در این دنیا مورد هجوم انواع آفات و بلاهاست، هم از نظر جسمانی و هم از نظر روحی. خداوند متعال یک نوع ابزار دفاعی در جسم انسان قرار داده که میکروب‌ها را دفع می‌کند و اگر این نیروی دفاعی نبود انسان عمر چندانی نمی‌کرد. بیماری ایدز، که متأسفانه ارمغان عصر ماست، نیروی دفاعی جسم انسان را از بین می‌برد و گلبول‌های سفید را نابود می‌سازد.

خداوند در مسایل روحی و اخلاقی نیز یک نیروی دفاعی آفریده که جلوی بیماری‌ها را می‌گیرد و آن تقوی است؛ آدم بی‌تقوی مانند مبتلایان به ایدز می‌باشد! از روایت فوق، علاوه بر تشبیه زیبایی، که شرح

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

آن گذشت، دو نکته دیگر روشن می‌شود:

نخست معلوم می‌گردد که تقوی همان نیروی دفاعی درونی است. تقوی همان عدالت است، و عدالت همان تقوی است، تقوی اگر به مراحل بالا برسد همان عصمت است.

نکته دوم این که بهترین راه مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام، تقوی است. ما برای حفظ سلامت جسم نمی‌توانیم تمام جامعه را از میکروب‌ها پاک کنیم، اما می‌توانیم نیروی دفاعی بدن را تقویت کنیم. در مورد روح نیز چنین است که هر چند نمی‌توان تمام جامعه را از همه صفات رذیله و تهاجم ضد ارزشی دشمن پاک کرد، اما می‌توان تقوی را در درون تقویت نمود. و با نیروی تقوی با آن مقابله کرد.





قله رفیع جود و سخاوت

قال علی علیه السلام:

«غَايَةُ الْجُودِ أَنْ تُعْطِيَ مِنْ نَفْسِكَ الْمَجْهُودَ»؛

«نهایت (و قله رفیع) جود و بخشش آن است که در حدّ توان، به دیگران بذل و

بخشش نمایی»^(۱).

شرح و تفسیر

در عالم هستی همه موجودات طبیعتاً بخشنده هستند و از آنچه دارند در اختیار دیگران می‌گذارند؛ از جمله این موجودات می‌توان به خورشید عالم‌افروز اشاره کرد. خورشید دائماً در حال بخشش «نور» «حرارت» و «انرژی» به جهان هستی است. بر اثر این بذل و بخشش، روزانه سیصد هزار میلیون تن از وزن خورشید کاسته می‌شود! ولی این موجود پربرکت، همچون شمع می‌سوزد تا محفل موجودات منظومه شمسی را روشن سازد.

انسان که گل سرسبد موجودات جهان هستی است، و تمام جهان هستی برای خدمت به او خلق شده‌اند، و مقامی بالاتر از فرشتگان و ملائک دارد، و خلیفه و نماینده خداوند در زمین است، نیز باید هماهنگ با این قانون کلی، دیگران را از امکاناتی که دارد محروم نسازد و وصله‌ای

۱. ارشاد مفید، صفحه ۱۵۸ (به نقل از میزان الحکمة، باب ۶۳۳، حدیث ۲۹۷۷).

ناهمرنگ با موجودات بخشنده جهان هستی نباشد. آیا شایسته است آدمی که همه چیز از خداوند می‌خواهد و امیدوار است خداوند حاجت‌های او را برآورده کند، و آنچه را می‌خواهد به او ببخشد، خود بخل ورزد و حاضر نباشد حاجت کسی را برآورده سازد؟

روایت فوق به همه سفارش می‌کند که هماهنگ با نظام هستی حرکت کنند و آنچه در توان دارند در کمک به دیگران مضایقه نکنند. جود و بخشش آثار مهمی در دنیا و آخرت دارد و آثار معنوی آن به قدری گسترده است که حتی ممکن است انسان‌های بی‌ایمان بخشنده را نیز از آتش نجات دهد!

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که به «عَدَى»، فرزند «حاتم طایی» فرمود:

«دُفِعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ؛ عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد!»^(۱).

مباحث مربوط به جود و بخشش دامنه‌دار است^(۲)، در این جا به همین مقدار قناعت می‌کنیم، به امید آن که ما نیز همچون سایر موجودات جهان هستی، دیگران را در امکانات خویش سهیم کنیم.



۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۴.

۲. مشروح این مباحث را در «اخلاق در قرآن»، جلد ۲، صفحه ۳۸۵ به بعد، مطالعه فرمایید.



کمال عفت و خویشن داری

قال علی علیه السلام:

«تَمَامُ الْعِفَافِ الرِّضَا بِالْكَفَافِ»؛

«کمال عفت در آن است که انسان به مقدار نیازش قناعت کند»^(۱).

شرح و تفسیر

علماء علم اخلاق معتقدند که صفات فضیلت اخلاقی حدّ وسط بین إفراط و تفریط است، که هر دو رذیله اخلاقی محسوب می‌شود. آن‌ها برای انسان چهار صفت اصلی اخلاقی قائلند؛ شجاعت، عفت، حکمت و عدالت. عفت حدّ اعتدال قوه شهویه است، اگر از حدّ بگذرد شهوت می‌شود. شهوترانی و شهوت پرستی؛ البته شهوت به معنای عام کلمه؛ یعنی تسلیم خواسته‌های نفس شدن. و اگر پایین‌تر از حدّ اعتدال باشد تنبلی محسوب می‌شود و اگر در حدّ اعتدال باشد عفت است. مثلاً علاقه به مال و کار و فعالیت برای تحصیل آن، اگر زیاد از حدّ باشد دنیاپرستی است که مذموم می‌باشد، و اگر اصلاً دنبال آن نرود سستی و تنبلی است که آن هم مذموم می‌باشد، اما اگر در حدّ اعتدال و به اندازه نیاز باشد عفت است که امر بسیار خوبی شمرده می‌شود. با توجه به این مقدمه به شرح و تفسیر روایت باز می‌گردیم.

حضرت می‌فرماید: «کمال عفت در این است که انسان به مقدار نیازش قناعت کند».

محققان می‌گویند: ثروت‌های دنیا در سه مسیر مصرف می‌گردد:
۱- ضروریات زندگی؛ بدین معنی که به حداقل احتیاجات زندگی قناعت شود.

۲- مسایل رفاهی؛ که بالاتر از ضروریات زندگی است، اما در حد اسراف نیست.

۳- شهوات و هوس‌ها؛ متأسفانه آمارها نشان می‌دهد که قسمت عمده ثروت‌های دنیا در مسیر سوم مصرف می‌شود و حد و حصری ندارد و نمونه‌های فراوانی می‌توان برای آن ذکر کرد که کاخ‌های شاهان و سرمایه‌داران بزرگ و زرق و برق‌های دنیاپرستان نمونه بارز آن است. روایت مزبور قطعاً شامل مورد اول می‌شود و بدون شک مورد سوم را نفی می‌کند، اما ممکن است مورد دوم را نیز شامل شود، زیرا آنچه بالاتر از ضروریات زندگی است و در حد اسراف نمی‌باشد، جزء نیازهای انسان محسوب می‌گردد.





گناهان پنهان!

قال علی علیه السلام:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاطِ، وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ، وَهَفَوَاتِ اللُّسَانِ»؛

«الهی! نگاه‌های اشارت‌آمیز، سخنان بی‌فایده، خواسته‌های نابجای دل، و لغزش‌های زبان را بر من ببخش!»^(۱).

شرح و تفسیر

از احادیث و روایات معصومان علیهم السلام استفاده می‌شود که دو نوع گناه، بسیار خطرناک است:

۱- نخست گناهان صغیره، مخصوصاً برای افراد متدین که معمولاً از گناهان کبیره فاصله می‌گیرند و چون آن‌ها را با اهمیت تلقی می‌کنند آلوده آن نمی‌شوند، ولی نسبت به گناهان صغیره این برخورد را ندارند و بدین جهت خطر آلودگی به آن وجود دارد.

۲- نوع دوم گناهانی که مخفی و پنهان است و جز انسان و خدایش هیچ کس از آن آگاه نمی‌گردد.

روایت فوق پیرامون قسم دوم این گناهان بحث می‌کند. این روایت هر چند در قالب دعا و طلب بخشایش از این نوع گناهان است، ولی در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۸.

حقیقت نوعی درس برای مخاطبین است که از چنان گناهای پرهیزند. گناهان پنهانی نظیر استهزا کردن و تحقیر نمودن شخصی محترم، با نگاه چشم، یا اشاره بی موردی که باعث ریختن آبروی انسان آبرومندی گردد، یا گناهای که با شوخی‌های بی مورد و الفاظ بی ارزش و ناشایست انجام می‌گیرد، شوخی‌هایی که گاه جدی‌تر از جدی است! و برخی از این طریق انتقام‌جویی می‌کنند! و گناهای نظیر ریا و خودنمایی که سدّ مهمّی در برابر قبولی طاعات و عبادات محسوب می‌گردد.

خلاصه باید از این نوع گناهان، که مانعی برای انجام آن جز ایمان و تقوی وجود ندارد، به خداوند کریم پناه ببریم. و از خدا بخواهیم که این گناهان را بر ما ببخشد.





لباس تقوی

قال علی علیه السلام:

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَخَاصِيهِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةِ»؛

«بی شک جهاد دری از درهای بهشت است، که خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است، جهاد لباس تقوی و زره مستحکم خداست»^(۱).

شرح و تفسیر

تقوی در این حدیث پرمعنی به لباس تشبیه شده است. امیرمؤمنان علی علیه السلام در حقیقت با این جمله، به آیه ۲۶ سورة اعراف اشاره دارد؛ آن جا که خداوند متعال می فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ»؛ «ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس تقوی بهتر است. این ها (همه) از آیات خداست، تا متذکر نعمت های او شوند».

خداوند متعال در این آیه شریفه بر بندگان خویش به خاطر لباس متّ می گذارد و تعبیر «أَنْزَلْنَا» در مورد لباس جالب است، سرّ آن این

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

است که خداوند آب را از آسمان نازل می‌کند، حیوانات آن را می‌نوشند و گیاهان مورد نیاز آن‌ها می‌روید و تغذیه می‌کنند. سپس بر بدن آن‌ها پشم و مو می‌روید و انسان‌ها با آن پشم و موها برای خویش لباس تهیه می‌کنند. البته می‌توان گفت که در تعبیراتی مانند «آنزلا» لازم نیست که همیشه یک عُلُو مکانی مثل عُلُو آسمان نسبت به زمین باشد؛ بلکه عُلُو مقامی هم کافی است. چرا که خداوند مکان خاصی ندارد.

بنابراین چون خداوند متعال لباس را به انسان ارزانی داشته، تعبیر به «آنزلا» شده است؛ هر چند لباس در روی زمین آماده شده باشد.

نقش لباس

لباس سه نقش اساسی دارد:

- ۱- جنبه حفاظت دارد؛ زیرا جلوی آسیب‌های خارجی را می‌گیرد.
- ۲- ساتر العیوب است و از آشکار شدن عیوب انسان جلوگیری می‌نماید.

۳- باعث زینت و احترام انسان می‌شود؛ زیرا انسان برهنه شبیه به حیوانات است و لهذا می‌توان لباس را تابلوی شخصیت انسان دانست و بسیاری از صفات اخلاقی انسان را روی این تابلو می‌توان قرائت کرد. از تابلوی لباس به راحتی می‌توان پی برد که صاحب آن کم حوصله است یا پرحوصله؟ منظم است، یا نامنظم؟ تند است، یا ملایم؟ با خانواده‌اش مشکل دارد، یا ندارد؟

خلاصه این که لباس این سه هدف را دنبال می‌کند و اگر نگاهی به لباس‌هایی که اکنون پوشیده می‌شود، مخصوصاً آنچه برخی از جوانان و زنان می‌پوشند، بیندازیم متوجه خواهیم شد که متأسفانه پاره‌ای از آن‌ها هدف‌های اصلی لباس خود را فراموش کرده‌اند!

به هر حال تقویٰ نیز لباسی است که این سه هدف را دنبال می‌کند:
اولاً: تقویٰ از روح انسان محافظت می‌کند و او را از لغزش‌های اخلاقی
حفظ می‌کند؛ لغزش‌های اخلاقی که نه تنها روح او را مجروح، بلکه
کرامت انسانی او را نابود می‌کند!

ثانیاً: تقویٰ عیوب اخلاقی انسان را می‌پوشاند و مانع بروز آن می‌گردد.
و ثالثاً: تقویٰ زینت و نشانهٔ شخصیت است، انسان متقی حتی در نزد
انسان‌های بی‌تقوی محترم است.

تقوی تنها یک لباس عادی و معمولی نیست، بلکه به عنوان لباس
جنگ هم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. و از آن جا که جهاد یک
رویداد دائمی زندگی انسان است، مخصوصاً در بُعد جهاد اصغر و مبارزه با
نفس، نیاز به این لباس دائمی و همیشگی است.

بنابراین باید همواره از این لباس رزم سود جست، تا انسان را از آفات
و خطرات حفظ کند و عیوب او را بپوشاند و زینت مناسبی برایش باشد.



مؤمن آینه مؤمن است

قال علی علیه السلام:

«يَا كَمِيلُ! الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ، لِأَنَّهُ يَتَأَمَّلُهُ فَيَسُدُّ فَاقَتَهُ وَيُجَمِّلُ حَالَتَهُ»؛

«ای کمیل! مؤمن آینه سایر مؤمنان است، زیرا (برای او دو کار انجام می دهد)،

۱ - نقاط ضعف او را برطرف می سازد و ۲ - نقاط قوتش را بیش تر می کند»^(۱).

شرح و تفسیر

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت مذکور به دو خدمت از مهم ترین خدمات متعددی که یک آینه انجام می دهد اشاره فرموده است، ولی این دو، ویژگی هایی دارد که در این جا به پنج مورد آن اشاره می شود:

۱- آینه عیب و حسن، نقطه ضعف و قوت، بدی و خوبی افراد را بدون سر و صدا و جار و جنجال به آن ها نشان می دهد. بدون این که دیگران، حتی کسانی که در کنار آینه هستند، متوجه شوند این کار را انجام می دهد و آبروی شخص را نمی برد.

۲- آینه صاف خوبی و بدی را به همان اندازه ای که هست نشان می دهد، نه کمتر و نه زیاده تر. جناحی نیز عمل نمی کند، که عیوب دوستانش را کوچک جلوه دهد و خوبی های آن ها را بزرگ و در مورد دیگران بالعکس عمل کند.

۳- آینه عیب انسان را بیان می نماید، ولی هرگز او را ملامت و سرزنش

نمی‌کند و انسان را نزد دیگران تحقیر و کوچک نمی‌نماید.

۴- بیان حُسن و عیب کسی که در مقابل آینه قرار می‌گیرد همیشگی است و آینه از این کار خسته نمی‌شود، نه مانند بعضی افراد که اگر خسته نباشد، سرحال باشد، گرفتاری نداشته باشد، به فکر معایب و محاسن دوستش می‌باشد و گرنه گویا چشم‌ها را برهم می‌گذارد و هیچ نمی‌بیند.

۵- انسان هر چه به آینه نزدیک‌تر شود عیب و حسن خود را بهتر متوجّه می‌شود، البته به شرط این که آینه مقابل او چهار صفت داشته باشد:

الف) باید نور و روشنایی در آن بیفتد و گرنه نمی‌تواند کاری کند.

ب) گرد و غبار و زنگار نداشته باشد، بلکه باید تمیز و صاف باشد.

ج) آینه نباید کج و معوج باشد، بلکه باید صاف و شفاف باشد.

د) کسی که به آینه نگاه می‌کند باید چشم بینا داشته باشد، آینه تنها در صورتی قابل استفاده است که بیننده آن چشم بینا داشته باشد.

با توجه به ویژگی‌های پنج‌گانه آینه، و این که مؤمن به آینه تشبیه شده است، شخص مؤمن نیز باید دارای این اوصاف باشد. ولی متأسفانه بعضی، فقط عیوب دیگران را می‌بینند و چشمانشان را به روی خوبی‌ها بسته‌اند. بدین جهت طرف مقابل هم حرف او را نمی‌پذیرد.

ما باید به هنگام تذکر و امر به معروف، محاسن را قبل از معایب بیان کنیم، تا صاحب عیب بپذیرد و در صدد رفع آن برآید. بعضی دیگر، عیوب مردم را در انظار دیگران مطرح می‌کنند و آن‌ها را تحقیر و سرزنش می‌نمایند. برخی، هر چه به دوست خود نزدیک‌تر می‌شوند، کمتر عیوب او را متذکر می‌شوند. و آخرین سخن این که مؤمن علاوه بر این که برای تک تک مؤمنین آینه است، باید برای کلّ جامعه هم آینه‌ای با شرایط چهارگانه بالا باشد. همان‌گونه که رسانه‌ها، مطبوعات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها و مانند آن نیز می‌توانند آینه‌های عمومی خوبی باشند؛ مشروط بر این که آنچه راهست بگویند، نه آنچه را دوست دارند.

مؤمنان واقعی!

قال علی علیه السلام:

«الْمُؤْمِنُ وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاجِ، ثَبُوتٌ عِنْدَ الْمَكَارِهِ، صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ، شَكُورٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ، قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ، وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ، النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، وَنَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ...»؛

«مؤمن در مقابل حوادث سخت و تکان دهنده ثابت و استوار، و به هنگام ناخوش آیندها محکم و پابرجاست، در برابر بلاها صبور و پرتحمل، در مقابل نعمت‌ها شاکر و سپاس‌گزار، و به آنچه خداوند روزی‌اش ساخته قانع است. مؤمن به دشمنانش نیز تعدی نمی‌کند، و بار خود را بر دوش دوستانش نمی‌گذارد، مردم از او در آرامش‌اند، (هر چند) جان و تنش در زحمت باشد»^(۱).

شرح و تفسیر

احادیث فراوانی در مورد ویژگی‌های افراد باایمان وارد شده، که هر کدام از یک زاویه شخصیت مؤمن را بیان می‌کند. در روایت فوق‌تره صفت از صفات مؤمنان واقعی بیان شده، که قسمتی از آن اخلاق فردی مؤمن را بیان می‌کند و بخشی دیگر مربوط به اخلاق جمعی و نوع برخورد او با اجتماع است. در آغاز اشاره‌ای به صفات فردی او دارد:

۱ و ۲- «الْمُؤْمِنُ وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاجِ، ثَبُوتٌ عِنْدَ الْمَكَارِهِ»: «هزاهز» از ماده

۱. میزان الحکمة، باب ۲۹۱، حدیث ۱۴۰۸، (جلد اول، صفحه ۳۳۲).

«هَزَّ» به معنی حوادث تکان دهنده است، و این کلمه مفهوم وسیعی دارد. این حوادث تکان دهنده، گاه مصائب، گاه حملات دشمن، گاه بیماری‌های صعب‌العلاج، و گاه زلزله‌ها و طوفان‌های سخت و طاقت‌فرساست. مؤمن در مقابل تمام این حوادث استوار و ثابت قدم و همچون کوه می‌باشد، مؤمن به کمک ایمانش در مقابل طوفان‌ها، خود را گم نمی‌کند و دست‌پاچه نمی‌شود، بلکه باوقار، طوفان‌ها را از سر می‌گذراند.

۳- «صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ»؛ به هنگام بلاء و حوادث دردناک، که دامنگیر هر انسانی می‌شود، بی‌تابی و بی‌قراری نمی‌کند، جزع و فزع نمی‌نماید، بلکه صبر را پیشه خویش می‌سازد، تا از امتحان الهی سرافراز بیرون آید.

۴- «شَكُورٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ»؛ مؤمن همان‌گونه که مصیبت و نعمت کاسه صبرش را لبریز نمی‌کند و او را از خود بی‌خود نمی‌سازد، فزونی نعمت نیز او را از یاد خدا، یعنی صاحب اصلی این نعمت‌ها، غافل نمی‌کند؛ بلکه به هنگام راحتی هم به یاد خداست و شکر نعمت‌هایش را می‌گذارد. مؤمن نه تنها در زبان و گفتار شاکر نعمت‌های الهی است، بلکه در عمل هم چنین است؛ یعنی نعمت‌های الهی را فقط در مسیر رضای پروردگار صرف می‌کند.

۵- «قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ»؛ مؤمن به آنچه دارد قانع است، و ثمره قناعت آرامش است. بدین جهت با یک زندگی ساده به آرامش می‌رسد، اما افرادی هستند که با داشتن کاخ‌ها و ثروت‌ها کمترین آرامشی ندارند.

در ذیل روایت به چهار ویژگی اجتماعی آن‌ها اشاره می‌فرماید: ستم آن‌ها به کسی نمی‌رسد، حتی به دشمنان آن‌ها، و بر دوستان خود تحمیل نمی‌کنند، عادت به فراافکنی مشکلات ندارند، لذا همه مردم از دست آن‌ها در راحتند، هر چند خودشان در مشکل باشند.

خداوندا ما را یاری کن که مصداق بارز این صفات والا باشیم.

مجازات شش گروه به خاطر شش خصلت!

قال علی علیه السلام:

«إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ سِتَّةً بِسِتَّةٍ: الْعَرَبَ بِالْعَصِيَّةِ، وَالذَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ، وَالْأُمَرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَالتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ، وَأَهْلَ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهْلِ»؛

«خداوند شش گروه را به خاطر شش عمل (یا صفت) مجازات می‌نماید:

عرب‌ها را به خاطر تعصّب (نابجا)، و کدخدایان را به خاطر کبر و غرور، و زمامداران را به خاطر ظلم و ستم، و فقیهان را به خاطر حسادت، و بازرگانان را به خاطر خیانت (در اموال مردم)، و روستاییان (جاهل) را به خاطر جهل و نادانی»^(۱).

شرح و تفسیر

به توضیحی کوتاه پیرامون هر یک از گروه‌های ششگانه فوق توجّه کنید:

- ۱- «الْعَرَبَ بِالْعَصِيَّةِ»؛ عرب‌های متعصّب را به خاطر صفت زشت تعصّب در برابر حق مجازات می‌کند، عصیّتی که مانع قبول حق و حقیقت می‌شود و بسان پرده‌ای از مشاهده واقعیّت‌ها جلوگیری می‌کند.
- ۲- «وَالذَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ»؛ «دهقان» مفرد «دهاقین» به معنی «دهبان» و «کدخدا» و «خان» است و در واقع معرّب دهگان (به معنی صاحب ده یا رئیس ده) می‌باشد^(۲). به هر حال خداوند «کدخدا» و «خان» را به خاطر

غرور و تکبری که دارد مجازات می‌نماید. برخی از خوانین آن قدر مغرور و متکبر هستند که به رعیت و مردم خود همانند حیواناتشان نگاه می‌کنند و کمترین ارزشی برای آن‌ها قائل نیستند!

۳- «وَالْأَمْزَاءَ بِالْجَوْرِ»؛ سومین دسته‌ای که در این روایت به آن‌ها اشاره شده، زمامداران و حکمرانان بر مردم هستند. عامل مجازات و عذاب این گروه، ظلم و جوری است که بر مردم تحت فرمان خود روا می‌دارند.

۴- «وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ»؛ حسادت نیز یکی از عوامل عذاب الهی است و این صفت زشت و ردیله اخلاقی عامل عذاب علما و فقها و دانشمندان حسود است. فقهایی که با کمک گرفتن از حسادت می‌خواهند مقام و منزلت دیگران را زایل کنند، گرفتار عذاب الهی می‌شوند!

۵- «وَالْتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ»؛ خداوند بازرگانان را به خاطر خیانت در اموال مردم عذاب می‌نماید. کم‌فروشی، غش در معامله، نپرداختن طلب طلبکاران، احتکار و مانند آن، نوعی خیانت است.

۶- «وَأَهْلَ الرُّشْتاقِ بِالْجَهْلِ»؛ روستاییان نیز بر اثر جهل و نادانی و بی‌اطلاعی از معارف دینی مشمول مجازات می‌شوند. کسی که قدرت بر تحقیق و پرسش دارد و به دنبال آن نمی‌رود و در جهل می‌ماند جهل عذر او نمی‌شود، بلکه چنین جهلی عامل عذابش می‌گردد.

نکات سه‌گانه

۱- بدون شک هر کس مبتلا به این افعال و صفات شود، مشمول عذاب خداوند می‌گردد؛ هر چند در زمره یکی از گروه‌های فوق نباشد. یعنی انسان حسود مجازات دارد هر چند جزء «فقها» نباشد، همان‌گونه که شخص متکبر طعم تلخ عذاب الهی را خواهد چشید هر چند «کدخدا» یا

«خان» نباشد، همچنین نسبت به بقیه صفات.

با توجه به مطلب فوق این سؤال مطرح می‌شود که: چرا هر یک از صفات فوق به طایفه خاصی نسبت داده شده، در حالی که مبتلا شدن به هر یک از این صفات برای هر گروه و شخصی امکان‌پذیر است؟ در جواب این سؤال توجه به این نکته لازم است که هر گروهی یک نقطه آسیب‌پذیری دارد، که لغزش او در آن نقطه شدیدتر است. روایت فوق در واقع نقطه آسیب‌پذیری هر یک از جمعیت‌های شش‌گانه را بیان کرده است.

به عبارت دیگر، بعضی در مقابل برخی گناهان بیمه‌اند؛ مثل این که هرگز قمار نمی‌زند و یا لب به شراب آلوده نمی‌کند، ولی در مورد برخی دیگر از گناهان کاملاً در خطر و لغزش قرار دارد. این روایت به گناهان نوع دوم پرداخته است.

۲- اصول و ریشه‌های بدبختی انسان‌ها همان شش صفتی است که در روایت بالا به آن اشاره شد. اگر این صفات از جامعه بشریت رخت بربندد و روزی تعصب و تکبر و ظلم و حسادت و خیانت و جهالت ریشه‌کن گردد، قطعاً چنان دنیایی همچون بهشت خواهد بود. به امید آن روز!



محور ارزشی جامعه

قال علی علیه السلام:

«وَلَا تَصْعُوا مَنْ رَفَعَهُ التَّقْوَى، وَلَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعَهُ الدُّنْيَا، وَلَا تَشِيمُوا بَارِقَهَا، وَلَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَلَا تُحِبُّوا نَاعِقَهَا»؛

«کسی که تقوی او را بالا برده است شما او را پایین نیاورید، و کسی که دنیا او را بالا برده شما او را بالا نبرید، زرق و برق دنیا توجه شما را جلب نکند، و به سخن آن کس که شما را به دنیا ترغیب می‌کند گوش فرا ندهید، و به ندایش پاسخ نگویند»^(۱).

شرح و تفسیر

محور هر جامعه‌ای نظام ارزشی آن جامعه است و همان است که به جامعه شکل و جهت می‌دهد. اگر محور ارزشی جامعه‌ای منافع مادی باشد همه برنامه‌های آن جامعه بر همین محور دور می‌زند؛ تعلیم و تربیت، ادارات و سازمان‌ها، کتاب‌ها و مطبوعات و رسانه‌ها، سینماها و مراکز هنری، میادین ورزشی و دیگر برنامه‌های آن جامعه سمت و سوی منافع مادی می‌گیرد و بالعکس، اگر محور جامعه‌ای تقوی باشد، همه برنامه‌های آن جامعه رنگ و بوی تقوی می‌گیرد و این جاست که سخن از کرامت انسان به طور جدی مطرح می‌گردد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

کار مهمّ پیامبران الهی - صلوات الله علیهم اجمعین - تعویض محورها بود. و کار عمده شیاطین و استکبار، تخریب محورهای ارزشی است. بدین جهت آنها سعی دارند به مردم تلقین کنند که اصل اساسی اقتصاد و منافع مادی است، نه معنویّت و جهان آخرت!

هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ به رسالت مبعوث می شود و محورهای ارزشی جامعه را عوض می کند، محصولات جامعه نیز عوض می شود. جامعه ای که تا قبل از آمدن اسلام به افراد پست و بی ارزشی چون ابوسفیان و ابوجهل می بالید، محصولات جدیدی پیدا می کند و به انسان های بی نظیر یا کم نظیری همچون علی علیه السلام و مقداد و ابوذر می بالد. روایت فوق، با اشاره به محور ارزشی اسلام، سفارش می کند: کسانی که بر اساس ارزش های الهی و تقوی مورد لطف خداوند قرار گرفته و در جامعه جایگاه ممتازی پیدا کرده اند، این افراد را به بهانه های پوچ و واهی مادی از جایگاه خود پایین نکشید و کسانی که بر اساس محورهای ارزشی دنیاپرستان بناحق جایگاهی پیدا کرده اند، شما مرعوب زرق و برق مقام و موقعیت آنها قرار نگیرید و به تأیید و کمک آنها نپردازید. خلاصه این که: «محورهای ارزشی خویش را با قاطعیّت حفظ کنید».



مردم سه گروهند!

قال علی علیه السلام:

«يَا كُمَيْلُ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاها، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ، النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَا عِ اتِّبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رَجٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ»؛

«ای کمیل! این دل‌ها همانند ظرف‌هاست؛ بهترین آن‌ها، ظرفی است که قدرت حفظ و نگهداری و گنجایش بیش‌تری داشته باشد، بنابراین آنچه برای تو می‌گویم حفظ کن. مردم سه گروهند: اول علمای ربّانی، دوم دانش‌طلبانی که در راه نجات دنبال تحصیل علم هستند، و سوم احمقان بی‌سر و پا که دنبال هر صدایی می‌روند (و پای هر پرچمی سینه می‌زنند) و با هر بادی حرکت می‌کنند! همان‌ها که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی تکیه نکرده‌اند»^(۱).

شرح و تفسیر

محتوای این روایت مهمّ است؛ زیرا هر قدر فهم و درک مخاطب بالاتر باشد، گویندهٔ حکیم و عالمی چون امیرمؤمنان علیه السلام مطالب والاتری بیان می‌کند. و از آن جا که مخاطب در این حدیث کمیل بن زیاد است، که از اصحاب خاص و محرم اسرار آن حضرت می‌باشد، روایت اهمّیت خاصی دارد.

«يَا كُمَيْلُ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاها»؛ حضرت در اولین

جمله دل‌های انسان‌ها را تشبیه به ظرف‌هایی کرده است، و روشن است که بهترین آن‌ها، ظرفی است که گنجایش بیش‌تر و قدرت حفظ و نگهداری بهتری داشته باشد. بنابراین قلب و دلی بهترین دل‌ها است که گنجایش بیش‌تری برای علم و معرفت داشته باشد.

از جمله آغازین حدیث نکته مهمی روشن می‌شود و آن این‌که: فیض خداوند همانند همه صفاتش بی‌نهایت و نامحدود است، پس چرا بهره انسان‌ها از فیض خدا متفاوت است؟

پاسخ این پرسش با دقت در جمله اول حدیث، که قابلیت‌ها متفاوت است، روشن می‌شود. ظرف‌هایی که انسان‌ها برای جمع‌آوری معرفت و استفاده از فیض الهی آورده‌اند متفاوت می‌باشد، بدین جهت بهره آن‌ها متفاوت است، باران رحمت الهی از آسمان بر همه سرزمین‌ها نازل می‌شود، اما بهره همه زمین‌ها یکسان نیست؛ بلکه هر زمینی به اندازه استعداد و وسعتش از باران بهره می‌گیرد. پس همان‌گونه که این‌جا مشکل از ناحیه باران نیست، بلکه از ناحیه زمین‌هاست، آن‌جا هم مشکل از ناحیه فیض خداوند نیست، بلکه مشکل از ناحیه ظرفیت ما انسان‌هاست. حضرت علی علیه السلام پس از این‌که کمیل بن زیاد را به این نکته مهم توجه می‌دهد، می‌فرماید:

«الْأَسُّ ثَلَاثَةٌ»؛ مردم سه دسته‌اند؛ یعنی تمام انسان‌ها در یکی از این سه دسته جای دارند و دسته چهارمی وجود ندارد، باید دقت کنیم که در کدام دسته قرار داریم.

۱- «فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ»؛ دسته اول علمای ربّانی هستند، دانشمندانی که کار تربیت مردم را بر عهده گرفته‌اند و همچون خورشید تابان با نور علم خویش به تربیت نفوس می‌پردازند، نه عالمی که خاموش است و در

گوشه‌ای خزیده است؛ آری، عالمی که در وسط جامعه و قلب اجتماع به هدایت خلق می‌پردازد. اگر جزء این گروه باشیم چه افتخاری از آن بالاتر، که انسان بر جایگاه پیامبران تکیه زند!

۲- «وَمَتَّعَلَّمُ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ»؛ دسته دوم دانش‌طلبانی هستند که در برابر دانشمندان زانو بر زمین زده‌اند، تا با استفاده از نور علم آن‌ها نجات یابند. تفاوت گروه اول و دوم همانند تفاوت ماه و خورشید است! خورشید خود منبع تولید نور است؛ اما ماه نور تولید نمی‌کند، ولی از نور خورشید استفاده می‌کند و آن را منعکس می‌نماید تا دیگران هم استفاده کنند. کسانی که در این گروه هستند نیز انسان‌های خوشبختی هستند و می‌توانند با سعی و تلاش در زمره گروه اول قرار گیرند و به تربیت انسان‌های آماده بپردازند.

۳- «وَهَمَّجٌ رَّعَاعٌ»؛ دسته سوم از مردم - که متأسفانه تعداد آن‌ها کم نیست - افراد احمق، نادان، بی‌هدف و بی‌برنامه هستند، که نه خود دارای نور هدایت هستند و نه از نور هادیان جامعه استفاده می‌کنند! حضرت برخلاف دو گروه اول که به بیان جمله کوتاهی درباره آن‌ها قناعت کرد، به شرح حال این گروه می‌پردازد و چهره آن‌ها را کاملاً روشن می‌نماید، بدین جهت چهار ویژگی آن‌ها را به شرح زیر بیان می‌کند:

الف) «أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ»؛ این‌ها استقلال فکری ندارند و به دنبال هر صدایی حرکت می‌کنند، امروز پای پرچم این گروه سینه می‌زنند و فردا که این گروه در موقعیت بدی قرار گیرند بر ضد آن‌ها شعار سر می‌دهند! دلخوش کردن به حمایت و طرفداری چنین انسان‌هایی کمال سادگی است. نه زنده باد گفتن آن‌ها مایه تقویت است و نه مرده باد گفتنشان مایه تزلزل و ضعف می‌باشد.

ب) «يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ»؛ انسان‌های ضعیف‌الاراده‌ای که جزء دسته سوم هستند از خود وزنی ندارند. بدین جهت قادر بر حفظ خود در برابر طوفان‌های اجتماعی نمی‌باشند، بلکه به همراه هر بادی از هر سویی به حرکت درمی‌آیند، و حتی نسیمی آن‌ها را از جا می‌کند و به همراه خود می‌برد!

ج) «لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ»؛ این گروه از نور علم هادیان جامعه بهره‌ای نبرده‌اند، در ظلمت و تاریکی بسر می‌برند. این جمله در حقیقت علت بدبختی و مشکلات این گروه است. این افراد چون از نور هدایت مربیان دلسوز جامعه استفاده نکرده‌اند، انسان‌های ضعیف‌الاراده و بی‌وزنی شده‌اند و نه تنها خود در جامعه سرگردان و حیران هستند، بلکه مایه خطر و ضرر برای سایر مردم نیز محسوب می‌گردند.

د) «وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَىٰ رُكْنٍ وَثِيقٍ»؛ این جمله دلیل دیگری برای بی‌وزنی گروه سوم است، از آن جا که این گروه تکیه‌گاهی در جامعه ندارند، یعنی نه خود تکیه‌گاه هستند و نه به تکیه‌گاه محکم و مطمئنی پناه برده‌اند، بدین جهت با کوچک‌ترین نسیمی حرکت می‌کنند و لحظه به لحظه تغییر جهت می‌دهند و رنگ عوض می‌کنند.

آفرین و هزاران آفرین و درود بی‌انتهای بر گوینده این سخنان پرارزش! حال باید لحظه‌ای با خود خلوت کنیم و انگشت تفکر بر پیشانی نهیم، تا ببینیم که در کدام گروه هستیم. اگر در گروه اول یا دوم هستیم خدا را بر این نعمت بزرگ شکر گوئیم و اگر خدای ناکرده در زمره گروه سوم هستیم، هر چه زودتر به فکر اصلاح خویش برآئیم، که فردا دیر است!



مشکلات نعمت!

قال علی عليه السلام:

«مَنْ حَسُنَتْ بِهِ الظُّنُونُ، رَمَقَتْهُ الرِّجَالُ بِالْعُيُونِ»؛

«هنگامی که انسان (مشمول نعمت‌های الهی می‌شود و) افراد به او خوشبین

شوند، مورد حسادت حسودان واقع می‌شود»^(۱).

شرح و تفسیر

توجه به چند نکته در مورد حدیث فوق لازم است:

۱- «رَمَقَ» به معنای نظر کردن است، و به شخص بیدار «رَامِقٌ» می‌گویند. این که گفته می‌شود: «فلان کس هنوز رمقی داشت» یعنی نظر می‌کرد. ولی به هر حال در این جا کنایه از حسادت یا کنجکاوی است. معنای روایت این است که چنین شخصی که توجه مردم به او جلب شده و نعمت‌های الهی به سویش سرازیر گشته و در جامعه شخصیتی برجسته پیدا کرده، مورد حسادت حسودان نیز واقع می‌شود و باید خود را برای این مطلب آماده کند، یعنی تحمل کارشکنی‌های حسودان را داشته باشد.

این مطلب در واقع اشاره به سخن دیگری از مولی امیرمؤمنان عليه السلام است که فرمود: «لَا تَتَالَوْنَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى»؛ انسان به نعمتی از

دنیا نمی‌رسد، مگر این که نعمت دیگری را از دست می‌دهد^(۱). زیرا نعمت‌های دنیا قابل جمع نیستند. در این جا هم مشمول نعمت‌های الهی شدن با رهایی از چنگال حسودان قابل جمع نیست، پس باید آماده تحمّل این مطلب بود؛ زیرا دامنه توقعات مردم نسبت به چنین کسی به طور طبیعی گسترش پیدا می‌کند، و نباید از این نظر ناراحت شود. ۲- شخصی که مورد حُسن ظنّ مردم است و دیده‌ها به سوی او جلب شده تمام اعمالش زیر ذره بین می‌رود و مردم در کوچک‌ترین کردار و گفتار او دقّت می‌کنند و این امر وظیفه او را سنگین‌تر و مسؤولیتش را افزون‌تر می‌سازد بنابراین باید مراقب سخنان و اعمال خویش باشد، تا بهانه‌ای به دست مخالفان و حسودان ندهد.



مفاسد بیکاری!

قال علی علیه السلام:

«إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً، فَاتَّصَلَ الْفَرَاغُ مَفْسَدَةً»؛

«اگر کار و تلاش خسته کننده باشد، بی‌کاری باعث فساد است!»^(۱).

شرح و تفسیر

امیرمؤمنان علیه السلام در این روایت کوتاه، اما زیبا و پرمعنی، به مسأله بسیار مهمی اشاره کرده است و آن این که: کار و اشتغال تنها یک مسأله اقتصادی نیست، بلکه یک مسأله مهم اخلاقی نیز می‌باشد؛ بدین جهت آن حضرت، بیکاری را یکی از عوامل فساد و کار را عامل جلوگیری از آن بیان می‌کند. در شعر معروفی می‌خوانیم:

إِنَّ الشُّبَابَ وَ الْفَرَاغَ وَ الْجِدَّةَ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَىْ مَفْسَدَةٌ

«جوانی و بیکاری و داشتن پول، باعث مفسده‌های مهمی است»^(۲).

آمار و ارقام نیز آنچه را در روایت فوق آمده تأیید می‌کند. لازم به توضیح است که منظور از کار و شغل در این روایت، الزاماً کار و کاسبی که در ذهن ما هست نمی‌باشد، بلکه منظور هر نوع کار مفید و مشروعی است که انسان را مشغول سازد.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۴۰.

این که در روایات آمده است: «شیطان لشکریانش را در فاصله زمانی بین نماز مغرب و عشا بسیج می‌کند»^(۱) به خاطر این است که در این ساعت معمولاً مردم بیکار هستند، بدین جهت آن لحظات «ساعة الغفلة» نامیده شده^(۲)، و «نماز غفيله» که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود را نیز بدین جهت «نماز غفيله» نامیده‌اند که از آثار زیان‌بار غفلت می‌کاهد.

علاوه بر همه این‌ها، روشن است که هیچ کس در هیچ کجای دنیا بدون کار و فعالیت به جایی نمی‌رسد، و لهذا علما بزرگ پرکارترین افراد زمان خویش بودند و سفر و حضر، تعطیلی و غیرتعطیلی برای آن‌ها تفاوتی نداشته است. بلکه تعطیلات یا سفرها، نوع کار آن‌ها را تغییر می‌داد، اما هرگز مطالعات و فعالیت‌های علمی آن‌ها را تعطیل نمی‌کرد. و این نکته بسیار مهمی است که تمام دانشجویان و مراکز علمی و طلاب و حوزه‌های علمیّه باید بر اساس آن از تعطیلات و اوقات فراغت خویش، به نحو احسن استفاده نمایند.



۱. وسایل الشیعه، جلد ۴، ابواب التعقیب، باب ۳۶، حدیث ۵.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۹۵.

مقام دانشجو و طالب علم

قال علی علیه السلام:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ، وَأَنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْتُ فِي الْبَحْرِ»؛

«کسی که به جاده علم و دانش قدم نهد خداوند او را به سوی بهشت رهنمون خواهد شد، و فرشتگان بال و پر خویش را با میل و رغبت زیر پاهای اهل علم می‌گسترانند و تمام موجودات آسمان و زمین، حتی ماهیان دریا، برای طالب علم استغفار می‌کنند»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت علی علیه السلام در این سه جمله، اهمیت و ارزش بی‌نظیر جویندگان علم و دانش را بیان می‌فرماید. خوشا به حال کسانی که مشمول این روایت هستند.

علم و دانش راه بهشت است

در جمله اول ارتباط و پیوندی بین بهشت و علم و دانش برقرار می‌کند، و راه رسیدن به بهشت را گذر از خیابان‌ها و کوچه‌های علم و

دانایی معرّفی می‌نماید. مفهوم این سخن آن است که راه جهنّم از کوره‌راه‌های جهل و نادانی می‌گذرد! همان‌گونه که در آیه شریفه ۱۷۹ سورة اعراف به این مطلب تصریح شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم، آن‌ها دل‌ها [=عقل‌ها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر! آن‌ها همان غافلانند».

چرا بدتر از چهارپایان هستند؟

زیرا با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراه‌اند؛ آری این آیه علّت جهنمی شدن عده‌ای از جهنّیان را جهل آن‌ها می‌داند و ما به اسلام افتخار می‌کنیم که راه بهشت را علم و دانش، و راه جهنّم را جهل معرّفی می‌کند! برخلاف بعضی مذاهب ساختگی که حیات خویش را در جهل مردم می‌دانستند و بدین جهت با علم مبارزه می‌کردند و حتّی اگر در کتابخانه شخصی بیش از نوزده عدد کتاب بود، عیب می‌دانستند! عجیب این که فصول نخستین تورات کنونی که مورد قبول یهودیان و مسیحیان دنیاست، علّت اخراج حضرت آدم عليه السلام از بهشت را رسیدن او به علم و دانایی معرّفی کرده است! در آن جا آمده است که چون آدم از درخت علم و دانایی خورد، به جرم دانایی از بهشت رانده شد! چقدر فرق است بین مکتبی که راه بهشت را علم و دانایی می‌داند و مکتبی که علم را سبب خروج از بهشت می‌شمارد؟!

فرشتگان برای طالب علم بال و پر می‌کشایند

امام علیه السلام در قسمت دوم روایت فوق خبر از بال و پر گشودن ملائکه بر سر راه اهل علم - آن هم نه با جبر و فشار، بلکه با میل و رغبت و اختیار - می‌دهد، یعنی هنگامی که طلاب و دانشجویان به سوی کلاس درس حرکت می‌کنند، بر بال ملائک گام می‌نهند!

راستی چرا فرشتگان با آن مقام والایی که دارند چنین می‌کنند؟ پاسخ آن روشن است: فرشتگان قدر علم و دانش را می‌دانند، چون وقتی آدم آفریده شد، از سبب آفرینش آدم پرسیدند؟

خداوند در داستان آفرینش آدم به علم و دانش او اشاره کرد و در مسابقه علم و دانش بین آدم و فرشتگان، آدم برنده شد. از آن جا فهمیدند سجده در برابر آدم برای چه بوده است، آن‌ها از این طریق به ارزش حقیقی علم و دانش پی بردند و بدین جهت بال و پر خویش را برای جویندگان علم و دانش می‌گسترانند. کسانی که در مسیر علم و دانش گام برمی‌دارند باید قدر مقام بزرگ خویش را بدانند و همواره خدا را نسبت به آن شاکر باشند و دیگران را از دانش خود محروم نسازند.

استغفار تمام موجودات برای جویندگان علم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جمله سوم از استغفار تمام موجودات زمین و آسمان، حتی ماهی‌های دریا، برای دانشجویان علم و دانش سخن می‌گوید. انبیا، اولیا، جانشینان آنان، فرشتگان، تمام انسان‌ها، تمام جانداران، حتی ماهیان دریا، برای طالبان دانش از خداوند عالم طلب غفران و رحمت می‌کنند و بدون شک دعایی که زمزمه تمام جهان هستی باشد به اجابت می‌رسد.

طلّاب محترم! دانشجویان عزیز! و تمام عزیزانی که در راه علم و دانش گام برمی‌دارید! اندکی بر این نعمت‌های بزرگ الهی که نصیبتان شده اندیشه کنید و از این که تا این حدّ مشمول نعمت‌های پروردگار شده‌اید، او را همواره شکرگزار باشید و قدر خویش را بدانید. بسیاری از کسانی که آرزو دارند در مسیر علم و دانش گام نهند، ولی توفیق رفیق آن‌ها نمی‌شود. بی‌جهت نیست که این توفیق شامل حال شما شده است، علل این توفیق الهی خود بحث مفصّلی می‌طلبد، ولی آنچه مسلم است خداوند حکیم روی حساب و کتاب چنین نعمتی را شامل حال بعضی می‌کند و برخی را از آن محروم می‌نماید.

راستی چه غرور آفرین و مسرّت‌بخش است که انسان در مسیری گام نهد که به بهشت خداوند منتهی می‌شود و در این مسیر بر روی بال و پر فرشتگان حرکت کند و مشمول دعای خیر تمام موجودات عالم نیز گردد. آیا افتخاری بالاتر از این پیدا می‌شود!.





مواد امتحانی بزرگان!

قال علی عليه السلام:

«ثَلَاثٌ يُمْتَحَنُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ: هُنَّ الْمَالُ وَالْوَلَايَةُ وَالْمُصِيبَةُ»؛

«با سه چیز عقل انسان‌ها محک زده می‌شود: ثروت، پست و مقام، مصیبت‌ها و

مشکلات»^(۱).

شرح و تفسیر

خداوند متعال فلسفه و اساس خلقت انسان را آزمایش و امتحان از او بیان می‌کند. بدین جهت دنیا به منزله جلسه بزرگ امتحان، و قیامت به مثابه زمان دادن کارنامه امتحان‌شوندگان می‌باشد! بنابراین نباید دعا کرد که خدا ما را به امتحان و آزمایش مبتلا نکند؛ زیرا این دعا با هدف خلقت منافات دارد و دور از اجابت است، بلکه باید از خداوند خواست که با آزمایش‌های سخت و سنگین ما را آزمایش نکند، پروردگارا ما را به موادی که نمره قبولی نمی‌آوریم امتحان ننما. آزمون‌های خداوند ابزار تکامل‌ها و پیشرفت‌هاست و مواد خاصی ندارد، ولی سه ماده‌ای که در این حدیث بدان اشاره شده، از همه مهم‌تر است.

ماده اول: مال و ثروت است، یکی از مواد امتحانی که در این روایت بدان اشاره شده، ثروت‌های کلان است. تحصیل بیش از نیاز ثروت و

۱. غررالحکم، جلد ۳، صفحه ۳۳۷، حدیث ۴۶۶۴.

مصرف نکردن آن بسان حمل مقدار زیادی موادّ غذایی توسط کوهنورد حریصی است که فقط قصد دارد یک روز بالای کوه بماند و بعد ناچار می‌شود بقیّه را بالای کوه بگذارد و برگردد! کسانی در این مادّه امتحانی قبولند که با داشتن مال و ثروت عقل خود را گم نکنند و هوش خود را از دست ندهند.

مادّه دوم: مصائب و مشکلات زندگی است، قبولی در این مادّه امتحانی صبر و تحمّل زیادی می‌طلبد، که در این صورت مأجور هم خواهد بود. و اگر صبر و تحمّل نکند و جزع و فزع آغاز نماید نه تنها قبول نمی‌شود، که بار گناهانش سنگین‌تر می‌گردد.

مادّه سوم: پست و مقام است، بسیاری افراد می‌پسندند که با به دست آوردن مقام، همه گذشته خود را به فراموشی می‌سپارند و آلوده همه چیز می‌شوند. انسان عاقل و باشخصیت کسی است که هیچ امری سبب نشود تا حقیقت‌ها را نبیند یا به فراموشی بسپارد. نمونه‌های فراوانی از این آزادمردان در طول تاریخ و در میان علما و دانشمندان بزرگ دینی دیده می‌شود.





میوه‌های هدایت

قال علی علیه السلام:

«مَنْ غَرَسَ أَشْجَارَ التَّقَى جَنَى ثَمَارَ الْهُدَى»؛

«کسی که در وجود خویش نهال تقوی بکارد، میوه‌های هدایت را از آن به

دست می‌آورد»^(۱).

شرح و تفسیر

مضمون و محتوای روایت فوق، که ثمره و نتیجه تقوی در همین دنیاست، در آیات و روایات مختلفی مطرح شده است؛ ثمره تقوی در آیه شریفه ۲۸۲ سوره بقره تعلیم و دانش الهی، و در آیه شریفه ۲۹ سوره انفال دست یافتن به قدرت تمیز بین حق و باطل (فرقان) و در آیه دوم سوره بقره ثمره آن هدایت مطرح شده است. اما آنچه در روایت فوق مطرح شده فقط ارتباط میان هدایت و تقوی است که هر چه تقوی بیش‌تر شود هدایت الهی بیش‌تر نصیب انسان می‌گردد؛ زیرا قلب همچون آینه است، وقتی آینه غبارآلود شود حقایق را منعکس نمی‌کند، اما اگر آینه دل را با قراردادن در مسیر نسیم تقوی از غبار گناه بزدايیم، چهره حقیقت به خوبی در آن منعکس می‌شود. بنابراین نور هدایت همواره در حال تابیدن است و لحظه‌ای قطع نمی‌گردد.

جمال یار ندارد حجاب و پرده‌ای غبار ره‌نشان تا نظر توانی کرد!

ضمناً از روایت فوق می‌توان استفاده کرد که علاوه بر پیمودن راه معرفت از طریق جاده استدلال و فلسفه، مسیر دیگری نیز وجود دارد. و آن، طریق عرفان اسلامی است که از راه شهود حاصل می‌گردد. همان چیزی که در آیه ۲۹ سورة انفال به آن اشاره شده است، که با تقوی و گام نهادن در جاده وسیع عرفان اسلامی برای شخص متقی قدرتی حاصل می‌گردد که به راحتی حق و باطل و حقیقت و سراب را از یکدیگر تشخیص خواهد داد.

نکته دیگر این که تأثیر تقوی و هدایت دو طرفه است؛ یعنی همانطور که هر چه تقوی زیاده‌تر شود هدایت فزونی می‌یابد، هر چه هدایت هم بیش‌تر شود انسان به مراحل عالی‌تری از تقوی دست می‌یابد.

بنابراین باید سعی و تلاش نماییم تقوی الهی را در زندگی فردی و اجتماعی، در مسایل دینی و سیاسی و اقتصادی و اداری و خلاصه تمام زوایای زندگی خود پیاده کنیم، تا تمام امت اسلامی میوه‌های هدایت الهی را از این درخت بارور و تنومند بچینند و از آن به نحو شایسته بهره‌مند گردند.





نتیجه شناخت

قال علی علیه السلام:

«يَسِيرُ الْمَعْرِفَةِ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا»؛

«مقدار کمی از معرفت و عرفان، سبب زهد در دنیا می‌گردد»^(۱).

شرح و تفسیر

منظور از «معرفت» در روایت فوق، که باعث عدم وابستگی به دنیا می‌شود و سبب می‌گردد که انسان اسیر دنیا نگردد، چیست؟
برای پاسخ این سؤال باید به سه نکته توجه کرد:

۱- منظور از معرفت در این روایت معرفت الله است؛ یعنی اگر انسان مختصر شناختی نسبت به خداوند و صفات جلال و جمال او داشته باشد در دنیا زاهد می‌شود، و هرگز اسیر دنیا نمی‌گردد. کسی که دارای معرفت الله است، می‌داند که خدا دریای کمال است و تمام جهان هستی با همه بزرگیش کمتر از شبنم در مقابل بزرگ‌ترین اقیانوس هاست! بدون شک چنین انسانی اسیر دنیا نمی‌شود. کسی که به تعبیر حضرت علی علیه السلام «فقط آفریدگار هستی در نظر او بزرگ است و هر آنچه غیر اوست در نظرش کوچک و صغیر است؛ «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي

أَعْيُنِهِمْ»^(۱) وابسته به دنیا نمی‌گردد. بر اساس همین جهان بینی است که آن حضرت دنیا را از آب بینی حیوانی بی‌ارزش تر می‌شمارد!^(۲)

۲- منظور معرفت و شناخت خود دنیا است؛ یعنی اگر آدمی دنیای ناپایدار و بی‌وفا را بشناسد، دنیایی که ممکن است انسان را یک شبه از اوج ثروت و قدرت به نهایت فقر و نکبت تنزل دهد، دنیایی که در یک لحظه امکان دارد سلامتی انسان را بگیرد، دنیایی که بر اثر یک حادثه ممکن است تمام دوستان و بستگان و نزدیکان انسان را به کام مرگ فرو ببرد، آیا به چنین دنیایی می‌توان دل بست؟! پس وابستگان و اسیران دنیا، دنیا را نشناخته‌اند؛ زیرا اگر نسبت به ماهیت دنیا معرفت و شناخت پیدا کنند، هر چند معرفت اندکی باشد، اسیر آن نمی‌گردند.

۳- شناخت مقام و ارزش انسان باعث می‌گردد که وابسته به دنیا نگردد. اگر انسان قدر خود را بداند و قیمت و ارزش خود را بشناسد، خود را به یک مقام ناپایدار یا اندکی از مال نمی‌فروشد. این متاع پر قیمتی که می‌تواند برتر از فرشتگان باشد را نباید ارزان فروخت، آن را به کمتر از بهشت و رضوان الهی نباید فروخت. اما کسی که نمی‌داند انسان خلیفه الله است و تمام فرشتگان در برابرش سجده کرده‌اند، خود را ارزان می‌فروشد. همان طور که شخص نا آشنا به گوهرهای گران قیمت امکان دارد آن را به ثمن بخش بفروشد!

هیچ مانعی ندارد که هر سه تفسیر در معنی روایت جمع باشد؛ یعنی معرفت خداوند و دنیا و خود انسان باعث می‌شود که آدمی به دنیا وابسته نگردد و خود را اسیر آن نکند.





نشانه اصلی دینداری

قال علی علیه السلام:

«مَلَاكُ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى»؛

«معیار دینداری مخالفت با هوای نفس است»^(۱).

شرح و تفسیر

هر چیزی ملاکی دارد که با آن سنجیده می‌شود. ملاک دینداری و بی‌دینی چیست؟ آیا ملاک دینداری فقط نماز خواندن است؟ آیا حجاب به تنهایی می‌تواند معیار قرار گیرد؟ همان‌گونه که بعضی مردم نماز یا حجاب را مرز دینداران و بی‌دینان معرفی می‌کنند. آیا کنترل زبان و حفظ آن می‌تواند به تنهایی ترازوی سنجش دینداری باشد؟

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در این روایت کوتاه و عمیق، معیار و ملاک جامع و کاملی را برای مسأله مورد بحث بیان فرموده است. هر چند امور مذکور نیز ملاک هستند؛ ولی ملاک کامل و فراگیر چیز دیگری است، حتی گاه می‌شود که همان عبادت و حجاب و حفظ زبان بر اثر خواش دل است. داستان معروف زیر شاهد خوبی بر این بحث است:

شخصی سالیان درازی در صف اوّل نماز جماعت شرکت می‌کرد. روزی دیر به مسجد رسید و در صف آخر قرار گرفت، احساس بدی به او دست

۱. میزان الحکمة، باب ۴۰۴۱، حدیث ۲۱۱۳۵ (جلد دهم، صفحه ۳۸۲).

داد. با خود گفت: حالا مردم چه می‌گویند! فلانی هر روز در صف اوّل بود، چرا امروز در صف آخر قرار گرفته است؟! پس از این افکار و تخیلات، ناگهان تکانی خورد که ای وای بر من! سالیان دراز نمازهایم را خراب کردم، باید همه را قضا کنم؟ چون آلوده به انگیزه غیر خدایی بود!

به همین جهت در روایتی می‌خوانیم که: «مجدوب فراوانی نماز و روزه و سایر عبادات دیگران مشوید! چون گاهی این‌ها را از سرِ عادت انجام می‌دهند، بلکه افراد را به راستگویی و اَدای امانت امتحان کنید»^(۱). بنابراین آن کس که تابع عقل و فرمان خداست دیندار، و آن که تابع هوای نفس است بی‌دین است.

در تفسیر آیه شریفه «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَرُ بِبَعْضٍ»^(۲) این سؤال مطرح شده است: چرا خداوند بنی اسرائیل را به خاطر این کار سرزنش می‌کند، در حالی که «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ» که کار خوبی است؛ هر چند برای «وَنَكَرُ بِبَعْضٍ» مستحق سرزنش هستند؟

برخی از مفسرین گفته‌اند: «آن ایمان ببعض نیز بی‌ارزش بوده است، چون به چیزهایی ایمان می‌آوردند که با هوای نفس آن‌ها سازگار بود. بنابراین در واقع ایمان به هوای نفس بود، نه ایمان به خدا!»^(۳).

خلاصه این که روایت فوق ملاک و معیار سنجش دینداران از بی‌دینان را مخالفت با هوای نفس می‌شمارد و با این ترازوی دقیق می‌توانیم میزان دینداری خویش را به خوبی بسنجیم.



۱. میزان الحکمة، باب ۳۰۰، حدیث ۱۴۹۰ (جلد اوّل، صفحه ۳۴۴).

۲. سورة نساء، آیه ۱۵۰. ۳. تفسیر نمونه، جلد ۴، صفحه ۱۸۹.



نشانه‌های جهل و نادانی

قال علی علیه السلام:

«إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَّالِ تَسْتَفِرُّهَا الْأَطْعَامُ وَتَزَيِّنُهَا الْمَنَى وَتَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ»؛

«قلب‌های انسان‌های نادان را طمع از جای خود تکان می‌دهد و آرزوهای

دراز آن را به گروگان می‌گیرد، و زرق و برق دنیا آن را در دام خود اسیر

می‌سازد»^(۱).

شرح و تفسیر

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبق روایت فوق، سه نشانه برای روح

و قلب افراد نادان بیان می‌کند:

۱- نخست این که طمع قلب آن‌ها را از جایگاه اصلی خود تکان داده

است. طمع به معنای انتظار بیهوده از کسی داشتن است؛ مثل این که

شخصی کاری کرده که استحقاق هزار تومان مزد دارد، ولی انتظار دارد که

ده برابر آن به او بدهند.

۲- دیگر این که آرزوهای طولانی، که یکی از عوامل قساوت قلب

است^(۲)، قلب جاهل را به گروگان گرفته است. طبیعی است که گروگان

قادر بر انجام وظایف خویش نیست و در نتیجه نمی‌تواند

۱. اصول کافی، جلد اول، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۶.

۲. این مطلب در روایات مختلفی از معصومین علیهم السلام نقل شده است. به میزان الحکمة، باب ۳۴۰۲، جلد ۸، صفحه ۲۳۸ مراجعه فرمایید.

عکس العمل‌های مناسبی ارایه دهد. بدین جهت عکس العمل‌های انسان نادان در مقابل کُنش‌های مختلف، مناسب نیست.

۳- نشانه سوم قلب جاهل، توجّه به ظواهر و غفلت از واقعیت‌هاست. عالم، اسیر زرق و برق‌های دنیای مادی نمی‌شود و واقعیت‌ها را می‌بیند، ولی جاهل دائماً گرفتار اوهام و خیالات است و اسیر دام زرق و برق دنیاست، بدین جهت خطّ سیر عالم که بر اساس درک واقعیت‌ها طراحی شده، صراط المستقیم، ولی مسیر جاهل بیراهه است.

سؤال: چرا، عالم واقع‌بین است و جاهل اسیر ظواهر است و خیال‌پرور؟

پاسخ: اولاً «علم» روشنایی و «جهل» تاریکی است^(۱) و طبیعی است کسی که روشنایی در اختیار دارد واقعیّات را دریابد و کسی که در تاریکی گام برمی‌دارد اسیر اوهام و خیالات شود. ثانیاً جاهل گرفتار هوی و هوس است، و هوی و هوس چشم حق‌بین انسان را کور می‌کند. بدین جهت عالم واقع‌بین است و جاهل دچار اوهام و خیالات می‌شود.



نقش انتظار فرج در زندگی ما

قال علی علیه السلام:

«الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُشْحَطِّ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

«کسی که در انتظار ظهور ما باشد مانند کسی است که در میدان جهاد به خون

آغشته است»^(۱).

شرح و تفسیر

دو تفسیر برای این روایت می‌توان ذکر کرد؛ که منافاتی با یکدیگر ندارد.

۱- منتظران ظهور اعمالی انجام می‌دهند که نتیجه‌اش با نتیجه جهاد در راه خداوند یکی است؛ همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «جهاد باعث عظمت و علو و سربلندی دین و نصرت حق و عدالت می‌شود»^(۲).

نتیجه انتظار منتظران واقعی نیز همین امور است، انتظاری که در پرتو آن خودسازی و اجرای احکام اسلام و رسانیدن ندای دین با استفاده از قلم و بیان و تمام وسایل روز به اقصی نقاط عالم تحقق یابد.

سؤال: ما چگونه منتظرانی هستیم؟

پاسخ: برخی از منتظران فقط با تکرار این جمله «آقا! در ظهورت شتاب کن»، خود را منتظر می‌دانند!

برخی دیگر، انتظار را فقط در خواندن دعای «ندبه» و زیارت «آل یاسین» و مانند آن خلاصه کرده‌اند.

برخی علاوه بر این، به مسجد مقدّس جمکران نیز مشرّف می‌شوند، و همین را کافی می‌دانند!

این‌گونه تفسیرها از انتظار سبب می‌شود که وقتی چنین روایات پرمعنایی را می‌بینیم تعجّب می‌کنیم و از خود می‌پرسیم: «که چطور ثواب یک دعا، با تلاش مجاهدی که در خون خود غلطیده برابر است؟!». اما اگر انتظار را به آماده‌سازی مردم سراسر جهان برای ظهور آن حضرت تفسیر کنیم، انتظار معادل جهاد بلکه گاهی ابعاد گسترده‌تر دارد!

۲- بُعد بیرونی انتظار همان تفسیر اوّل بود؛ اما بُعد درونی انتظار جهاد با نفس است، ما باید خود را بسازیم و آماده کنیم. چون او مجری عدالت است، من اگر ظالم باشم چگونه می‌توانم منتظر ظهور او باشم. او طیب و طاهر است، من اگر آلوده باشم چگونه مدعی انتظار اویم و ... بنابراین انتظار واقعی در صورتی تحقّق می‌یابد که جهاد با نفس را انجام دهیم و چنان ساخته شویم که لایق سربازی آن حضرت گردیم. روشن است که جهاد با نفس به مراتب سخت‌تر از جهاد با دشمن است، به همین جهت حضرت رسول ﷺ در آن حدیث مشهور خطاب به مسلمانانی که از جنگی سخت برگشته بودند فرمود: «مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قَالُوا: وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: الْجِهَادُ مَعَ النَّفْسِ»^(۱).

نتیجه این که انتظار باید در بعد درونی و بیرونی آن برای مردم تفسیر شود تا به صورت بی‌محتوی در نیاید و در محدوده دعا خلاصه نشود. اگر ما در انتظار مهمان محترمی باشیم، چه می‌کنیم؟ هم خود را تمیز می‌کنیم و هم خانه تکانی می‌نماییم. آیا منتظران امام زمان - عجل الله فرجه - نباید خانه تکانی کنند؟!.

هدف نهایی بعثت

قال علی علیه السلام:

«فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ، يُخْرِجُ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ»؛

«خداوند متعال محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به حق مبعوث ساخت، تا بندگان را از پرستش بت‌ها خارج و به عبادت خود دعوت کند، و آن‌ها را از زیر بار طاعت شیطان آزاد ساخته به اطاعت خود سوق دهد»^(۱).

شرح و تفسیر

آیات و روایت متعددی وجود دارد که در آن‌ها اهداف مهمی برای بعثت پیامبران الهی مطرح شده است^(۲). روایت فوق به دو هدف از اهداف مهم بعثت می‌پردازد، که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است:

- ۱- رها ساختن مردم از پرستش بت‌ها و هدایت آن‌ها به پرستش خداوند یگانه.

- ۲- رها ساختن مردم از پیروی شیطان و فراخواندن آنان به پیروی از خداوند رحمان.

در مورد هدف اول باید توجه داشت که «اوثان»، که مفرد آن «وثن»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۲. مشروح این آیات را در پیام قرآن، جلد ۷، صفحه ۱۳ به بعد، مطالعه فرمایید.

است و به معنی «بت» می‌باشد، معنای وسیعی دارد؛ بنابراین هر چند با ظهور پیامبر اسلام ﷺ و زحمات فراوان آن حضرت، بت‌پرستی به ظاهر برچیده شد، ولی با توجه به این که در فرهنگ اسلامی هر چیزی که انسان را از خدا دور سازد و به خود جذب کند بت می‌باشد، در عصر و زمان ما انواع دیگری از بت‌پرستی وجود دارد! که باید مردم را از آن رها ساخت و به سوی پرستش خدای یکتا دعوت کرد.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُطُونُهُمْ أَهْلُهُمْ، وَيَسْأَوُهُمْ قِبَلَتُهُمْ، وَدُنَا نِيرُهُمْ دِيْنُهُمْ، وَشَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، وَلَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که شکم‌هایشان معبود آن‌ها، و زنانشان قبله‌گاه آن‌ها، و سرمایه‌شان دین آن‌هاست، و شرفشان را در معرض فروش قرار می‌دهند و از ایمان جز نام آن باقی نمی‌ماند...». (مردم که از این سخن، پس از برچیده شدن بساط بت‌پرستی در عصر رسول الله ﷺ بسیار متعجب شده بودند پرسیدند: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيْعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ؛ آیا امکان دارد که مسلمانان دوباره به بت‌پرستی روی آورند؟ قَالَ: «نَعَمْ، كُلُّ دِرْهَمٍ عِنْدَهُمْ صَمٌّ»؛ حضرت فرمودند: «بله (البته نه به شکل بت‌پرستان قبل از اسلام، بلکه) هر دره‌می بتی برای آن‌ها محسوب می‌شود (و آن‌ها را از یاد خدا غافل می‌سازد!)»^(۱).

در روایت دیگری نیز می‌خوانیم: «هنگامی که اولین درهم و دینار را ساختند، شیطان بسیار خوشحال شد و آن‌ها را بر چشمش نهاد و سپس آن‌ها را بوسید و گفت: شما نور چشمان من هستید! اگر از این پس انسان‌ها بت‌پرستی نکنند، اما شما را بیرستند، من غمی نخواهم داشت!»^(۲).

آنچه گفته شد یک نوع بت‌پرستی است که در عصر ما رواج دارد و

بت پرستی اشکال دیگری هم دارد که تعریف کامل آن در جمله زیر آمده است: «كُلُّهَا شَعْلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ؛ هر چیزی که تو را از یاد خدا باز دارد آن بت توست».

اگر بعضی از دل‌ها را بشکافیم بت‌خانه بزرگی خواهد بود! دلی کعبه پروردگار است که جز خدا در آن دل نباشد و اگر غیر خدا را هم بخواهد، در راستای رضایت خداوند باشد.

اما در مورد هدف دوم نیز باید توجه داشت که شیطان مفهوم وسیعی دارد؛ زیرا شیطان به معنای یک موجود طغیانگر در برابر خداوند است، بنابراین پیروی از هر موجودی که در برابر خداوند طغیانگری می‌کند پیروی از شیطان است. حتی گوش فرادادن به هر سخنی اطاعت از صاحب آن سخن شمرده می‌شود؛ اگر آن سخن برای رضای خدا باشد، عبادت الهی محسوب می‌شود و اگر در راه خلاف باشد، عبادت شیطان است^(۱).





هم طراز شهیدان

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ»؛

«آن کس که در راه خدا جهاد کند و شربت شهادت بنوشد، بلند مقام تر از آن

کس نیست که توانایی بر گناه داشته باشد و دامن خود را آلوده نکند!»^(۱).

شرح و تفسیر

بزرگ ترین جهاد از نظر منطق اسلام، جهاد با هوس های سرکش، مخصوصاً در محیط های آلوده است. حتی جهاد با دشمن آن گاه نتیجه بخش خواهد بود که با اخلاص و اتحاد و نیت پاک و به دور از خودخواهی و أغراض شخصی صورت گیرد و این ها جز با پرورش اخلاقی کافی و جهاد با نفس ممکن نیست.

به همین دلیل حضرت علی علیه السلام می فرماید: «آن ها که در میدان جهاد با هوا و هوس پیروز می گردند و در محیط های آلوده دامن خود را پاک نگه می دارند، کمتر از مجاهدان شهید در راه خدا نیستند!» بلکه در ادامه این حدیث در نهج البلاغه می خوانیم که این گونه افراد در ردیف فرشتگان آسمانی هستند!^(۲).

سرّ این اهمّیت فوق العاده، و تأکیدهای فراوان رهبران دینی بر مبارزه

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۷۴. ۲. یکصد و پنجاه درس زندگی، صفحه ۴۳.

با هوای نفس، تا آن جا که آن را «جهاد اکبر» نامیده‌اند، این است که منشأ بسیاری از گناهان یا تمام گناهان هواهای نفسانی و هوس‌های شیطانی است و از آن جا که خطر این دشمن انسانیت زیاد و محدوده عملیاتی‌اش گسترده و از نظر زمان و مکان محدودیتی ندارد، لذا مبارزه با آن ارزش ویژه‌ای محسوب می‌شود و جهادگر با آن هم‌ردیف شهیدان می‌گردد و خوشا به حال هر دو گروه!





همه چیز حساب و کتاب دارد!

قال علی علیه السلام:

«جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ عَمَلٍ ثَوَابًا وَلِكُلِّ شَيْءٍ حِسَابًا»؛

«خداوند حکیم برای هر عمل نیکی ثواب و برای هر چیزی حساب قرار داده

است»^(۱).

شرح و تفسیر

مسأله «محاسبه» رستاخیز یکی از ضروریات دین ماست. بدین جهت یکی از نام‌های فراوان روز قیامت^(۲)، «روز حساب‌رسی» می‌باشد. نه تنها در روز قیامت «حساب» هست، بلکه طبق آنچه از آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام استفاده می‌شود، در این دنیا نیز حساب و کتاب وجود دارد، همان‌گونه که در عالم آفرینش و تکوین حساب بسیار دقیقی وجود دارد، همان‌گونه که «نظم» و «حساب» در عالم کبیر (جهان خلقت) و در عالم صغیر (بدن انسان) هم حاکم است. اگر آدمی در خلقت خویشتن دقت کند می‌فهمد که حساب‌ها چقدر دقیق و باریک است. وجود انسان از بیست و چند عنصر ترکیب شده است، انواع فلزات و شبه فلزات در وجود انسان هست؛ آهن، کلسیم، اکسیژن، ید، هیدروژن و مانند آن، از

۱. غرر الحکم، حدیث شماره ۴۷۷۹.

۲. در تفسیر پیام قرآن، جلد ۵، صفحه ۴۹ به بعد، هفتاد نام برای روز قیامت ذکر شده است.

جمله ترکیبات بدن انسان است! تمام این‌ها طبق حساب معینی است که اگر کم یا زیاد شود انسان بیمار می‌شود. بنابراین بیماری بر اثر برهم ریختن حساب است. نه تنها ترکیبات شیمیایی بدن انسان حساب و کتاب دارد، بلکه حرکات فیزیکی بدن نیز حساب دارد؛ یعنی مثلاً مشخص است که ضربان یک قلب سالم در هر سنّ و سالی به هنگام خواب چقدر و در هنگام بیداری چقدر، به هنگام راه رفتن چقدر و به هنگام دویدن چه مقدار!

ضربان نبض آن قدر روی حساب و کتاب است که دکترهای قدیم از طریق آن، انواع بیماری‌ها را تشخیص می‌دادند. از این مهم‌تر، طبیبی می‌گفت: «می‌توانم تمام بیماری‌ها را از نگاه به چشم بیمار متوجه شوم، چشم آینه تمام بیماری‌های انسان است!». این‌ها همه نشانه حساب دقیق در سراسر عالم آفرینش است. اگر این را باور کنیم، یقین پیدا می‌کنیم که در شریعت نیز، همانند طبیعت، حساب خاصی حاکم است. حضرت علی علیه السلام در حدیث فوق به همین مطلب اشاره دارد: «هر عمل خیری ثواب و هر کار بدی حساب دارد». باید بدانیم که تمام حوادث بزرگ و کوچک معلول علّت‌هایی است؛ هر چند به بسیاری از آن‌ها پی نمی‌بریم و انسان موفق کسی است که علّت هر حادثه‌ای را بیابد و از آن عبرت بگیرد.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند که: «به حضرت علی علیه السلام خبر دادند مار یکی از یاران شما را گزیده و بسیار ناراحت است و بی‌تابی می‌کند.

حضرت فرمود: او را به خانه‌اش ببرید، به این زودی خوب نمی‌شود، او دارد کیفر یک عمل بد خود را پس می‌دهد!

دو ماه طول کشید تا این فرد خوب شد، پس از بهبودی خدمت امام رسید و از حضرتش توضیح خواست.

حضرت فرمود: تو نزد فلان حاکم ظالم بودی، قنبر وارد شد، تو به احترام قنبر تمام قامت برخواستی، آن حاکم پرسید: چرا جلوی این مرد بلند شدی؟ تو در جواب گفتی: آیا شما قنبر را نمی‌شناسید؟! او کسی است که ملائکه آسمان پر و بال خویش را بر سر راهش پهن می‌کنند تا او از روی آن عبور کند! حاکم عصبانی شد و قنبر را کتک زد. به خاطر آن تعریف نابجای تو، که باعث آزار قنبر شد، مار تو را گزید!»^(۱).

اگر حساب‌ها این قدر دقیق است، پس باید بیش‌تر مواظب اعمال خویش باشیم و در سلب توفیق‌ها، از بین رفتن نشاط عبادت‌ها، گرفتاری‌ها، مشکلات و امور دیگر، طبق این قانون به دنبال علت آن باشیم.





همه چیز در پرتو اندیشه!

قال علی علیه السلام:

«أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا»؛

«آگاه باشید! علمی که در آن فهم نباشد فایده‌ای ندارد. بدانید! قرائت قرآن

اگر همراه با تدبّر و اندیشه (در معانی آن) نباشد بی‌فایده است. آگاه باشید! عبادتی که در آن تفکّر و اندیشه نباشد خیری ندارد»^(۱).

شرح و تفسیر

سؤال: در جملهٔ اوّل می‌خوانیم: «علمی که در آن فهم نباشد خیری

ندارد» مگر می‌شود علم و دانشی بدون تفهّم حاصل گردد؟

پاسخ: بله، بسیار است علم و دانش‌هایی که حاصل آن تنها ذخیره

کردن مشتی دانستنی‌ها و قواعد یا فورمول‌های خشک است که صاحب

آن، در آن تفکّر نمی‌کند و به نتیجه آن نمی‌اندیشد. دانشمندی که

توانست هستهٔ اتم را بشکافد و این نیروی عظیم را آزاد کند، برای چه

هدفی این کار را کرد؟ آیا هدفش نابودی همهٔ موجودات زنده و از بین

بردن تمام آثار حیات و زندگی در شهر «ناکازاکی» و «هیروشیما» ژاپن

بود، که هنوز هم بعد از ده‌ها سال متأسفانه آثار شوم آن موجود است؟!

۱. اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب صفة العلماء، حدیث سوم.

یا منظورش تولید نیروگاه‌های برق بود، تا به وسیله آن جهان را روشن کند و چرخ‌های کارخانجات را به گردش درآورد و استفاده‌های مثبت فراوان دیگر از آن بشود؟

متأسفانه بسیاری از دانشمندان مادی در علوم و دانش‌های خویش تفهّم ندارند، بدین جهت دنیا تبدیل به ظلمتکده‌ای می‌گردد. دنیایی که دانشمندان آن هدفی جز لذّات مادی ندارند و برای آن‌ها تفاوتی نمی‌کند که با اختراعات و اکتشافات آن‌ها کارخانجات داروسازی فعّال شود یا کارخانجات بمب‌سازی، بلکه هر کدام درآمد بیش‌تری عاید آن‌ها کند و دلارهای فزون‌تری به جیب آن‌ها سرازیر نماید، همان را ترجیح می‌دهند! چنین دنیایی حقیقتاً ظلمتکده و چنان دانشی در حقیقت زیانبار است!

در جمله دوم می‌خوانیم: «آگاه باشید تلاوت قرآن اگر توأم با اندیشه نباشد سودی ندارد» آری، بسیاری کسانی که قرآن تلاوت می‌کنند، ولی مورد لعن قرآن هستند^(۱)! زیرا به دستورات این نسخه شفا بخش آسمانی عمل نمی‌کنند؛ آن‌ها هنگامی که آیات مربوط به غیبت را می‌خوانند، در حالی که خود غیبت می‌کنند مورد لعن این آیات قرار می‌گیرند! هنگامی که آیات مربوط به ربا را قرائت می‌کنند، در حالی که آلوده به این گناه بزرگ و کثیف هستند، مورد لعن آیات ربا واقع می‌شوند! و همچنین در سایر آیاتی که به آن عمل نمی‌کنند.

«تدبّر» از ریشه «دَبَر» (بر وزن ابر) گرفته شده و به معنای عاقبت‌اندیشی است، تلاوت‌کننده قرآن هنگام تلاوت آیات شریفه باید به عاقبت کسانی که آیات تلاوت شده در مورد آن‌ها سخن می‌گوید بیندیشد

که قرائت یک آیه همراه با تدبّر از یک ختم قرآن بی تدبّر ارزشمندتر است! در جمله سوم می‌فرماید: «عبادت بدون تفکر هم فایده‌ای ندارد». آیا هنگامی که در مقابل پروردگار می‌ایستیم و آیات بلند و پرمحتوای سوره حمد را می‌خوانیم، در معانی آن آیات تفکر می‌کنیم؟ وقتی به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌رسیم، نگاهی به قلب خویش کنیم و ببینیم آیا حقیقتاً فقط خدا را می‌پرستیم و فقط از او کمک می‌گیریم؟ یا هوای پرستی، مال‌پرستی، مقام‌پرستی در گنج دل ما جایی برای پرستش خدا نگذاشته است؟! هنگامی که به تشهّد می‌رسیم و به یگانگی خداوند شهادت می‌دهیم، سری به قلب خویش بزنیم و ملاحظه کنیم که آیا هیچ بتی در خانه قلب ما وجود ندارد، یا این خانه خدا به اشغال انواع بت‌ها در آمده است؟ آری باید عبادت همراه با تفکر باشد، چرا که یک عبادت همراه با تفکر می‌تواند سرنوشت ما را متحوّل و دگرگون نماید.



همیشه به ضعف‌ها بیندیشیم

قال علی علیه السلام:

«يَا كُمْيْلُ! إِنَّ ذُنُوبَكَ أَكْثَرُ مِنْ حَسَنَاتِكَ، وَغَفْلَتَكَ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِكَ، وَنِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكَ أَكْثَرُ مِنْ عَمَلِكَ»؛

«ای کمیل! خطاهایت، از کارهای خوبت بیش‌تر، و غفلت از حضور قلبت فزون‌تر، و نعمت‌های پروردگار از قدرت شکرگزاری تو بیش‌تر است.»^(۱)

شرح و تفسیر

در تفسیر جملات سه‌گانه فوق باید به این نکات توجه کرد:

۱- این که نعمت‌های پروردگار فزون‌تر از قدرت شکرگزاری انسان‌هاست مطلبی واضح و بدیهی است. به عنوان مثال، اگر نعمت بسیار ارزشمند چشم از انسان گرفته شود، چه مصیبت بزرگی رخ می‌دهد! اگر انسان بخواهد تا آخر عمر تنها شکر همین یک نعمت را بجا آورد، آیا قادر خواهد بود؟ چشمه جوشانی که در چشم انسان‌ها وجود دارد و دائماً سطح چشم را مرطوب نگه می‌دارد، و اگر نباشد پلک‌ها چشم را آزار خواهند داد و در مدت زمان کوتاهی بینایی انسان را از بین خواهند برد، و چاه فاضلابی که اضافه آب چشم را جذب می‌کند و اگر نباشد انسان دائماً گریان و صورتش خیس خواهد بود! آیا این‌ها

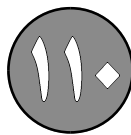
نعمت‌های بزرگ الهی نیستند؟ اگر یکی از این‌ها نبود (چشمهٔ جوشان، یا چاه فاضلاب) چه می‌شد؟ گاهی از اوقات نعمت‌هایی داریم که در طول زندگی متوجه آن نمی‌شویم! حقیقتاً که نعمت‌های پروردگار فزون‌تر از قدرت شکرگزاری ما انسان‌هاست.

۲- اما جملهٔ دوم: «وَعَفَلْتَكَ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِكَ»، با یک محاسبهٔ ساده آن را هم تصدیق خواهیم کرد. در طول شبانه روز چقدر به یاد خدا هستیم؟ تمام نمازهای شبانه‌روزی ما چقدر طول می‌کشد؟ در مدّتی که مشغول خواندن نماز هستیم، چقدر به یاد خدا هستیم؟ اگر به یاد خدا باشیم، همهٔ گمشده‌ها را در نماز نمی‌یابیم! کیست که دائماً متوجه خدا باشد؟ آیا در حال خواب و کار به یاد خدا هستیم؟ بله، اولیاء الله در حال خواب هم به یاد خدا هستند، ولی آن‌ها انگشت‌شمار هستند. نتیجه این که مدّت زمان غفلت از یاد خدا، بیش‌تر از زمان حضور قلب است.

۳- اما جملهٔ سوم: «إِنَّ دُؤْبَكَ أَكْثَرُ مِنْ حَسَنَاتِكَ»، نیز با قدری تفکّر روشن می‌شود. متأسّفانه بسیاری از گناهان را گناه نمی‌شمیریم! دروغ‌ها، تهمت‌ها غیبت‌ها، ناشکری‌ها، شایعه‌سازی‌ها، نقل شایعات، تمسخر دیگران و مانند آن. یا برخی کارها شایسته شخصیت انسان نیست، ولی انجام می‌دهیم! مثل پرگوئی، نماز بی حضور قلب، نمازی که شک بین ۳ و ۴ و ۵ می‌کنیم، اتلاف وقت و مانند آن. و گاهی حسناتی را انجام می‌دهیم که به ظاهر حسنه است، ولی هنگامی که در آن دقیق می‌شویم می‌بینیم که عبادت نیست. بنابراین گناهان ما از حسنات ما بیش‌تر است.

سؤال: هدف حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) از این جملات سه‌گانه چیست؟
پاسخ: هدف حضرت این است که مبدا ما خود را از خداوند طلبکار بدانیم، بلکه باید همواره خویش را بدهکار پروردگار حساب کنیم و به فکر جبران باشیم. یکی از رموز تکامل همین است که خود را ناقص بدانیم. آن کس که خود را کامل می‌داند، اوّل بدبختی و توقّف اوست.





یاد خدا

قال علی علیه السلام:

«يَا كُمْيْلُ! سَمَّ كُلَّ يَوْمٍ بِاسْمِ اللَّهِ، وَقُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَادْكُرْنَا وَسَمَّ بِأَسْمَائِنَا وَصَلَّ عَلَيْنَا، وَادِرْ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِكَ وَمَا تَحْوَطُهُ عِنَايَتُكَ، وَتَكْفُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛

«ای کمیل! هر روز را با یاد خدا آغاز کن و ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را هر روز فراموش نکن، و توکل بر خدا بکن (هر روز «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» بگو) و همه روز یادی از ما کن (و صلوات بر ما بفرست). سپس به خودت و خانه‌ات و خانواده‌ات فوت کن. (با انجام این اعمال) به فضل خداوند از شرّ آن روز ایمن خواهی بود»^(۱).

شرح و تفسیر

انتخاب این جمله‌های چهارگانه و گذاردن آن‌ها در کنار هم، همان‌گونه که بارها گفته‌ایم، بی‌جهت و تصادفی نیست. بلکه به خاطر رابطه‌ای است که با یکدیگر دارند.

اما «بسم الله الرحمن الرحيم» به خاطر این که هر کاری در فرهنگ اسلامی باید با یاد و نام خداوند شروع گردد و هر کار باارزشی بدون آن آغاز شود به سرانجام نمی‌رسد^(۲).

۲. شرح این مطلب در حدیث اوّل گذشت.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۲.

و اما تکرار «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» در هر روز بدین جهت است که باور کنیم تمام قوت‌ها و قدرت‌ها از اوست، و حایل و مانع بین ما و ناملایمات نیز آن قادر مطلق می‌باشد. ما بدون اتکا بر او نه توان انجام کاری را داریم و نه نیروی دفع موانع.

و اما واگذاری همهٔ امور به خداوندِ عالم بر سرّ و آشکار و توکل بر آن قدرت مطلق، بدین جهت است که با تمام وجود به درگاهش عرض کنیم: «خدا! ما از خود چیزی نداریم و بدون تکیه بر لطف تو و توکل بر قدرت و علم تو، قادر بر هیچ کاری نیستیم. هر چه هست از ناحیه تو و به دست توست».

و بالاخره در پایان با جمله‌ای کوتاه، به چهارده معصوم علیهم‌السلام متوسّل شویم. مثل این که گفته شود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآمِرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ الْمُعْصُومِينَ».

انسان با انجام این اعمال چهارگانه و اعتقاد به مضامین آن، هر روزه از شرّ آن در امان خواهد بود، از هر شرّی؛ هم شرّ نفس خویشان و هم شرّ شیاطین جنّ و انس و هم آفات و بلاها و حوادث گوناگون و خلاصه از هر نوع شرّی در امان خواهد بود.

تخلّق به صفات الله

مسأله مهمّ در اذکار الله تخلّق به ذکرهاست؛ یعنی ذکر نباید صرفاً لقلقهٔ زبان باشد، بلکه باید در روح و جان انسان نفوذ کند و اثر بگذارد و انسان را به رنگ خودش درآورد. یک قطعه آهن سیاه سرد وقتی که در درون آتش نهاده می‌شود به رنگ آتش درمی‌آید و متخلّق به خلق آتش می‌گردد. بنابراین، ما هم که این ذکرها را تکرار می‌کنیم باید همراه با تکرار آن، تدریجاً پلی از زبانمان به قلبمان بزنیم و مضامین آن را باور کنیم.

پایان